









بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ  
 إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفِيرٌ

ایہود کہ جو کہتے ہیں کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام نے ان کو قتل کیا اور ان کی جگہ پر  
 اٹھا کر اُن کو زندہ کر دیا اور اُن کو زندہ کر دیا اور اُن کو زندہ کر دیا اور اُن کو زندہ کر دیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ  
 إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفِيرٌ

از انہا جان معقول و معقول و معقول و معقول و معقول و معقول و معقول و معقول  
 مراد ادا دہم و معقول و معقول و معقول و معقول و معقول و معقول و معقول و معقول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ  
 إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفِيرٌ



# فہرست کتاب کلمات طیبات

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹	مکتوب نمبر در بیان اینا بچہ طور سلوک نماید	۳	باب اول از کتاب کلمات طیبات مشتمل بر چار فصل اول در مکاتیب حضرت خلیفۃ المسیح
۹	مکتوب دوم	۴	مکتوب اول در امر گزشتن بنی غوثی و فرہ آن
۱۰	مکتوب یازدہم	۴	دوم ابیات قرآنی کہ مناسب بمعنی وارہ گردیدہ
۱۱	مکتوب دوازدهم در بیان ایک بچہ طور سلوک نماید	۴	مکتوب سوم در امر تبریدن از روز قیامت و محاسبہ
۱۱	مکتوب سیزدهم	۴	در آن ثمرہ آن ذکر آیات قرآنی مناسب بمعنی
۱۲	مکتوب چہار دہم	۴	مکتوب سوم در امتناع از تقاضا معدود شدن
۱۲	مکتوب ہفتم در بیان اموریکہ سالک را	۴	بسیات دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب بمعنی
۱۳	از ان این کتاب کردن ضروری است و ذکر آیات	۴	مکتوب چہارم در بیان نورانیت قلب ثمرہ آن کہ
۱۳	قرآن مناسب بمعنی	۴	از اشارہ کلام الہی معلوم می شود و ذکر
۱۳	فصل دوم در مکاتیب حضرت مراد صاحب	۴	آیات قرآنی مناسب بمعنی
۱۳	مکتوب اول در بیان حبیب شریف	۴	مکتوب پنجم در بیان ثلث مفادیکہ از ناچیز دنیا
۱۳	مکتوب دوم در دفعہ اخلاص کہ احوال متوسل	۴	حیات دنیاوی حاصل میگردد و ذکر آیت قرآنی
۱۳	طریقہ احمدیہ موافق دعوی او نشان نیست	۴	مکتوب ششم در بیان فقراتیکہ از توبہ و ظن خود
۱۴	مکتوب سوم در بیان معنی نفذ نسبت باصلاح	۴	در معنی آیت است بر کلم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
۱۴	مکتوب چہارم در بیان علم حضوری حلی	۴	مکتوب ہفتم در بیان مقامات کہ سالک اگر بدین
۱۴	مکتوب پنجم راجع بہ شہادت کہ رکلام حضرت	۴	رسد بہ ثمرہ حاصل آید و ذکر آیات قرآنیہ کہ اشارہ
۱۴	مکتوب ششم	۴	بآن مقامات اما ہما برآمد
۱۴	مکتوب ہفتم	۴	مکتوب ہشتم

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۳	مکتوب ہشتم در توجہ مال حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا	۲۰	مکتوب ششم در جواب شہابی کہ بر مقالات حضرت مجدد ورم میکند۔
۳۶	حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ	۲۰	مکتوب ہفتم در بیان فضل یکے بر دیگرے از حضرت مجدد و خوش الثقلین۔
۳۷	مکتوب ہست و یکم در بیان التزام اتباع سنت سنیہ تحصیل تہ حضور و حجت و اکاہی۔	۲۱	مکتوب ہشتم در بیان کشف مجدد ورم و مسئلہ حقایق ممکنات۔
۳۸	مکتوب ہست دوم در بیان بعضی درجات طریقت	۲۱	مکتوب نهم در بیان معنی قول صوفیہ کہ صوفی تا خود را نکافر و رنگ بدتر داند از کافر رنگ بدتر است۔
۳۹	مکتوب ہست سوم در تفسیر مسئلہ وحدت وجود	۲۲	مکتوب دہم۔ در دفع شبہ کہ فریتہ مہرہ دی کہ بہای شہید مبتلا بود و دو بارے وقع آن نکرد بر مہر حضرت اہلبیت کہ دعا بحت دفع بلا و ضرر لازم می آید۔
۴۰	مکتوب ہست و چهارم تفسیر باحوال غایب ہر یک کاتب	۲۲	مکتوب یازدہم در بیان ذکر جہر و ذکر خفی۔
۴۱	مکتوب ہست و پنجم۔ العینا۔	۲۵	مکتوب دوازدهم در بیان مسئلہ سماع۔
۴۱	مکتوب ہست و ششم۔ العینا۔	۲۶	مکتوب سیزدہم در مسئلہ حیر و اختیار۔
۴۲	مکتوب ہست و ہفتم در پائش میر شرف الدین حسینی	۲۷	مکتوب چہار دہم در بیان آئین کفار ہند۔
۴۲	مکتوب ہست و ہفتم در ہدایت ختم خواہا و ختم ختم مجدد ورم	۲۹	مکتوب پانزدہم در بیان رفع سایہ۔
۴۳	مکتوب ہست و نهم در پائش مجددش بگانی۔	۲۹	مکتوب شانزدہم در بیان عمل بالمحبید و انزال از نہیب بہ فراہی۔
۴۳	مکتوب سی و ہم باطلع رطل میان محمد سیر و دیگر	۳۰	مکتوب ہجدهم در بیان عقیدہ اہل بیت و دعا در حق معاویہ بن ابی سفیان۔
۴۳	مکتوب سی و یکم مثل تراست با حلال و حرامی	۳۱	مکتوب بیست و دوم در بیان عقیدہ اہل سنت و جماعت و حق تعالیٰ بیت ربنا بالا حلال۔
۴۴	مکتوب سی و یکم مثل تراست با حلال و حرامی	۳۲	مکتوب بیست و دوم در بیان غلطی کہ موافق حدیث شریف و در انقضائش غایبند۔
۴۵	مکتوب سی و دوم در ہدایت التزام شریعت و شغل طریقت۔		
۴۵	مکتوب سی و سوم در تفسیر مکتوب الیہ۔		
۴۶	مکتوب سی و چہارم تشکیہ اجازت سورہ لایلاف براسہ دفع اہل و ترتیب آن۔		
۴۷	مکتوب سی و پنجم در ہدایت تلاوت سورہ طلاق و دعا و حزب احو۔		
۴۸	مکتوب سی و ششم در غفلت لالہ برج لال۔		
۴۸	مکتوب سی و ہفتم تشکیہ فصلیج۔		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۷	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از صفی بن	۴۹	مکتوب پنجم و ششم ششمله فصیح -
	فاو زدن در حدیث شریف نیا دیگر منع نیست	۴۹	مکتوب سی و نهم ایضا -
۵۸	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار مصالح و غیره	۴۹	مکتوب چهل و یکم در اجازت خرب اهر -
	باید کرد -	۵۰	مکتوب چهل و یکم ششمله مضامین نصیحت آمیز -
۵۹	مکتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد حسین صاحب	۵۰	مکتوب چهل و دوم در بیان تنقید حالات سفر
	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه		مکتوب ابدیه مضامین نصیحت آمیز -
۶۰	مکتوب شصت و پنجم ششمله مضامین نصیحت آمیز -	۵۰	مکتوب چهل و سوم در سفارش هنر علی خان -
۶۰	مکتوب شصت و ششم ایضا -	۵۱	مکتوب چهل و چهارم در سفارش طغر علی خان
	مکتوب شصت و هفتم در هجایات -	۵۱	مکتوب چهل و پنجم در سفارش میر اسد الله
۶۱	مکتوب شصت و هشتم در هجایات -	۵۲	مکتوب چهل و ششم در هجایت تلاوت سوره لایلاف
۶۲	مکتوب شصت و نهم ایضا -		صحیح و شام و تعزیت مولوی غلام محی -
	مکتوب هفتاد و یکم در بیان صلح فاب جان پاشا	۵۳	مکتوب چهل و هفتم در بعضی حال میان عزیز الله
۶۳	مکتوب هفتاد و یکم در بیان شاه ابدلی انجو احمد شاه		مکتوب چهل و هشتم در سفارش میر هجو -
۶۴	مکتوب هفتاد و دوم در بیان بعضی مضامین توصیف		مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه -
	مکتوب هفتاد و سوم در اجازت وادون باعنا	۵۳	مکتوب پنجاهم در سفارش میر اسد الله -
	مکتوب هفتاد و چهارم در بیان هجویم فرموده		مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر -
	برای بیعت حلقه -	۵۴	مکتوب پنجاه و دوم ششمله حال سفر خود
۶۵	مکتوب هفتاد و پنجم در تعزیت -		مکتوب پنجاه و سوم در سفارش حضرت میر سلیمان
۶۶	مکتوب هفتاد و ششم در تعزیت سماء لطیفه		مکتوب پنجاه و چهارم ششمله حال سفر خود -
	مکتوب هفتاد و هفتم برای پایت و صبیح کتب	۵۵	مکتوب پنجاه و پنجم در تعزیت میر سلیمان -
۶۷	مکتوب هفتاد و هشتم ایضا -		مکتوب پنجاه و ششم اطلاع ضعف جهانی و سفر
	مکتوب هفتاد و نهم در بیان پند اخراج		وطن اصلی -
۶۸	مکتوب هشتاد و یکم در بیان پند اخراج		مکتوب پنجاه و دهم در تعزیت میر محمد کن خان صاحب
	قاضی شار الله صاحب -	۵۷	مکتوب پنجاه و دهم در باره ارسال اشعار چید -
۶۹	مکتوب هشتاد و یکم در بیان پند اخراج		مکتوب پنجاه و نهم مخفی این معصوم که خلافت را
	مکتوب هشتاد و دویم در بیان پند اخراج		روی و نظریه دیگر است -
	مکتوب هشتاد و سهیم در بیان پند اخراج		مکتوب نه در سفارش -

[illegible]

الأول ولينا لله عليه خير

یہ کہ اگرچہ کمزور تھے عورت الفیوم اسطر محاسن انہی مافی تی و لیا  
شاہ فی الساجد و نوی محمدہ اسطر و ان شیخ شہاب الدین عبد الصبار

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم



وسیر الطاهرین پنج سرور دیوتا باشد که عزیزان تش بر دارند و فقیرا بدمای حسن خاست یاد  
آرد و ما توفیق الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظيم **باب اول**  
زکات پاکست حیبات در کاتب این بات شترست بر چنان فصل **فصل اول** در کاتب خیرت  
نوشته است **بسم الله الرحمن الرحیم**

**مکتوب اول** ای عزیز سیه صعب خود کی در بستره و الذین جاهلوا فینا و بانس و یحسدکم  
الله نعوذ به زوقا من کن نشان من مه سید بنهم سبنا اگر دو دور ما زاران الله تسبیح  
من امونین انفسهم و اموالهم ان لهم نجاة اورا از رستی باشد و بدان سراسر  
نوشته باشد دین خاص لا اله الا الله الدین الحاصل حاصل کی دشت به مرغی از اسرار  
در خلوص علی خضر عظیم گشاید و از روح افروز من شرح الله صمد و لا اله الا الله  
فهد علی ندم ربه شای بر تو به از ندمی و می ادعوی استی لکم مائة و در دل تو پیدا  
ناید و رضیض قل متع لای قلیل پی بمت بیرون می روح و الا حوکه خیلین تقه  
عبودت و سیم بحی اقرب لیه من حل و یل بوسه و رشه و جهان تو رسد و تجربه قلب از ان  
استرسه و زنده و خزن قل لله تم ذرهم در و شان تجربه فلا تدع مع الله الیه اخری برگ  
نوی در رب فضل جودت مدین سبقت لهم ما نحسب در و زین آید و سبحان الله  
سجده می به می ته و رتقیل فضل بایدن گیر و دراضی ریاض قلوب ارناات در  
همه من مدنا عید سه سه شود و سیم رب تین ز شمران رحمة الله قریب من الحسین بار  
رود و عیون و عیون رحمتهم علی یسرب لهما المقبول و روی سرور و آید و مشرق اقبال  
ذو شمس در لای یوتیه من بقاء شرف فیض و بر ناکته او و لا تخزننا ما حمة التي  
سلمه و عرش در صواب ذات نسیم رضی الله عنه به دردم کلوا و اشربوا هذین  
سماکت لم غموم و السلام **مکتوب دوم** ای عزیز برتر از سرور که یوم  
یض و من حید و امه و اسید و صاحبیه و منزه و رحمت و تبتل  
در فی شمس و شمس و سیم به الله نعوذ به کن چور او ملک کالافام حضور لای مشغول

مباحث و سرور مراقبه فاذا كرم في ادكي كره فزوديه و در مشاهده و حقه يوم مثل ناصحه الى ربك  
 ناظره بکشا و نظاره کن و از نعيم و لکيه فيهما ما تشتهي نفسك و لکيه فيهما ما تلذعون يا  
 آور تا نداس و ائى الله يدعوا الى دار السلامه و گوش هوش تواقف و از خوابگاه غفلت ايما  
 الحيوه الدنيا لعن لهن بيدار گردى و در طلب درجات و السابقون السابقون اولئك  
 المقربون في جنات النعيم از سر قدم سازى و هر کى هست از جان و دل و تازى تا بشه  
 الله لطيف عبادك با هزاران اطباق ندامى لهن البشرى ترا و بيش آيد و عاكر امداد و الله  
 حق السموات و الارض همراه تو شود و بر شکر اعدا ان الشيطان للانسان عدو مبين  
 فيروانى و از دامن پستى نفس ان النفس كاهن ذك بالسوء خلاص يانى و لوح دل را از لطف  
 اسرار تقوى الله و يعصمكم من قوم كرمى و مرغ دل از خطا و قدس قدس ياد آورد و در فضاى ملك  
 قى سلكى سبيل ديك و اللع بجنات ميثاق در پروا آيد و از انما راس و در باطن كلى  
 كل الثمرات محفوظ گردد و آمنه سر از نواح انوار تجليات هم صفت نور گردد و كسر تو بچ اليل  
 فى النجاة كشون شود و در روفه ضمير قوا مضمر غم و انزلنا من السماء ماء فانبثنا  
 به جنات و حب انحصيد سر سبز همچو رخ ارم گردد و روز و احيانا به ملكه ميتا  
 هر ترا نعم شود و دستار فكتعا عنك عطاى ملك فبصرك اليوم بحمدك از پيش تو بر خور  
 و تو بر شا به كمال و فزوانى گاهى و در ناي بى نيازى ان الله لغنى عن العالمين  
 و در شوى و ارموم مغب و ارموم ملك الله در گرداب سرگردان فزوانى و گاهى از سيم  
 نصف ولا ميثا سوا من روح الله و كشتن تجيد چون عنديب از شوق و در نغم آي و از نغم  
 و امنه انى كاحد ريج يوسف كشتى و در نغم آيد و گويد الله الملك  
 لغنى صلايك القلبي و چون تاثير القيد على وجهه و اذ بك لعيل ظاهر و دميحه و ان  
 سران نبا و در حوت كره كه ستعر لد فوبد اما كاح طميس و از سر صدق بر خور  
 كه غدا ترك الله عليه و نورده من موات قى و بزبان حال گوئى كه رب قل انى من الملك  
 و حمتى من تاويل كاحا ديت و طر لسوات و كلاف منى فى الدنيا و لا حوت و نفسى





فضای سوات سرایر در لغات آید و انوار جنون دل را مستطس گرداند که بکا دستا بوقه  
 یز هب بکا جبار و قطرات غبار از حجاب امین ارواح چندان متقاطر گردد که از فسیل مر  
 من کان من یلیحوت الا حوت نزله فی حوتیه از نباتات و عد که الله متعالم کثیر  
 جمله مصد گرد و حقایق آمال و من یتوکل علی الله فهو حبه بنفحات روح ان الله با  
 امر کا قد جعل الله کل شیء قد را سر بر سحر و عروج شود و اعضان نبال صبر ثار انما  
 یی فی الصابون بچو هم بغیر حجاب بکمالیت رسد و مزلج غایت هذا خطا و اما من  
 او امسک در آهتر آید و منادی و ربک العقول ذوالرحمة نداد و دهد ان هذا لوزن ما له  
 من نقاد و الله علم الصواب مکتوب مقتضی غیر تاجیه اضطرار بر خاک نیاز هستی از حجاب  
 امین باران حسرت نیازی بوستان عیش تو هرگز از نباتات حرب سر سبز نشود و نخلستان امید بخراپ  
 مراد بار و زگرود و اعضان صبر باورق رضا و ریاضین انس و ثمرات قرب وان له عندنا لوفی  
 و حسن مآب سر سبز نشود و بنمایته نرسد و عنایب قلب بنغمه شوق در ترغم نیابد و بجای خود  
 تا خمه انی ذاهب الی ربی یسهدین از نفس ام الانسان در پیر و از نشود و از فضای کلا  
 یتدن عینک الی متعابه از و جا امنهم زهره الحقیقه الدنیا لنفسهم فیه عبور کنند و  
 بسد و مقعد صدق عند ملک مقتدر رسد و از ثمار اشجار لهم مالیت و در هند  
 دجهم پنج بر نخورد و از بوتان و الله عند حسن المآب بوی بشتام جان وی نرسد و از  
 گار از نسیم و لهم دار السلام عند دجهم و هو ولیهم ما کانوا یعملون پنج بر خور و از  
 و السلام مکتوب مقتضی اغریز جو فروغ نور صبح و حید از اوق مشارق قلوب ظهور یابد  
 و الصبح اذا تنفس و تمس من یسعدین بر افلاک سر زینج استوار شود که و الشمس تجلی  
 مستقرها خلقات وجود بشریه و در منور انوار نباتات فی دهم یسعی بیی ایدهم  
 ستوری شود و سر قویم اللیل فی المهاذ خا هر گرد و در ساقه عبایت الله ولی اندیش  
 امنی یخجم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و در شکرش طلال کسب  
 امتیضان لکم عد و مبین میر و آتی و او در معرکه قاحل و عد و ابابا خوش و کوشش

[illegible]

بوارق کثوت یوقد من شجرة صبا که تریتون از سادات غمام لا شرفیه ولا شرفه و ابعان آید  
 و قنابل نکر یکا ذریه های یضی و لولو و تمسسه افروزان گرد و آسمان سدر از خجیم است  
 بر بالجه هم بخت و در سر سبز جلوه گر کرد که انار و ناز السماء الدنیا بونیته لکوا و قمار حشمت  
 از نقیض عی نور بروج استعجاز و ج ناپید که و القدر قدر ناله منازل حتی عا و کالهرج  
 انقدیم و غشا ایالی غفلت که الدلیل اذ فیضی سفت و لاله اذ لخلی بخش و ریاضین کلز ز  
 انیم که و المستغفرین که لاله صبا و ندر کشد و بلال عمار کانونا قلیلا من اللیل ما یجھون  
 بنات احزن آیم نگ عشق بر کشد و دوت یهدی الله لنوره مریناء و در و شمس  
 معارف از غلال من یهدی الله فی المصدا طلوع کند سراسر الا الشمس سبی لاله ان قد کالقدر  
 الا اللیل سائق النها و کل فی فاک یسجون نضو انجاء و طائف غوا حسن سراسر و یضی و الله  
 الامتال للناس والله بکل شیء علیم از غشای اشکال مشوف شود و الله اعلم بالصواب مکتوب  
 یاز و یهم از غریب چون مهر سپهر عزت بروج کمال البیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم  
 بحسبیر و ن کید جوارق از او رسیدت لکم الاسلام دینا ابعان آید و شواهد آثار اخص  
 شرح اده صده و الا انهم علی نور من ربه و متارق لقد جاء له الحق من ربک بمن  
 نفیس مشایخه شود و بر قنابل نغار اسر و لاله حوائی السموات والارض خبر مند بر  
 قنابل حقائق الارض ایات القوس و فی انفسکم اذ لا تصرون سطلع گردانند و بر موز  
 استارات قایم اولوا هم و حشاشه حرمت کند راح فیض و ارسلنا الیهم لواقع با و ان فیض  
 انضیب و رحمت من شاء و زینب عنایت الله لطیف بعباده و سبائین اننا لانضیع احرا  
 من احسن عملند و وریدین آید و اشجار ریاضین الله مع الدین اتقوا و الدین هو محسوب  
 باورق شود و ثمار نخل همه سر سبز و بار و گرد و دنیا یج و حصول دلت فصلی الله فی تیه مریناء  
 بر مشوف نخل خیال و الله ذو الفضل العظیم و من انوار و در به محسوب دین مشوف و حوائی ان سبین  
 بشا و انوار کمال است

بشارت خیرین مانند کعبه ابدی لاحرف علیکم البقیة ولا انتم تحرفون رضوان یارب بلدة  
طیبة و رب غفور بحسن نجات سلام قولان رب رحیم در رسد و ابواب جنت  
بوصول بازگردد رانده و نیم رضی الله عنهم پیش کشده و گوید و لکن فیها نشانی انفس کوف  
نکوه اما تذکره نزلان غفور رحیم مکتوب و از و هم ای عزیز چون بروی مشهور از  
خرق غامض بعدی الله تبارک و تعالی در نشین گیر دور و ایح وصول از مسب سنا  
بمختص بر حمت و مشایخ در زمین آید و بر این سنس در این قلب شکفته و لابل شوق  
و بر سائرین در رحمت یا انسی علی یوسف چون خبر داستان برتر نم آید و بیان اشتیاق  
آنکه که این سرشار شعله بر زبده و طیار نگار و فضایی غمت از حایط طبع این بی بر شود و خول واد  
در وقت بی گم کند و اعدا کاران انهم در صدمت هبیت در تنزل آید و سنس خواهم و بجای ما  
قد والله سخی و قریب و همی غری بعدی صبح کالجائی کج میرت فرومند امواج و ریای عشق  
بجمله و بچوشت ظاهر آید هر که بر بار حال نماند از اولی عذر و کلامه ادا و الله سید المذنبان  
ساجده خیریت ان اللذان سبقت لهم صاف رسد و ایشان را بر ساحل ح و ی و مقصد  
فرود آید و مجلس برستان باد است رمانه و از و خیمه در بر احمد و احسن و پیش  
کنند و کور و در ارت و غریب آید و ی سدف و سقا هم در به و ایا طه و در آن شود و هم  
و است سر و بیدار ارات تم رأیت یعی و هم کاکیکو بشا و هر دو مکتوب بنیر و هم  
ای عزیز نفس سلیم بیدار و سوزا عند و ایا اولی الا بعدا و اصلاح یاب و عقل کامل باید از انفق  
و سفر و ایا تساقی الا فاق و و انفسهم را و کاند یقینی صادق تا متوجه معرفت و ان  
من تثنی الا لا مع جملة و لکن لا غفور و تبیهم را بعین طلب مشاهد و غید و اسحق حصول و اذا  
مراکز و غنی فای و صاحب عوة الداع اذا کمال شیل شود و از و در و انهم ستر  
انما حلتا که در و او اثر انداز و لا یجود انوار غفلت یلهیم الا من و سوف صلیب پیدا  
رو و معجزة الوسی و ما لا یمن و در امان و ی و انهم غفرت و در و رضیه و صر و الی الله



سوار گرد و بای معرفت و ما خلقت الجن و الاکس ليعبدن مردانه و انبوا صی فرمود  
 آید اگر گوهر مقصود بخت افتد فقد فاز و نوال عظیما و اگر جان طلب و و فقد وقع اجرة علی الله  
 مکتوب چهارم ای عزیز چون عساکر و نباتات الله <sup>عنه</sup> الیقین بر ولایت قلوب تبار  
 و طواع نفوس اماره را بجام ریاضت مجاهدان و ان الله فی جهاد کفران و اندوختن مبارزه  
 فراخند و مجلس تقوی بسلسل بجا و در کشد انبیا را با علل و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و  
 کروات و اعمال ارادات و اختیارات ایستادیت من یعمل مثقال ذرة خیرا یزید له و با سیم سوم  
 و عاوت قواعد ارکان بیس و طامات را بکلی رسیدن بردارد و منادی حال بزبان صدق مثال  
 نه آنکه که ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدها وجعلوها اعزاة اهلها اذلة و چون ارجمی حشاک  
 قلوب از لوث و من یتبع عبد الا سلام دینا قل یقل منه مصفا کرم و به حدائق روح از  
 از نسام الطاف من بهد الله <sup>تفضل</sup> سر سطر و مروح شود و صفحات اوراق سزار  
 از تقاضای قوم طاعت و لذت کتب فی قلوبهم الا یمان مرقور و تسو و یوم سدل الارض  
 خیر الارض صفت حال گرد و دور و اسی اشواق چون هباء امتثر و بر او شود و بزبان عا جدا  
 باز گوید و توی الحال خمسها باجمدة و هی غمر الصحاب اسرافیل عتق سو و در و دفع  
 و الصلوة و انیر الحق فصیح من فی السموات و من فی الارض نظهور اجماع و شیر اقبال و غیر  
 انقرع الا کدر رسد و ایشان انکیر و به و یمن فی مقعد صدق عند ملک مقنا و عی شوم  
 رضوان مشارت بشیر که الیقین من لید و ابوب جنات نعیم کثایه کبیر و سلام علیکم طمتم فادخلوا  
 اخذین و ایشان کبیر اندر الله الذی صدقوا و کوا و اورثنا الارض فنتوا من الجنة  
 استاء فتم احرا العالمین مکتوب پانزدهم ای عزیز کی از داعیه شهوات و لا تمتع الهمی  
 عن سبیل الله اعرض ان از مزلزل عقلت و لا قطع من اعطی قلبه عن ذکر برون آی و محبت  
 اهل صوفی کوفین بقاسیة قلوبهم عن فک و بهر نیز و زخا و ای استحبوا الزکوة و ان  
 ال یوم لا مرد له من عندی الی یار الله ان و ان تعشتم قدیم لکن کلمه بر

نسخا صی بند ۱۱ م بران قبل از انکه انفسه را مکتوب ۱۱

استماع کن بتغییر بحسب الانسان ان یفرک سکت شی از خواب غرور و کافر بگو که الله الغفور  
 بیدار شود از مقامات اهل حضو که بر حال آنها هم تجارت و لا یج من فکر خبر پس از برای  
 کعبه مقدسیه از سر ساز و بادی بر القطع کن و مثل الیه تسبیلا باز آنجریه قل الله غفور  
 و راعله فویض و افوض امری الی الله انما الی صدق کونوا مع الصادقین ساز شود  
 سکر حارون دنیا که انما جعلنا ماعل الارض ذنیه لعلهم یحسبون ما که گفته که انما اموالکم  
 و اولادکم فتنه بسلامت بگرد و از سراج سالک بدی ان هذه تذکرة فیه تسلیم  
 اتحاد الی وندسیله بی پیش گیر و لسان انصرا من یحیل المصطر اذا دعا بالضرع و دعا  
 به خوان اهدنا الصواب المستقیم ما بصر غایت فیه الا ان اولیاء الله لا خوف عینهم و لا هم یحزنون  
 ما استیت سلام فوله من لب و حیمیش برود و جمعیه بصوم الله و وقع قهر و نسیم  
 نلقو صبیح سوار شود و نجات فلهذا فلقوا النعمة من الله و فضل داعی شود نسیم غرض الی  
 و فیه انما ید و قدح نزل محنت بایه یقاه عیب گردان متاخره شود و آنگاه ان هذا  
 کان لکجره او کاس عیبکم مسکون بر کشد و مقام اس مناه و کلم الله موسی تکلم انما  
 تسود و باه فلما اتی رب للحد الثواب به و نواظر عین بصائر از سکر است حالات و خرم  
 صفی خبر باریه و وجوه و مندره احوالها ناظره را معانه کند و بجز معرفت آید و بزرگان حال  
 باز گوید که درک الانصار و هوید رک الانصار

فصل در کتاب کلمات طیبات بر کاتب مرزا صاحب قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

توبه آن روز که در التماس خیر سبب سبب ز فقیه کرده اند چون فایده معنی  
 سبب بود و شمس میوه و در که به مات از حد گذشت بلی محرر میکرد و در ایام حقیقت  
 توبه رحمت بر آن و احاطه متب خاکی ست در عالم اعتبار نسبت این جانب  
 توبه رحمت بر آن و احاطه متب خاکی ست در عالم اعتبار نسبت این جانب

اتمام یکی از اجداد فقیر و شهنشده بحری بقری از لیده طائف و مملکت ترکستان افتاد و با صبیحی کی از آن  
 حکامان آنکه و خوش که سر در الوس فاشلان بود و حلیت دست داد چون ورا سپری نمود و حکومت  
 آن ناحیه تعلق باد و الا ایشان گرفت و فیکه با یون بادشاه مملکت هندوستان از دست افغانه شود  
 استغفص کرد و اند از آن خاندان و مراد محبوب خان نامانند که به سده واسطه با میر مذکور میسر شدند  
 بعد از آن و احوال این برود و تا پنج الهی سطور دست و نسب مادری این بزرگان بنام او و اسمیر خیر  
 میرسد و نسب فقیر چهار واسطه با یافان منتهی میگردد و پدرم بحرم جان مذکور که در عهد الکبری مصدق  
 شده بود و اجار عمر بنحسی گرفتار بود و عمری در دست او نگذشت و یب بادشاه گذرانیده آخر بدولت  
 ترک نیا سوز و محروم گردیده و بعد از مرگ از خلفای طریقه قادریه استفاده نمود و در سال هزار  
 و صد و سی و سی بحری انتقال ازین عالم فرموده و در نه اردستان نیرده و ولایت حقیه انطاق افتاد و در عهد  
 شانزده سالگی در ممبئی بر بنوشت و در بیت کمر سمیت دست از دنیا برداشت و بای محلی از سر  
 ساخته و راه نقل داشت عدم متعارف و عهد بدو و بود و کتب حدیث و حدیث حاجی محمد  
 امیاد فی تمیذ شیخ الحدیث شیخ عبدالصمد بن سالم می گذرانیده و قرآن محمد الحافظ عبدالصمد بن  
 تمیذ شیخ التو شیخ سید حاکم شافعی مسند کرده و در طریقه نقشبندی با نرقه و ازین طایفه و خاندان  
 سید سادات سید نور محمد بدو فی رضی الله تعالی عنه که در دودست به حضرت قیوم ربانی محمد و الف تان  
 رضی الله تعالی عنه میسر شدند و رفت و در دست ایشان به برده و حدیثات ایشان از ایشان  
 استعداده این طریقه استفاده نموده و آخر بدست فیض آینه حضرت شیخ محمد باقر  
 رضی الله تعالی عنه گذاشت بدو و اسامه حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه میسرند نیاز سوره و فی حدیث  
 ایشان کرده و فرقه اجازت طریقه قادریه و سوره و بدو یتیم از بود و در هزار و صد و سی  
 و پنجاه بحری است بجز این حضرات از سی سال بزرگ است و در این احوال است و در این  
 بزرگت میرسد و علیه السلام مکتوب و محمد و یون و در این احوال است و در این احوال است  
 اسناد دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند آثار آن شش و بیست و یک تقدیر این زمانه نمیدانند

و آنکه میدان خود را بشارهای مایه سید به حالات آنها دلالت بر آن بنابر آن میکنند و نسبت  
 سادات در و نشان با کار سابقین بلکه نس بر آن لازم می آید و این حق است بعد سید باید جواب  
 شبه اول - تا که در این پیشین مراد وجود تحقق قضا دعوی کمالیات علیا کرده اند و کتب قومین  
 فاعالت مملوست تا حدیثی که است با خدا از ان طاعت با آنها این مامور بودند و فرمود حکم علیه السلام  
 مضمون این است که ایشان نیز از این مراد و احتمال کنی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی علیه انبوت  
 بالامتنان تحقق نگاریده و سید علیه السلام در این معنی نیست پس حق بر آن منسب است و این است  
 آنرا که در مملو است پس این مراد و نهاده تا کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این  
 خود از این مایه انظر بقیه بقوت ظاهر میگرد و دستخوار اعتبار می گیرند اگر مقصود از آنها صد و نوبت  
 عبادت و کثافت است که منطوقه نام است پس منقدمات با این معنی نه از شرط و ادب است اند  
 اندر لوازم آن مخفی نیست که سحابی که در فصل از جمیع افراد است مراد که سید این مراد و نهاده  
 مجاهدت را باضات انظر بقیه بطور جوابی که ام و تابعین با تلباس کتاب مذمت است از اوق و در احادیث  
 انظر بقیه نیز شاید اذواق همان جماعت است و لا تکل من المذبح جواب شبه دوم آنکه ریافتن آثار  
 باطنی اهل کمال مرآت است علی الخصوص در آن نسبت بی کیفیت انظر بقیه کار هر عمر نیز با آنها  
 باب فرست صحیح مخفی نیست نماند و در آنها ظاهر می که کثرت طاعت باضات افراط اذواق و  
 انشوق و تحریر و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص را و او را باب حق در باطل شریک اند و از صد و  
 معاصی احیاناً غلبه معصومین حکم می شود نیست و حقیقت که ناب بعد زمان نبوت و قرب قیامت  
 ضعف نامر و امور جهان را بر این ادا یافته است لیکن این بنابر این حقیقت نیست مقصود این مشائخ  
 از بنیاد است که مریدان معاصی نیستند مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن  
 مقام برسانند و اما این است که در این مراد و نهاده و در این کار به و چه  
 مراد و نهاده است که در این مراد و نهاده و در این کار به و چه  
 مراد و نهاده است که در این مراد و نهاده و در این کار به و چه

و فرضی مستوفی میاید که انوار باطن نیز لازم مرآت گردد و انعکاس سبیل تحقیق شود و بر  
 مرتبه کمال تکمیل رسد و بعضی اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مریض افتد، بنوعی مقام تحقیق  
 نرسیده و در کشف حقیق نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید انبشار آن مقام میفرماید و بعد از صافیت  
 پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و با استقرار می آمد پس انوار آن گریز و نیاید  
 بیاست و این غلطادین جزو زبان بسیار رواج یافته است که در پیر این نسبت کشفی یک است  
 و مریدان بنا بر صفت مبت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد و اضطراب اند و السلام -  
 مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت اصطلاح صوفیه چه معنی دارد - بداند که نسبت  
 و لغت عرب عبارتست از علاقه بین الطرفین و اصطلاح انیقوم مرادست از علاقه در میان جنس و جنس  
 و خلق و اقصی که تکلیف تعمیر میکنند از ان بصافیت و صغیریت چون نسبت کمال با کوز و در اصطلاح  
 کتاب نسبت پس معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعمیر از ان نسبت نموده است و در  
 کثرت میکند مثل ظهور آب در صور موج و حباب میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی مطلق  
 نیست و حاصل این تعمیر اثبات غنیت خلق است باقی و معنی را ابتداء و ایلات تمیيزات شروع و ختم  
 میسازند و اگر شود و یاند نسبت اصل نفل چون نسبت اضواء به شمس شمس میفرماید و نفل اینجا  
 بعضی غلبی است یعنی ظهورش در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت موجودات غلبی ظهور در وحدت وجود  
 حقیقی حاصل نمیشود و اندک در فرق است میان تعمیر اول و ثانی که هر چند نفل اصقعه دیگر جزو حقیقت  
 اصل ان نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود در اطلال انموده است و اصل مواطاة می گویند  
 اینجا صح نیست و در اصول و در صحیح است پس شود و به این تعمیر من جملة اثبات غیرت میگویند و بعد از  
 در توحید و جو حقیقی حاصل کنند و این از کتب سنت آسانی میتوان استنباط کرد و قسم بر حق  
 نسبت بطور اول کتب صوفیه وجودیه باید ریافت و ظهور شده و یاست که در مرتبه ثانی  
 ممکنات در مرتبه علم الهی مرکبند و در وجودیه با این معنی که اعداد و اضافیه حی عدم است و در مرتبه  
 بجهل عدم القدرة که معبرست و غیر و غیره که معنی مخایره دارند و شوقی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند



که بنامی این شبیه بر اشتباهی است باینکه آنکه علم و قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس  
عالم است یا عین است چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است مراتب  
توسط عقل حواس مالک که بوسیله این تمیض امکان با وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حصولی  
است حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی است که نزد صفویه جوایب است از طریق بعضی  
کثرت که مری سیکرد و ظلال حضرت جو حقیقی اندود خارج غیر جو و تحقیق نیست تعدد و تشرط لایزال که تشریف  
و جو دست و ظلال و قتل و اصل و اصل است در ظلمت و آگاه نیست جو مستقل برای خود و پنداریات میکند و در  
علم لفظی اشاره به آن جو می بیند چون قطع این مسافت از ماضی توهم که عبارتست از رفع حجب الهی و  
بر این حق و تعلق که از حدیث ثابت است میسر میسر میگرد و اصل خود و اصل میشود و در این ظاهر آن اصل  
و وجود خود و توابع آنرا استعدا از اصل میداند و در عینا بدین اصل اقیقته علیحد نیست بلکه همان اصل و مرتبه  
ثانی تبیین ظنی ظهور کرده است واضح میشود که اشارت الیه مرجع انوار من الامر اصل است ظن آنگاه علم حضوری  
که لازم این تبیین ظنی او بود و تعلق به اصل میگرد و اشارت لفظی انوار را میگوید و اصل این اعتباری است از  
اعتبارات اصل ثانیان انوار جو عقل میکند چون این حالت شمر میگرد و آنرا دوام حضور گویند و حضور را بعد از  
زوال نیست اگر گاهی فتوری در خیالات و سید و قدرت و علم و علم واقع در عین علم حضوری و علم حصولی  
حادث مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس باقیست که تشیبات امور بشری موقوف بر آنست این علم  
حضور و جناب قدس با نیست که حواس را و ان با گاه و غلی نه و نشان این اشتباهات نیست که در هر حال  
الحکم فتور علم حضوری نیست منکر دوام حضور میشوند حضرت قانون رضی الله تعالی عنه که فرموده است  
احسنی و احسن الخیش ثاره باین هر دو علم است که تجمیع تعلق علم حصولی دارد و حضور و حصول از قبیل علم  
احسنیست و ظاهر که مصدق انجناب البتة بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیکند پس  
آبر و قسم علم جمع شوند این مژده کار که در داخل عبادتین است در یک خبر و زمان از نفس و احد شش غیث  
گشت مسمی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم السلام مکتوب بحکم بر خور از از حقیقه  
شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات تیوم ربانی محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بر عزم حیران دارد میشود

[illegible]



مکتوب ششم بعد از مکتوب اول و تغییر جان جانان مولوی صاحب مهربان علیه السلام  
 التماس طولانی شد به بیان چند بر تو به بیانات کلمات حضرت قیوم ربانی مجد الف ثانی  
 رضی الله عنه بود و در فرموده و مابین شبهاست از عدم اطلاع بر مصطلحات بحال ناشی شده و اگر مشیر مجلد  
 که کتابت حضرت ایشان ملاحظه فرمایند و خاطر جمع خواهد شد و تغییر امتثال الامر حرفی چند می گنجاند باید و  
 که حضرت محوفی لفظ وجود بر بر معنی اطلاق نمائید یکی خود یکی کونی حصول که امر استراحتی مقول ثانوی است  
 دوم و چه منوط که نسبت بر معنی اول منبر بظاهر وجود و بصدا اول است ثبوتی است که این هر دو  
 وجود و حضرت ذات تعالی است و تفاوت است و ذات باین هر دو وجود و صدق آنرا نمیتواند شد سوخت و  
 اول الا اولی برب العالمین است بر عزم قوم مبنی است بر ذات باین وجود مصدر آثار است و حضرت ایشان  
 میگویند که ذات تعالی خود و صدق آنرا خود است بر گاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد صدق  
 آثار را خواه وجود منسوب باینکه از لوازم ذات مطلق احد است پس اختلاف اصح بنسبت افعال تعظیم را  
 اینها فصل است پس آنکه لازم آید که وجه حق تعالی استفاد از موجود دیگر باشد و باین وجود مصدر آثار گردد  
 و حال آنکه وجودی بجهت باشد و تماشای حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود و بر ذات او تعالی بوجهی است  
 الباطن و یکی بر تفسیری از راه احتیاط است که در بیان شمع این اطلاق را در نشده و صفات اسمای الهی  
 و فنی اند و پیش بر آنکه در بحث حقیقت محمدی و فصل حقیقت کعبه حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله  
 مکتوبات جلد ثالث منع میشود و تحریر جواب آنها طولی و از و آنچه در اول قول حضرت غوث علیه السلام بر معنی  
 تعالی گفته اند و هر چه در حق تعالی نوشته اند که مخصوص بجا صریح از جمله همان است  
 آنحضرت میشود استثناء تقدیم خود زین حکم حکم لازم است که بعضی از آنها اجداد و شیخ آنحضرت  
 و حکم حدیث لایذی و لایخبر ام اخره استثناء آخرین نیز عموم است چه که تحریف از اخبار ائمه است  
 و بر تفسیری راستا نیست پس ممکن است که متنازع آنحضرت را آنحضرت یعنی باشد و کمالی غیر از کمال است  
 بلاصدا ختم شده است فقیر در فرق حق و باطل و انصاف نام ما مورد و ما ما مورد و الله اعلم  
 حق و زنا باطل باطل است سلام مکتوب ششم بعد از مکتوب اول و تغییر جان جانان مولوی صاحب مهربان علیه السلام

که انصاف است شکر نفس کی در گریزین هر دو بجایین جانی هم ربانی محبت ثانی و محبوب جانی  
 شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما رسید محمد و انقل بر و قسم است جزئی و کلی ظاهر است  
 که سوال از فضل جزئی نیست و سوال از فضل کلی زیادت قرب نیست بن معنی امر باطنی است عقل را با مقوله  
 کاری نیست که از کثرت ثقل سناقب سرانعی بطلب میواید بر الا فله قطع نمیشود که در نقل عبارت از  
 کتاب سنت اجماع قرن اولست بدی است که در جواب این هر دو از زمان رو و کتاب است و مقصود  
 اجماع متاخر است اصول ثلثه مشرع ازین امر ساکت گشت محتمل خلاص است بر مخالف حجت نیست اقول  
 مریدان که خالی از خود محبت پیران نباشد از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات نیست  
 بلکه حکم بجزم بر فضل که طرفی از طرفین نباید نظری آید پس طریق اسلم تفویض امر عظمی است که این  
 خصوصیات است و فضل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب لزوم این نباید که این سزاوارتر  
 دینی نیست که حکم از آن ضرر باشد و از دیوانگی ای عشقی که مار اجناب حضرت محمد دست هم در آن  
 نیست که حرف از عالم عقل سیر و با سعی هرگز پیشو کم نیاید زود از حد پیران قدم نیاید  
 عالم همه مراتب جمال ازین است که عیال دید و در غم نیاید و در سلام ملتوب هم خدا  
 نوشته اند که مشکوف حضرت محمد بر سلسله خایق معنات نیست در مرتبه واحدیت که عبارت از  
 انقیاض کمالات آید نه از علم نیست در مقام هر صفت محال عدم اضافی آن صفت شدنی و تا آنکه  
 بر کرده است مقام صفت علم در علم که بجز محال است در مقام صفت قدرت عدم است قدرت  
 معجزه است حق علی با و آن اعدام است از هر مقایسه محالات یا با محالی از غایت کمالات گشته  
 ربانی و صفات عالم و خایق کمالات شده و آن اعدام بجای مواد متحقق اند و آن عکس ظلال بجای  
 معروضات در آن برابر بین عیان خایجه کمالات که به سبب متحقق مصداق آنها شده اند و وجود هم  
 بر دو قبول میکنند و هم در هم صداد و غیره میگردانند و نیز مشکوف آن حضرت است که سبای  
 صفیات دنیا علیهم السلام معلومه صفات اما که جهول غفلان مذکور اند و وجود و جهلی و اندیش پندار  
 متجاوز از حضرت عدم و دل نباشد عاده و نیز حضرت تنزه کمالات از حقیقت ممکن موافق تحقیق

ایشان بی غلط عدم نیست باشد و بتطبیق محبت محمد و ما چون مقابله محاذات در میان اعدام  
 استوار و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام محالی صفات کشف اند  
 صفات نیز برای آن اعدام برده اند اما اینجا معالجه بالعکس است اینها صفات محالی و اعدام محالی  
 صواب است و محبت عدم بین صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی بهمین جهت حضرات اعیان  
 علیهم السلام معصوم اند و مصدق بشکرند اما وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را قبول  
 میکنند و بقدر عقل عدم و تحقیق اخضرات برای ثبوت امکان کافیت و السلام مکتوب بنام  
 پرسیا و بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر نگ بدتر نداند از کافر رنگ بدترست این معنی  
 است آنکه صوفی البته نیست کاه عالم متقی میباشد و در حالت صحو و انفاق علم بصواب و اعراض  
 خود را و مناسط فضل مندی بر فرد دیگر از افراد مکتوب همین اوصاف اعراض اند و ذات  
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم با صفات کافر و مرکب کفر و معاصی و علم با صفات خود با بیان فضائل  
 دیگر میگوید بدتر از و میتوان دانست اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن ذایل بدتر دانسته  
 باشند و فساد این عقیده و شرعاً عقاید جمیع محمد و ما بدین حضرات مجددی صفات ممکنات مرکبند  
 اعدام ضایع ظلال صفات حقیقتیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات در علم الهی شبنی سپید  
 و برای آن اوصاف و صفات کثرت سبای تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظل حاج حقیقت  
 بجنب خداوندی بوجود فعل موجود شده و بنابرین ترکیب صد آثار خیر و شر شده اند از جهت  
 عدم ذاتی کسب شده می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب حیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی بر صورت  
 مستند از انوار شمس نظر میکنند بلاحظه اولی همان انوار می بینند و مرآت را چه که مرآت در شمس  
 انوار مخفی و مستور گشته است بر گاه بذات نگاه کند بطحان اول همان تعین مرآت خود را بخوابد و بیدار  
 جیر که نظر از مرآت بر نیست پس نظر صوفی بر ظاهر شریفه و خسیسته جهت وجود که در آن نظر برست  
 حیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه در جهت عدم ذاتی او است غشا و شرخ از نظر  
 و نمود از خیر که مطلقاً عاری خواهد دید و خیر و کمال عاری را که جهت چه کسب کرده اند آن خود

تو باید یافت ناجا خود را از کافر و کفر دیگر استیاضی حسیه بدتر خواهی رسید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل  
میقول آنست که صوفی کامل خیر و کمال اصلاح بخوبی بنسب نماید و مستعار سیدانه و همین است معنی قائل  
تمام و حاصل میشود صحیح و اگر صوفی را نظر برست وجود و انوار استعاره خود می افتد و جهت مراتب او که  
عدم است مستور میشود از وی انباشت سر بر نیز نه نیست سر تا یک کفن حسین بن منصور حرمله  
اگر چه اینجانب را دیده و مخدور بود و اما در وین خطا کرد از غلبه سکر در جهت خود و جهت عدم نیز نتوانست  
نمود و بسیاری از سالکان این راه را نخستین غلط واقع میشود اما من عصاره سید تعالی بر سر حبیبی صلی  
الله علیه و آله مکتوب چهارم بسته بودند که نزرکی به بلای شدید و ثاب به بلای حضرت ایوب علیهما السلام  
بست اما خود نریز و دیگر عبادت او رفت . . . . . بید چنان حال اری جواب : که از این ظاهر است و بنویس  
در ای مسنی الصخر گفته ام : میثرا جواب علیه السلام بدست نه نیامده و اما من از زینهار نخواسته  
در بصورت مقام صبر این بی ارفع از مقام صبر آن نبی معدوم میشود و چون مقام صبر بر سر رفیع است  
تفصیل وی بر نبی لازم می آید از معنی ظاهری جمیع است جواب مخدود باوری بخرین شبهه را رد میشود و اگر  
آمال کنند محل شبهه نیست بیاست که حضرت ایوب علیه السلام را از مسمی الصخر و امت ارحما  
الواحمین و نیز رب ای مسمی الشیطان منصفی عذرا گفته و این آیات بظاهر و احوال بر بی ثانی  
و بی صبری دارد لیکن او سبحانه جل شاناه عالم السر و الضمار است میفرماید انا و احدنا هاهنا صبرا و انما  
العبد الله اواب پس معلوم شد که این حبیبی اینجانب نیز متضمن لطیف دیگر از صبر بود و اگر حق تعالی  
باد و ظهور بصبری اثبات صبر آنحضرت میفرمود و سرش انیت که نفس شریف آنحضرت مدت طولی  
بر انواع لایاها از لاک اموال او داد و شدت مرص فقر و اوقات محضات مردم نسبت بوی اهل وی  
صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرد و ثابت تضرع و زاری سست و  
اینوقت بی صبر نیست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا و فوق جمیع مراتب قربت رسید بر آن  
بصبری سبب فرموده تضرع و زاری و آمد و در محله این ادب ممدوح به بعد العبد از وی  
و خلعت منصب الله اواب پوشید که او مشتاق از ادب است یعنی جوع یعنی جوع بوی نفس خود



که ایضا تا این تنقیح غافلین از آن خصوصیت حکمتیکه در ذکر نیست سلامت نفس است از این جهت  
که ما نیست قبول عمل افضل ذکر نمی برد که بر خصوص کتاب است ثابت است مطلقا بلکه از غرض  
آنکه لا تدعون اهلها ولا عائلته چه معلوم میشود و ذکر جبر باقیات مخصوصه نیز مراقبات باطل است  
نه بر قرون مترافه و راجع یافته از کتاب است و خود نیست بلکه حضرت شایخ بطریق انهماء  
از سبب انقباض اخذ نموده اند و شرع از آن را گن است و عاقل با است ظاهره و ادراک متحقق و انکار  
آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب است ثابت است و نفس است از غیر آن اگر چه مباح باشد و در هیچ  
مفید بود تعلیم که هر چه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهما  
که از شد این اوست ثابت شده است بجز توطئه و تخریب که از آن جهت است که کتب  
بسیار بر مرفوعه و منقیه نیز شریعت بتخلفی بکمال گفتگو و جزو عدم و غیرت که نفس پاک  
دیگر نیست پس عوی فضل هر مطلقا ذکر حق انکار خصوص است انچه اجماع اقسام و احوال بر زمین چنانچه  
جبر و بعضی موانع شرع است اثبات سنونف ذکر حق یعنی مراقبات معموله و نیز از آن جهت است که  
جبری که در ماضی و مر جبت ممکن نه عیای اثبات فضل آن از انچه بعضی بنای است بر ماضی نه  
از طریق قبول نیست از آن التفات نه و افراط و تفریط و همه امور مستقیم است اعتدال مستحسن و حیدر  
الکلام ما قبل و دل السلام من اتع الصدق و التزم مناعه المصططه علیه النجیه و القیام  
کتاب و وار و هم خود و ما سئل سماع در میان آن که فقها و حضرت فویه حجه الله علیه و سلم اجماع  
تو نیست فرقه اولی میگوشد که سماع حلقا حرام است بصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرماید که اختلاف  
حلال است باقتضای غلبه ذوق و اصل انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شنیده که محض  
اثبات کلامی میزدون بکنی میزدون فی مدافعت مخدور شرعی انشاء نماید و فساد آن را از آن مستعین  
را باید بلکه در آن یاحرانی و در آن یاید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو یا سه یا چهار کلام  
و استیاد آن را شنیده و راجع گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشهور و در آن سماع در مد  
بزرگ و در آن سماع است از کمال آن ضرر از آنجا که از آن سماع بهر حال

التالین عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد بطریق الترام قسم دوم آنست که غالباً آن شخص  
 رواج داده اند و آنرا بجهت گرفته و امور غیر مشرع و احکام آن فطرت نموده اند و قسم بعدی راجع است به امور غیر سماع  
 از جهت بجزمت خواهد رسید اتفاقاً و اباحت محرمات متفق علیها بجز خود این سبب یکجا یعنی از ارباب کمال  
 غیبت بسماع مبلغ نیز دارند از خصوصیات قیامت نیز از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل نقل شیرین  
 نمیکند و اگر ستاد با فیه نیست غیبت نقل نگیرد پس نماید آنکه یکی نقل گیر یا حرام ننماید همچنین حضرت  
 چشتیکه مثلاً نسبت اینها به شمس مشایب است از شوق لغات تنگد و میشوند به سکوت حضرت طریقه نشسته  
 نشسته نسبت مثال بر بودگی فیهون مناسب است از سکوت حضرت میدارند از شور و بنگاه پس فشار  
 این خلاف ذوق طبعیت و ذوق شیع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین ملت اند و متبع هوا و طبعیت و سبب  
 در اجتناب از غیر سماع متفق و جملای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و نقل  
 این سبب از کتب مبسوط محققین مثل ملام حوالات الاسلام غزالی و شیخ الشیخ سهروردی و غیره مایه طبعیه و کلام  
 که بقدر سماع غیر سماع تأثیر سماع سماع را از کتب و عقیده و اباحت غیره و اباحت آن تابع کمال  
 و حکم از ذوق و وجدان زیاد و از این ضرورت از کتب و عقیده ظاهر است که اباحت احوال صحیح و عقاید است  
 و سماع سماع با نهاد و داده و هر که از مذاق علما صوفیه و اصف است عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و قد  
 این تحریر میداند پس خبر اکرام با نقل و دل اسلام مکتوب سیر و هم محمد و مادر سبب غیره و اختیار  
 ملا سخننا گفته اند و هنوز تنویر غلط باقیست چرا که عقل در ادراک بعضی مقدمات دینی کافی نیست  
 کردند و اصلاح امور عبادت سرور و انوار باید دانست که ادعای اختیار عقل جبر محض هر دو  
 سبب از کارکنان نیست زیرا که اعمال عبادت اعیان اینها محض عمل مخلوق و از دست خود  
 و تعالی پس اختیار نام که جاذبه مواضع از محبه و خوف ظلم است ظلم حکم عقل شرع است و اختیار  
 شایسته بر محض جبر و پس است که توان مثل حرکات و نفس نیست و سبب و تعلیم و اراده  
 و مدت است پس است که بنیت و جبر و اختیار و جبر و اختیار و جبر و اختیار و جبر و اختیار و جبر و اختیار  
 هرگاه سبب و جبر و اختیار و جبر و اختیار و جبر و اختیار و جبر و اختیار و جبر و اختیار و جبر و اختیار



تحقق نشد پس امر سبب متوسط چنانچه از جواب شهید حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که بقل  
 سوال حسن بصری رحمه الله فرمود که استفاد میگرد و کلا جبر که تقویض و لکن امر بین الامرین و میان امر  
 متوسط بلسان شیخ معبرست بلفظ کسب و این اظهار غیر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که فعل  
 با مخلوط جبر و اختیار است همین قدر اختیار ضعیف منزه از تکلیف است پس ظاهر این عبارت نیست اختیار عباد بنامند  
 اند که رحمت از غضب سبقت داده اند بآنکه هیچ صفتی از صفات الهیه صفت دیگر سبقت ندارد و بدین  
 هرگاه افعال و تعالی سبوق معلوم دارد و قدرت است بجلاله مستثنی است این هر صفت افعال عباد و شایسته  
 من و جدا افعال و تعالی دارند و بگویند که مقررش که مجموع محض است اصلا مناسب ندارد اگر محاسبه باین  
 افعال توجه شود و منافی عدالت نیست بطور صوفیه ثبوت حد اختیار بدین حد میتوان کرد که نزد ایشان طبع  
 حضرت جوهر و هر ذره از ذات کائنات تمامه است با کمالات مندرجه و مظهر و بدینست از اجزای آن  
 که حضرت جوهریست متجزی نمیگردد و ازین آیه میفرمایند کل شیء قدس و چون اختیار صفتی و شایسته  
 از صفات و حیوانات حضرت جوهر باید که در هر نظری از نظام هر خصوص صادر انسان که شرف است  
 اختلاف حد صفات اختیار هم تحقق باشد باین تکلیف امر و نبی قرآن و اسلام علی بن ابی طالب صلوات الله علیه  
 علی خیر لوری مکتوب چهارم و پنجم پرسیده بودند که کفار بنده مثل مشرکان عربین بی اصل و ادب  
 از اهل بود و است و منسوخ شده و در حق پیشانی آنها حد افتاد باید که مختصر از روی تحقیق انصاف  
 امر قریب میگرد و مانند احوال از رتب قدیم اهل بنده معلوم میشود اینست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش  
 انسان برای اصلاح معاش و معاشرت کتابی سمی به سید که چهار فرقه دارد و شملبر احکام امر و نبی اخلاص  
 و مستقیم متوسط ملکی بر نام که انجیل و یسایاست فرستاد و محمد بن ابی ان کتابش ظاهر است  
 انوده بهای اصول مختار بر آن گذاشته این فرقه را در هر شش شصت نامیده اند یعنی فن یا نیات که علم  
 احکام باشد و افزون بر آن ساسی را چهار فرقه مقرر کرده و چهار سلسله از آن کتاب آورده رای هر فرقه  
 مسکله قرار داده و این شرع احوال را بیان نموده این فرقه را در هر شش شصت نامیده اند یعنی فن یا نیات که علم  
 احکام باشد و افزون بر آن ساسی را چهار فرقه مقرر کرده و چهار سلسله از آن کتاب آورده رای هر فرقه



طوطی عالم چهار حصه نموده هر یکی را جاب نام کرده برای اهل هر یک طوطی از آن چهار دفتر  
 خفته و اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار سیاق است جمیع فرق اینها را توحید  
 به بیعی اتفاق دارند و عالم را احاطه و مخلوق را میدانند و اقرا بقبای عالم و خسر جسمانی و خردی  
 اعمال نیک بنمایند و علوم عقلی و ریاضی مجاهبات تحقیق معارف مکاشفات اینها را بطولی  
 و کثافتها را مهور و موجود و در حکم پستی اینها از راه اشتهار الوهیت است بلکه حقیقت فکر دارد و  
 اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده اول تحصیل علوم و ادب دوم تحصیل معاش و اولاد و سوم  
 احسان و نفع و چهارم مشقه و تصالح و تجربه که غایت کمال انسانیت نجات کبری که آنرا ممالک است  
 بر آن موقوفست صرف بنمایند و قواعد و ضوابط و اینها نظم و نطق تمام دارد پس معلوم شد که درین مرتبه  
 بوده است منسوخ شده و از ادیان منسوخ غیر از دین بود و نصاری شیخ و دین کبر در شیخ مکر و نیست نیاید  
 نشیمن بسیاری از ادیان واقع شده و در نیهای بسیار و معر عن محو و اثبات آمده و باید دانست که حکم آیه که  
 و من امره لا خلاف میماند و کبریه و کل امت و آیات و کلام و مآلک هر سه نیز نسبت به عباد و  
 دفع شده است احوال بنا بر کتب اینها نصب و طاعت زائد آنرا که قیاس ظاهر میشود و در کمال  
 و کمال است اند و در حقیقت عامه غایت مصالح عباد و درین مملکت هیچ فرزند است و مشهور است که پیش از  
 این تفرار صلی علیه السلام در رومی پیغمبری مبعوث شده و طاعت و انقیاد همان پیغمبر آن  
 اقوام واجب شده تا به پیغمبر قوم دیگر و بعد و پیغمبر ماکه خاتم المرسلین صلی علیه السلام مبعوث شد و  
 نام و دین او ناسخ و این سبب شده است که اعراف زمان مجال عده و دنیا و دوی نماند پس  
 است و اما هر روز که هر دو عهد و عهد و ساست سر که با وی نموده که کافر است نه پیغمبر این چون سراج  
 جهم که بریده من قصصاً علیک و صدمه من حلقه علیک از بیان احوال آنکه از بركات  
 و نشان آنرا سکوت الوهیت زمار جزیه بفره و ملاک تبعاع آنالار هم است تغییر نجات بهار و آب  
 و دین حق است بشده که تعصب بر آن شده و در میان فارس و ملکه و سایر کسان که از این  
 و دین که در اندر سبب است و دین است من عقیده او است کلام آن که کتب



اجتهاد و اقتدا با علویست صحیح تعزیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجتبان علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبیل  
 اگر آنگاه بنویسند گوئیم باز ما مبارک حضرت ایشان این کتب رسائل را در این شهرت نیافته بود و از نظر  
 مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و اگر نه هرگز ترک رفع نیفرمودند که ایشان حریص ترین کابر  
 این است بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم وضای حضرت سالت علیه التحیه را این علل ترکش در دنیا  
 ترک نموده باشند گوئیم که کشف را موطن طقیست معتبرست در احکام شریعت حجت نیست معنادار آنکه ثوب  
 احتجاج بکشف نگذرد امید آنست که این مخالفت جزئی بر عایت قاعده کلی ایشان که بجهت تمام غرضیات  
 پیروی جلیه السلام فرموده اند شمر تاج گرد و السلام مکتوب شایسته درم پییده بودند که در مسئله عمل بحدیث  
 و انتقال از مدعی بدی پی پیست باید محمد و ما را عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رساله نوشته  
 محسن آن بفارسی محمد می شود قال الله تعالی ان کما یقولون الله تعالی یحکم الله و قال رسول  
 صلی الله علیه و سلم لا یومر احدکم حتی یموت او یؤمر الله تعالی یحکم الله تعالی یحکم الله تعالی یحکم الله تعالی  
 آنرا ابو القاسم بن سبیل بن فضل صفهانی در کتاب محمد و ذکر کرده در رجوعه آنکه امام ابو حنیفه رضی الله عنه  
 فرموده انکوا قولی یحکم رسول الله صلی الله علیه و سلم فقولوا لعلی الله علیه و سلم و قول شریعت است از  
 امام که فرموده ادا صحیح الحدیث فهو مدعی پس یکدیگر ممانعتی در فن حدیث از و ناخ از منسوخ و قوی  
 ضعیف می شناسد که حدیث ثابت عمل نماید از سبب امام بر غنی آید چرا که قول امام ادا اتساع الحدیث فهو  
 مدعی مص است زیرا که اگر با وجود اطلاق بر حدیث ثابت عمل نکند این قول امام را انکر او اقول یحکم الله علیه و سلم  
 خلاف کرده باشد و محض نیست که هیچ یکی از مدعی است هیچ حدیث را انکر کرده است چنانچه قول رسول  
 قولی یحکم رسول الله صلی الله علیه و سلم است بر آن که جمیع احادیث با امام زید علیه السلام از انما قول شد و پیغمبر نشود  
 که مثل خلفای راشدین که علماء است از جمیع صحاب کمال صلی الله علیه و سلم بود و با بعضی احادیث از ایشان  
 پیغمبر نشود و میداند یعنی از راه معرفت بعضی حدیث را در ظاهر است که را فراموش است اتباع پیغمبر است  
 و اتباع پیغمبر یکی از این است واجب نیست اهل است مختارند برب بر که در جمعی از خاستند اختیار بمانند که  
 ایستاد عمل بحدیث از سبب امام بر می آید بر این مبنی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم از این مدعی است

[illegible]

ابن ابی سفیان موسی صحابی اربع و احوال و صفی الله عنهم چه استقام باید کرد باشند که علمای مذہب  
 اہل سنت منازل حضرت صحابہ را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازمست تا اول سکنیت و اگر  
 قابل تاویل نباشد تقویض بنیاب الهی نماید و بر آن بزم طعن منہج میداند چه اگر در قرون ثلثه مشهور گمان  
 هیچ کس از علما و محدثین مجتہدین با وجود قرب ان الطلاع نام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطا  
 بخلافان حضرت علی مرتضی علیه السلام تطہیر بر ایشان کرده اگر چند و میان لشکر شام و لشکر کوفه و سکه  
 و طالع واقع شده باشد تصدیق دونه بنا بر عقیده و فکر سید کرده تصدیق کتب معتبره که کتب معتبره  
 شهادت امیر المؤمنین عثمان است یعنی الله عنه طریقاً علم همین است بر آنکه و قتیض عسکری حضرت صحابہ  
 سرفراز شده بود و جماعت بنیاب جناب خلیفہ بر حق علی ابن ابیطالب صلی الله عنه گرفتار جماعه دوم بطریق  
 شام فتنه و قسوم توقف نمودند و شک نیست که محبت ایشان مجتہدان آن قرون از حد حدیث بر روایات  
 فتنه و وثوق سنان داشتند اگر حدی ازین فتنه مطعون کفر فتنه میدانند قبول و آیات از آن فتنه  
 منکر و زبنا احتیاط و استنباط بر آن میگذاشتند اگر طعن شان نهاد و از بدلتین اسلام بریم میجوئیم که کتب  
 از طاعن آنها حکایتی نیست حرمت صحبت خیر علی الصلوٰۃ و السلام علا و آن اگر مخالفان گویند که  
 حفظ حرمت رعایت قرابت آنحضرت ضرورتیست قبول است لیکن ازل قرابت تصریح تکفیر منافقان  
 اثبات نیست و جت فقرت خود لازم نیست مع هذا صد و انجین خطا از ازل خیر القرون خیلی متعدد  
 است که است اگر چنان خطا خطای اجتنابی باشد که مؤثرفی القربا آنحضرت واجبست بر جمیع افراد است  
 و اگر است که نزدیک میان نباشد رضا باذیت اہل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید دیگر بحث  
 این سلسلہ سبب نیست مکتوبات افسوس نام نیست تمام الوسیۃ فخر شیعہ چون از سلسلہ عدل خارج  
 و زریه اند اعتماد بر اخبار بی اصل کرده و آن نفوس کیر ابرو خوس خبیثه خود قہاس نمودند و فتنه تکفیر صحابہ  
 و مدد اتو تر خبر نبوت و اقطان کتاب سنت اند متلا گویند و غنید که پیغمبری که حق تعالی نبوت بر خاتم کرده  
 و یکام نام معوت ساخته و بس او را نسخ او یان باقی تا انقراض زمان است و ما اسر سدا کلا و  
 بعد پس مازل در شان او جماعت که طول عمد نبوت و صحت علم و شہادت دارند و بر آن از زبان روح و



هو عند نفسه ورسوله كما هو عند به وبالله واحكامهم عند انفسهم ببيت  
الين مطالب عليانوق مراتب جميع اخلاقات است تقويض امر بنجاب ابيست بستانه که مرتبه نفس الامت  
پنج فوقه ادين تمام مجال م زدن نیست و الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على رسول الله  
مكتوب نور وجم نوشته بودند که در حدیث شریف از دست که انحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود  
که بعد من وازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دو واژه تن خلفای اربعه که متصد  
خلافت خاصه بودند و پشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلا  
کلمه یکتا کرده اند مرا میدارند و شیعه واده امام سلام الله علیه را میگویند و اعتقاد و توحی درین  
که هم جانب است محمد و ماحق بجانب اهل سنت معلوم میشود بآنکه لفظ خلافت اعم است  
از آنکه ظاهری باشد یا اطنی و خلفای انحضرت می باید که جامع خلفائین باشند و خلیفه از میگویند که  
امر خلافت متمشی سازد و ثبوت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت استطاعت است یعنی حضرت این  
انوج که در نهاده حکم است ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند حضرت امام حسن  
علیه السلام ناشش با حضرت امیر اطهار کی در پیچ قاهر برای امر نبود و تفسیر انحضرت علیه  
الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند بر مشعر بر همین است و اگر ناز اهل بیت یا ازنی با ششم موقوف  
و جمع بر اهل بیت یا بنویسند که در آن نریخ ظاهر وی که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجانب اهل  
سلام است از انما وقوع یافته و تقویت باطنی درین که حقیقت اسلام بجای ارجح انقلاب است از تفویک  
نمکاته حضرت امیر علیه السلام واقع شده چنانچه موقوف بر سنت ربوبیت تعظیمت و وارود امام  
صلوات الله علیه متفق اند و در ذات امرکات خلفای اربعه رضوان الله علیه حضرت امام حسن سلام  
الله علیه بر دو معنی جمع بوده و بعد صلح و میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام  
محمد و صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان غیر  
هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری تعلق در آن تعلق در تاسعه در ربوبیت تعظیمی میجو  
و سیم **مکتوب ششم** نوشته بودند که بجانب حضرت محمد و انحضرت علیه الصلوة والسلام و انحضرت علیه الصلوة والسلام

مرقنوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم بعد از آن نبی که بقطع نظر از واقعیت جبرائیل  
که او اعانت دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بیست برآید  
که انحراف از حضرت مرقنوی علی فرماید بآنکه حضرت صدیق خود روایت میکنند که حضرت مرقنوی فرمود  
از هر اوست ترین مردم بودند پیش از حضرت صلی الله علیه وسلم خود و ما در خلاف تراش طرفین معذورین  
و حق بر دو جانب می باشد چنانچه درین مقام است مخفی نماند که قضیه آنکه حضرت مرقنوی چون حضرت جابر  
رسالت مآب علیه الصلوٰه و السلامات احسان نمود و تقضای استیلائی محبت بقضای مصلحت وقت بنابر شکی نیست  
و تسلیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی الفاظ را باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گردید  
مهر و عن داشت و تعلق این خبر حضرت صدیق را در حشمت او و در حرا نیاورد که حکم قدماں باریک و یا خیمین کلمات  
در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اودیتی نیما شد  
پس انحراف حضرت صدیق از حضرت مرقنوی رضی الله عنهما بکلم غیرت محبت تقضای بشریت است که از این  
ایجاد میست نه از راه دیگر و اما محبت ماقیست این محبت مانی است و حکم حضرت مرقنوی ماین کلمات سینا  
را بهجت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بیک جهت محبت غیر خود را  
صلی الله علیه وسلم که از آن نیز گزیر نبود و پس در این صورت هر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور و راند بیک  
ما که که بنای بر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوٰه و السلام چنانچه در حشمت طالت حضرت خیر الانسا علیه التجه  
والفنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحیه تواتر رسیده و این محال و مسترس کی ای که  
حضرت بتول با دو و مثل و انقطاع از دنیا بقدر قطعی از مال با دو و استماع جواب از حضرت صدیق چنان  
طال را که فرمودند و دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین  
امر سهل جز اسامحت نمودند و چون آنکه طلب مال میراث که طالع ترا از ان مالی را عالم غیبا مانی برکت دنیا  
و بعد از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال استحقاق بیشتر می باشد و با بشریت باقیست از احضار چنانچه  
وضع حضرت صدیق بکلمت حدیث تریف است و هر معذور و لا بدیاء که صورت و چون حضرت صدیق از بنا  
سراک نبی معصوم این حدیث را شنید و یا شنید و چون حضرت صدیق نفع قطعی است و حضرت صدیق





[illegible]

این معنی مجربست در مطلق قوم بقای قلب است صغری که ولایت و لایست معارف حدت  
وجود لایست قلبی که محل سکونت ناشی است و در مقام نهی قلب نفس اهریمنی از فساد اثر حصول  
در احد مشهورست با حق جلشانه بجز که غفلت عارض نشود و خلق ماسه انما مطلقا بالا زمین بقایست  
سیر سانات اصول این ظلال که سنی با سها صفات اند و احوال و در ماطه بالطفه نفس می افتد که از عالم  
این به ارتفاع باقی باطل و طائف رعبه دیگر که عالم اهرانه و مروج آنها تا مرکز ظلال است کافرا و بدو  
و نیافنس اقیقت فرا حاصل بشود اما مظهر میگرد و وعدی مخالف و محب موافق میشود اسما از دهرت  
و ایشا و هم میرساند و چون انقام غرق بعد جمع است نیز میجمع حاصل نگردد هر وحدت شهودی که خسر غیر ترقی  
از شوق سید غنوم نماید و حاصل باین مقام عالی ملزم منضیات محسوب متقی طشان بودن از بیغوشناست  
نه دانست بحد کیفیعت از میان بر خیزد و شذوئیت مقتضای تعینت گردد و عاقل و عمل در حسب کتاب سنت  
بناست گفت میرسد آید و انقام حضرت معنای غیری ولایت که بی ولایت هیاست طبع الصلوة و کبر التماس  
تفصیرت خواص است از هر حاصل است و بنجایا که کلمات اسما صفات که تعلق با ستم هوا الظاهر و ارمود  
و فوق آن ولایت است که مجرب ولایت علیاست و در اینجا سیر در کمالا متعلقه هو الباطن است و فاما  
محصول ولایت نایبیت محلی ذات سمرسانید سنت عالی تر از این مقام کمالات بود رسالت است اینجا  
باده ردم حوار الفاظ کمال صفات از حضرت ذات تعالی مقتضاست قلبی مجوزات مشهود و عارف میگرد  
و کابا بصرار که حصول طیفه نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بصرانکه سوای ناکاز  
است خیرت جعفر حاکم فقه و هر کاد ذات عالیه اعتبار است و حیوانات میبایست بالا تر از این کمالات نیز  
است و در محل عو که در مهم ترین مقاصد و در تحصیل فهای قلب فهای نفس است مراتب دیگر  
می بین برده فاما سنا بر معانی ازین نکالات مسطوره عروجی و در ولایت فوا و بقا ایحی میگرد و موافق  
تقویم صفات عزیر رضوان علیه جمیع مناسب مذاق کار تقدیرین است اما شایخ و کبیرین باب  
دارد و در شوق ساکنان میگرد و در ایلو قدیم حد بر سلوک است مجرب حقیق تاثیر نفس مفید نیج را در این  
از عین تا عرس نشو او مستعین تر است و آردی محققه بسبب است جدا جدا و شمار سدا سلام



زکات خمس مشهور یعنی تنزل وحی و ثمالی جدیدی بخاک مرتبه علم و اجبی متضمن در منزل جوی است  
 و حدیث و احادیث که عبارت است از ملاحظه و سحانه شیونات صفات خود را اجلا و تقصیلا در مرتبه  
 علم و میگویند که در خارج غیر خود و داخل خود شی را تحقیق و ثبوتی نیست این کثرت مرتبه در مرتبه و هم کامل است  
 و حکمت بالذات این هم را انتقانی داده است بنای آماردی بر آن نهاده و نویی است که برفع و اہم هر رفع کرد  
 و مراد قوم از اطلاق و ہم بر این مرتبه است که این کثرت را حقیقی و دیگر نیست همان جو و واحد درین مرتبت  
 و جو و بسط تجلیات شده است غشائت و تجلیات کثرت شیونات است که در حضرت خود مندرج بوده اند و  
 علم منتفع شد مثل انفاج شجر از بدو حقائق مکانات گردیده است و یکوس انخلاق و در آن جو و بسط افتاده  
 و سعی جال شده و چون جو و ہی کشیا حقیقی دیگر ندارد بلکه عکس جو علمی است و نفس الامر همان جو  
 علمی موجود و انداز مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الاهیست صفات عین ذات ننگ  
 صوفیه جو و یہ پس این تقریر جو و اشیا پس جو و حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر محمد علیہ السلام فرمایند ان  
 شئت قلت حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر جو و واحد در خارج موجود نیست  
 و اینست معنی حدیث جو و این معنی کشوف و شهود این حضرات است جو علیہم مکتوب است چهارم  
 فاسد تجلی است بخارہ میر منیشود و استخاره سنوہ بالیعل آورد و انشا الله تعالی خبر پیش می آید الحمد  
 که با همه توکل و تامل و مرضی نمی متعلقان و یرانی شهر و فساد زمان با کمال جمیعت بسر برده میشود و خداوند  
 ان تعالی عزیزان را توفیق انبلا عست داد و بکر نو و مستخول را در شیخ احمد مقبذ کارست لطیف قلب او  
 از قیام غالب برآمده است اما استعداد این مرد ضعیف است معذرا اقبال و خیران بر او مقصود میشود  
 خدا بمنزل معصوم برساناد چون سلب امراض قلب و غالب محول حضرات است صمی الله تعالی عنہم  
 احتضانی انجباب اوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار و درین امر خیر خواست و معذور  
 امیدند فیض الله خاص صاحب بر روز و پیش و نت بد و بقدر یا قصد نفس سلب مرض ایشان نماید تا  
 است قصد شریف بفرج برفاقت شاه سیف الله صاحب مبارک است تا با بشرط رضای مردم محل که  
 حق تعالی ایشان بنده مکرار است و غیبت آن مشفق خادمی معتقدی نظر نمی آید و اسباب هم بمراد بردن از



نثار و برادران ایشان بطن مرحبت کردند طفر علی خاں حضور ماند و سروران سبوی  
 تعلقات بحال ایشان داشتند و بنگام اتم و تشویش محاش بایران بخار فرصت و فانی عده یعنی  
 اشعار انتخابی و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که ابطبقه عالمیاند برای احباب  
 انشرف قوت سلامت نیار فقیر رسانند شیخ احمد و عاخوانند و باخذ مشغول باشند و میر میرین و بنین و چند  
 تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت ارشادی یافته و در ذرا جازت اشراف و غرقه هم یافتند بکرت  
 و با و السلام مکتوب بهست بهتیم حامدا و مصلیا و سلما حضرت میر صاحب شفق من هزار سال  
 سلامت باشی که بعد مرگ نویسی وصال مآب حیات نویدت دوم برکات لزوم درین مرتبم  
 این مرده صد ساله ازنده جاوید ساختی چنگ از ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که وزی صد کس  
 زیاده از ان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر تحلیل رفته که طاقت قیام در نماز فرض مانده است چنان  
 اگر بجز و استماع این خبر زندگی اثر سیرید و یدم انشاء تعالی در راه صغارا ده سنجیدم که از چند سال  
 هر سال اتفاق می افتد بسم از و در و در آن جد و اطلاق میدهم یقین است که ماحیای این مرده  
 پراخت زیاده عمد بای قدیم حالتی میگردد و در تنهایی خود ترحمی می آید که ذالیا تحریری نگذرد  
 مبارک فحاش الانس در ذکر او و ابوالقاسم قشیری رضی الله تعالی عنہ این بیت نظر گرفته و در این ایام  
 فقیر از جابر بوده و مناسب حال انشرف غیاث استقی الله فکانک اغلو به حکم به و تعالی فی ربه  
 الانس صاحبک به اقتضای امانا و العیون قدسیرة به و اصیحت به و ابا و بخون موافک به امید است  
 که در مراسلات مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ امر از صاحب کفایم کرده باشند و احوال برکات  
 اشتغال از اراده شریف مطلع سازند و السلام مکتوب بهست و بهتیم الله معکم امیاستم شادانجا  
 رفته جای فقیر گرم سازید که ان ضعیف عالمی نصیده و در نشی صاحب نیست بخاطر جمع کار خو  
 سامعی سرگرم باید بود و تشویش را بپایمن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی بظاهر او  
 باطن مصروف درید که اوسب خانه شمارد و تنی داده است شکرش همین است قال المجتهد المستکبر  
 اصول النعمة فی مروضات المنعم و هیچ عبادتی بر برابر اصل نیست و غرض از اصلاح دنیا است

علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام انشاء الله تعالی زود دست که صیغ بدل بوسعت میشود مصرعه شکی نیست  
 که آسان نشود و اگر از عجب چیزی معین کرد و بیضا نقد آنرا قبول باید کرد و معین طلیح سوال همان فی  
 توکل نیست اگر اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث دفع فقره ظاهر است و کل صرف باعث  
 جمعیت است راس المال صوفیه بنی معیت است انشاء الله و سبب اصل تاه بقبضان بذت نو علی الصلوٰۃ و  
 و درویشان خانقاه محمدیه اضلاع خود نگاشتند ظاهر جمع و آید و در تعلیم فقه و در کتب متعبد باشند  
 و تهم اجماعی است تعالی حمزه ختم حسرت محمد بنی است تعالی عنه و زهد ما جمیع از ترکیب بد و  
 بجناب او امیدواریم و غیا و نوب باشد و از شوق ظاهر میانه نشسته کنید نشاء تعالی و تامل  
 مضرتی ندارد پس در رای دفع غلبه با و فرستاده شود بیاف به قدرت تو نیکو گشت زانمید و در فستج  
 و نصره لشکر سایم بر کفار و عاصی و حجت است خاف نباشد اگر چه احوال مسلمانان این  
 قوم معلوم اما حق اسلام رسد اما مقدم است ظاهر و زی را بعد سلام گویند که دنیا فانی است آخرت  
 باقی اینقدر انصاف ضرورت است که به هم صلوات و ثبات شریف خود را صرف مشغول آخرت نمایند و اگر توفیق باشد  
 در باب عا و جمعیت صحیح مافیت اب رشا خان چهارم و اوقات خاصه احبانه اللهم احسن  
 عمری آخره و السلام مکتوب است نه محمد خیر است بیکان ریایان تاه و احوال حید که یک سال  
 و خانقاه مانده بقصد است و او پیش برت و حقیقه بد شده است چند روز خضت گرفت ظاهر ارایه  
 امر احسن ما یغفر و اردو محبت هر سه روز و احوال حید است هر چه مرد و ساه است اما صاحب  
 احد است و ایدو استقامت و حاد و شریعت و طریقت و سبب است و مکتوب است امر اینست که بگویند  
 نیست در خصوص نمایان محمدیه صاحب که مانده خود را آنگه یا این طریقه ممتاز بود و در این ماه حرم  
 است الصد حلت مودند و انی سخت فقیر رسید چون این فضل با هم فقره بعضی قریب است مثل شدم  
 و ایشان نه فرزند زنی که دست تدره خفیه زیت یا در ایشان تدبیر علاقی ایشان بکزن فقیر فساد و  
 افوت ایشان که ظاهر بود و اما بعد بکزن خدا مرسته سر را چنان شد باریک سنی بر کاظم و آنچه در باب  
 روز بخیر علیحده انوشه اند و قعی است خدیو و مسافرت خدیو و دیگر مران هر چه میاید و دل میخواهد



در دین نه بیای و مرا شکار. به محبت کرده و گزیده بر آید و درگاه کافیه است باو گری چه کار خدا  
 در افعیات صوری و معنوی از زانی فرماید که در او را یا عزیز تر از کسی نیست و در افعیای مادر و پدر  
 بهایی پرستار و فخر حق او بجز نقیم و از همه آداب امانت و فرزندی و سلامی و بندگی تقدیم میسرند  
 چیزی هست که این سید انجم حق بر خود را زیاد و باقی اوقات باید که غیر نقصان اوقات فقیر به حقیقت  
 هیچ است تواند شد و آن بر خود را بگویند که هر صبح متوجه فقیر شده بشیند و در او خود توجه میسر بخیریت  
 آن بر خود را نوشته اند مثل المودیت بدل رسانید. میان تمام محمد خدای باطن خود ظاهر نمودند و در حق  
 تمسیر آن فوده و می گفت که برای همین کار خیر انستیا که در همه کنند است باشد فقیر یکبار بعبادت شاه علی  
 صاحب مته و دعای صرف محبت و از راه حق ایشان متوجه است حافظ عوام رسول ملاقات کرد و در مرد  
 بزرگ اند مویشی نموده و جویسده و تنه نامید بسلام مکتوب می گویم که تمامی مسجد معلوم کردید  
 حق تعالی اساس سلام را قویتر کرد و درین روز کار عالمی قوی بیل راه یافته و راه گذشت قلعته میسر را گفت  
 سکه نقد متعجب شدند و فلان غارت و اسیر در میان آمد و لوی قلند بخش جویسده به معز زنی فرزند غارت خود را  
 سلامت و نابار به طرفه حالی گذشت و آن الله و لا اله الا الله و اجمعون از غایت بی اسبابی و آن نواح  
 موقوف اند و از نرسیده و اند و بی استیلا حق آن خصوصیت امداد و عانتی را با تقدیم رسید خجالت علاقه  
 معیبت گردید خدا تعالی طای فرید سال نابار و انحراف حرکت با نظرف موقوف ماند و نصف پیر است حق  
 و خواص و در هم مستوی سوم تعالی اندون که گنیزد پرستاری نمانده و گنیزد از خانه رفتند و جیلان هم  
 از زانی نموده و مع خدمت دارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آوند درین ایام پرستاری خانه  
 مناصف و گنیزد دستور و فقیر است طعام از خانه مولوی غلام علی جویسده و خادم ایشان بختی می آید و جنس  
 اینجا نیز و همیش شاه علی با جود و صلوحه و سه و زنده که خادم ندارد و ولایتی و ولایتی آن احمد علی الله الصلوة  
 علی محمد و آله و سلم زنده است و نیست بر خود و بر حق از همه و تعالی این با نمانده نوشته اند جاست بخدا  
 خداوند خدا را و جویسده و پیر است که قیمت ندارد و فقیر بی سبب گرفتار و نیمه میبای او را شاخته ام  
 انشاء تعالی و کجایات اخروی و فواید نیکی بر خدیوایان نصیب است نصف بصرف و حق و تحریر



و تائید بقی بقوت مستعاره در توجیه دادن نیست و زافزون انچه در علی ثوابه و الصلوة علی رسول محمد و آلشاه  
 شفع علی المرتضی در قوت و فکات یا قنند و در مقبره حضرت شاد ولی الله صاحب حجت علیه السلام و آلشاه  
 حجت علیه السلام نیز در قوت آمده بودند و در حضرت کینش از بخا و فیه یکبار افتادند و در بعد از تئیر و تکفیر و بیملوی میا  
 محمد نیز در حرم آسودند و باران حلقه آنجا سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجیه غافل نشناسند و احوال یا از آن حلقه  
 آنجا اسمی انما نیز می نوشته باشند از <sup>انفال</sup> و کتب بیلبده لکن بسیار بجای شد و برین حکمتهاست حضرت خواج  
 محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع فساد نگاهداری از  
 صحبت طائفه که محرم نباشند یعنی در شیوه این شریک نباشد که صحبت غافل سخت زیان ار که حقیقتا  
 داء فی دوائها مفاد قفسه دوم از تفسیر شبه سوم از بسیاری خوردن چهارم فقره انفعلت خوردن هر فقره  
 سلاک منتقل خوردن محبت شود و هر که بسیار خورد و طاعت گران شود و هر فقره که باشد خورد و نوربان  
 وی بطلست مبدل شود و هر که با غافل صحبت در جهنمگ د شود و هر که درین سبق با تو شریک نیست  
 او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از پنج کشیدن چاره نبود پس باید که از کس یا از چیزی که حجاب  
 او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق شهوت از او زائل شود و در  
 وقتی بالغ شود که وی از منی بر آید فقیر در شریعت آنست که اگر چیزی نمود و در طریقت فقیر کسی باشد که  
 در باطن او یعنی در دل او غیر از خدا نیامد پس چنانچه بود این فقرست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرماید  
 فقر کرده است الفقر فخری و السلام مکتوب سعی چهارم حال مردم این شهر را روزی  
 نجف خان آمده است از شاگردان ائمه است که خلاص مجالد و له بر زبان حاصص عامست خدا تعالی  
 زود و بظهور آید و در خط شمار سید بسیار شنوش گردانید مقبره محمد و عا سکند و ساریان حلقه و بیان  
 محمد مراد حقیقت در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قبولیت که با جابت رسد و اثر بخش خاطر جمع  
 و آید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست هر گاه که با قای خود و بر شویدا مصلحت القلوب و انسا  
 سه بار اول آن خود و دیگران خود بر هر دو گفت دست میدید بر روی خود گردانید و بر میشد و باشد  
 التایات یکصد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول آن خود و پنج بار بیش از پنج نفر بنماست و

انسانه و چاقوی خورده تری که لب اطفال است رسیدگی داده شد بعد ازین سه پیر باب برای ما  
ارسال نموده خواهش نمود که از اسامی آب هوای آنجا بپوشش شما بجای خود نمائید است فقیر از همه ناامیدم  
امید ندارم اما امید دارم شما از شعور شما حکایت از دورین مدت بدید و سفر و از همه با که با فرستاده ایم  
بیکم بدقتش زود اون جنس بدفعه از این شایع است طلال فقر مثل شست ناک است بر روی دریا  
حالا از زنده ماندن معذرت که شما درین حال را که رانیده ایم خیلی شست شوی آن خبر نمیدانم  
جمع دادید و برهان مبارک بر سریده و یاران طریق و حافظان تمدن محمدیان بار و نجایا فراموش  
نموده و انشاء الله تعالی این ماه مبارک را جمعیت گذرانیده بعد عید میرسم السلام مکتوب سی و  
پنج خط شاکل و طلال و طول گردانید و این مکتوب نوشته ام که فقیر و دعای خیر شما فقیر  
نیکم آثار موقوف رفت است این نصف نامه ای که همیشه در خطوط حاضر قوم میکرد و مرا متوش میشد  
تفقدان شدیده و هم سوداگران که رای دفع شده باز و نفع نیست و مای خرب البحر چوبین بخوانند  
مکتوبی میرساند صاحب فقیر و عاصم که حال که از شهر مردم محفوظ نموده اند ازین سبب است و  
جدارین هم موقوف حفظ و امان است نزد جزئیات نوشتن که مدتی با شما جیسر سکوت نموده و طلال  
خیان در پنهان است تحریر جواب خطوط از ضعف مینویسند و حالا بدوستان گفته ام که امید از نظر خود  
نشانده که بعد از مرده ام و مرطبات و فتن مسجد جامع جز مجده نمائید است بجا نه و مرگوت آن کجا  
که تنویر علم نمی شوم و در ایام که حق فلان کسچ مناسب است شما که درین ایام حاضر میبودید حال مراد را  
متصمیم شدید فردا این فردا بر علت فقیر و این شنبه برید بنظر شما بریدل آید اما اول استخاره که در شست  
بنید بعد هر کسچ خواهد آمد و در این خبر است صفت نامه ای اجد گفته شد و امراض متعدد که ستولی شد  
و در این شب و پنجشنبه و این رنقه هر دو وقت قریب بعد کس حاضر میبود حیران که قوت توجیه از کجای  
آید بعد بر جاده ام باقی است فتن بیت کجلا حکم هر دو درین سال سقوط است بسیار شد  
در سده و این قوت نبود و در مدت مدیدی نفعی نداشت که خطوط اولی اینسان رسید  
مطاب بعد از این رنقه هر دو رساند و حق تحریر جواب است عای خیر زانیه السلام

مکتوب سی و ششم باعث تحریر اینست که لاله برج لال نامه چنانی از بدستان مقرر میگردد رسیده  
 مقصد گیری و صحبت داری جسم فقیر نظیر ندارد و عمو و عمه و رورگار بوده است درین ایام از وطن خود  
 که اگر آنرا دست بنکاشش معاش در اختیار او شده است منتظر بودیم که زود بیایند تا این منصف و صحرای آمیزش  
 آبگای خود بر خوانیده احسان است سه در حق آقا که در نهان دیده و در لاله باور نسبی شود و هم در حق خود  
 که بخوبین و در بازوی شما باشد و جسم در حق فقیر که مخلص شد کند بی تقرب روزگار از او و زود کرد و  
 و باید که بیش از رسیدن بقریبات سخن خداوند نیست خود اشتیاق او سازید و ازین محلی ما را اطلاع رسیده  
 آنست که با شما معلوم شناسست که ذکر کسی با این بهتم با شما کند و یکد و علوت بهما الغدا یکم بعد تعالی خاطر شما را  
 و هر چه از نیمی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص ایام که اکثر یاد می آید و با هم میسر شود و فقیر از خود  
 غافل ندانید هر روز و هر وقت که متوجه بشناسست حاجت نامه بدو نشستن نیست کس از جان و مال و غافل غلبه  
 من شما را بر این بان دست میدارم انشاء تعالی محمد و خاندان او را امید بود و محال نامه و در معراج حاجت  
 خاطر بخیر کند و کوز بای پیرهای متحرکه که از کبر نیست و در سر میرسد و نوزده و سه بر بسیار نامه  
 است آمد خدای تعالی جزای خیر دهد و در میان کی که کشتن ترک و در نامه و خدمت اند فقیر را  
 جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن عایت حسن شمار حاجت بسیار نوشته آید و صورت  
 عدد قبول از شما شنویش خواهد رفت گاه و پشت ایام جامه دار سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد  
 ضرورت و غناء شما خیر است و در نامه و کتب و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد  
 او فل که هر قوم بود و معلوم است بعد از این عتاق و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد  
 پاک و خاک آن عقیقه کاشتم ایم بر وقت شد و سر سبز خواهد شد باید که آن را در دانه ها پاشید و سر سبز  
 و در باطن شغول بکار و طریقه باشد که علاج و جهان در یک کار حضرت و ایشان نیز باید که نه که قلبی محسوس  
 باشند و التزام شریعت و محبت مستان خود و در شعله های شریعت و از صحت و در ممان و در ممان و در ممان  
 نامناسب احترام لازم شناسند و در عتاق و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد  
 مردم خانه بجای شما بجهان آباد نوشته بود و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد و در سر و هم میرسد

یک و گهزی روز برآمده پیش از عقد یا بعد آن بجانب سنوره نشاء سوخته و پاشد باید که هر دو منتظر و متوقع شخص  
 را و باین طرف کرده بعد از سه شب بشیند که صحبت این خفیه که فرزند است رد دل فقیر تاثیر کرده است استعدا  
 خوب ارد بهرگاه توجه میشود و ترقی معلوم میگردد و الله تعالی هرگاه که دارد محفوظ و محفوظ دارد و اخلاص شایرین  
 ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام محلی عمر هشتم ارد و السلام مکتوب سی و هشتم فقیر در اسلام  
 معلوم کردم که والد و شمار باطن اخو شش از ناخوشی والد و موجب خسارت دنیا و آخرت مخصوصا  
 والد و مشتقه انجینی را استفسار نموده اگر حاصلی داشته باشد کفارت مکافات بعمل آید باشد تعالی خوب  
 امور شان مستثنی بخیر گرداند و از وفای غافل نام اما قاتل است موقوف بر وقت مقدر است عمر اخیر است  
 اگر در زندگی میرشد انشاء الله تعالی تسرط سلامت ایمان و در پشت بر خود دای خاطر خواهم که و بعد  
 خیر خانه یاد دارند و با وجود بی سامانی فیصل و مشکل بر آمدن برای تفحص احوال فرزند منقول و خبر جوایز پنج  
 فائده نثار و باید رحمت الهی نظر بایه بود اگر عمل ایشان باقیست میرا ستاب می آیت اسلام مکتوب  
 سی و نهم و سبحان جل شانه بهر باضا صاحب ما را از کمرو هات این محفوظ و از مرغوبات کونین  
 محفوظ و دارا اخلاق کریم ایشان بر فقیر مسونی دیده است که دل را سستیلای شوق بجان میدهد  
 کردی گنجی سوچم حیل من تو گردیده ای کاش نشیدیدی ای کاش نشیدیم چه شکل اینک طرفین اموال  
 حرکت بسیار است از انظر شغل ملک اری و ازین بوظیفه تعاونی و تزاری جدا جدا و دلهما برسد تا بخود  
 میرشد و اگر رسم مراسلات کنیده ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است یا و عمر و عمره عمره رانی با  
 مکتوب چه علم خدب قیمت جاذبه احباب فقیر از دلی سنبهل سید امر و مه و مراد آباد و راهم دیده  
 تا انتخاب پردازد که رخت اقامت در کجا اندازد و معلقان را طلبیده نگاهدارد که از نشوینات هر روز  
 دلی تنگ آمده ام و دلی و شاهجهانپور خود دور است آخر ایجا رسیدم مرده سنبهل و مراد آباد و امر و  
 که سلا و حاجت نمودند که بجا باید بود جاذبه و حقوق نواب ارشاد خان بهادر سله ربه نگه داشت که قصد  
 جای دیگر کنم طالبان طریق نیز درین شهر بسیار اند و هم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان ستاد  
 آنها عذرهای سمیع نوشتند تا چارچوب راحت دلی اتفاق افتاد سی و نهم باقی ما است باقی

لما توجده صاحب باقی به وقت کشف کرب و قرب است عز الجوخوش پشیر ایشان خواهد بود انجا  
برای حل مشکلات بخوانند و نور خوانند آنحضرت میرسلطان صاحب زندگند اگر این ها آنجا نباشد بنویسند  
آرزو شستح طور دعوت آن ارسال ارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمد **مکتوب** به مصوب وصال  
شد و پنج خط عشق بازی باغایبساند به والسلام **مکتوب** **چهل و یکم** احمد شد علی نواله او بجا  
و تعالی شما را از مملکت سلامت آید و توسل که بادشاه حال نمودند آن آن خوب نیست و احوال این دنیا داران  
اکو را باطنش اکی افضل معلوم میشود اگر شود و تحریر آن بوجوب فساد مستقیم درم بر عایت حاضر شما گاه می نویسم  
و خوبی میان عظیم الدین یاد و دانست که نوشته یه قطع نظر از رسم طریقه فقیر او را ساخته آشاکو است ام  
که مریدیت مردانه در هر میدان محال دینی باشد یا دنیادی خدا او را زنده دارد و مقصود و دشمن برساند  
پس آمدن او را نقد و اگر چه برای ترخیص طریقه است که طالبان درین شهر ویران نموده و آنجا بسیار رویه ها  
چهارشنبه اگر شما را آنجا باشد میبایست خوشتر بود که درین شهر و قریه های تاجدست نمیدانند شما  
بدین نظیر ماریه که کسی قایم مقام شما تواند شد فوج حکم عقدا دارد درین شهر و قریه حکم میباید حال هر چه  
تقاضای وقت کند زود عمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد که کارهای غیر فریسه بر کرده شود و در  
حضرت مولوی تاجد صاحب که یادگار فقیران ضرور داند و التزم **مکتوب** **چهل و دوم** همان سن  
سلامت باتی درین مدت مفارقت و رفته تمارسید هر زمان گردید و رفته تاز و درس با توان رسید  
هر حال با تبه به سلامتی با فقیر آن همه حقوق و محبت فقیر درین شما فقیر دراهم جامع قدیم که بسیار آن  
طهران و مناسب حال فقیر خیر از وقت و محو و در هیچ نیست باید دید که انتظار اما چه یکله شما را اندیشه  
و ما را بجا سپاریده احوال غریب آباد و حال یا در آن سبب این احوال بود و احوال هم و والد شما حیا  
انصاری و حال حضرت مولوی صاحب ارسان حینت ایشان نویسم **مکتوب** **چهل و سوم** در هر چه فقیر بتعلیم  
تا خود میدهم کسی تو خیر گیر و طاعت الدین اجبه بید کنیبت منامه ما بزمی را به معنی خود  
زنگار و بستیان شاد و صفا در هیچ نیست بد و نه درین شهر و قریه است یا دره و در هر چه  
**مکتوب** **چهل و چهارم** در هر چه فقیر در این شهر و قریه است یا دره و در هر چه

موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بپوشند یا نه اکنون که رسم اسلالت تازه کرده اند فقیر نیز خود را در آن  
 رسم دوستی یا تقصیر نخواهد داشت حقوق محتسب افروخته نگذاشت و این بی سواد و بستان تحقیق استعدا و تصنیف  
 کتاب ندارد و بعضی مسائل تربیت ملائمت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور ملاحظه و ترتیب مرقوم شد  
 عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعضی از برای آن متعاقب عمل میشود و کند قبول رسد و منبر بر عین انصاف  
 که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصان حمیده تحلی اند بفری قصد پیل بیت نموده اند و هر  
 با مردم آن بلده ندارند و وسیله رفقه فقیر را که بخدمت برسد مورد مرحمت خواهند شد و اشتقاق و عطا  
 که بایشان بسند دل خواهد شد بعینه مانند فقیر خواهد گشت ملاقات که نظر با سبب حاجت نخواهد یافت آسان  
 فرمایید صبح و لایحه الطاف حمیده به استغیاض محلب شریف سلام قبل بایست که **کتوب چیل چیل**  
 باعث تحریر آنکه نظر علی خان سلمه رب جلف جواب اعتصا دالد و دلارشاد خان بهادر نیزه جواب پیل الم دل  
 مسطور است از اولاد امجا حضرت شیخ الاسلام عبدالعصاری رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و  
 باطنی از فقیر یافته نسخه سر پای او مشهوره و معنی بصحت سیده موافق وعده مانتظر حضرت خان صاحب  
 که در سبونی و مجلس کتبی حبه و ندیمان در باب غایت و در گرایان خان بخوردار واده بودند  
 قصد پیل بیت کرده نابین بخدمت تصدیع میهم که بچ و ویتهمای قدیم و التفتایک بر فقیر مبدول است  
 شقیه که لایق بزرگیهای آنهمان باشد در حق این جگر کشته که مرا عزیز تر از جانست بل فرمایند  
 و اگر احتیاجی بکده اخیر باشد من خود واری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستمع شاکر گردد و دوزخ خود را  
 معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و تنها نهایت ایستادن کافیت و فقیر را و ر و  
 خود و پیل بیت گاهی بمجال گوشتنه تقریب بودن این و چشم در آن محروسه احوال صورت این معنی  
 تویت السلام **کتوب چیل و نیم شتیاق و شفت** ما حال تنها بابت که بود خاطر جمع دارید  
 اسد الله صاحب پیرزاده و اما و علی اندوی عاشق در آشپز طبع شده و اندیشه مقدور است و استعت  
 و توفیق خدمت ایشان عنایت نماید مدخل شمه را برده مسطور برجه مسرور و را د دنیا ز تهر سید  
 بوقت رسیدن آباد جدا قبول کند و را رسالت قویه که حکم خصصه التذوق تارد و بیغ نیزه کرد و هر جا



که بشید با خدا باشید صفت شوی است خداوند بخیر کند و السلام **چهل و هشتم** احمد  
 صاحب کثیر امید تو نیست که او سجاد جلش از صاحبان دوشان با مباح حج ساکنان آن شهر محفوظ از آفات  
 دار و تلاوت سوره لافان صبح و شام لارم گیرند و بهمه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب و  
 جنگ که در یخند و بسبب غلبه افواج جنوبی و منسلک رقوم و سیلاب واقع شده و قصبات و دیهات بتاراج  
 رفته چه نویسد مفصل از خطبای عزیزان معلوم خواهد شد که از اولیای خاص صاحبان این مملکت نجات یافته  
 و اینجا رسیده اند انشا الله تعالی بطریق بخت نیز میرسد اتفاقات نامه رسید و ممنون گردانید و ان شاء  
 صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت و اود و سران این خود و در اوقاف نیک  
 گرامت فرماید و اشتیاق از دل صفای منزل خود در یابند و خبر جانگاه واقعه مولوی غلام علی صاحب در سنه  
 اثنی عشر و وزیر را آب گردانید و انا لله و انا الیه راجعون و برای تسلی اینست که فردا هم میسر ویم  
 و السلام **چهل و نهم** صاحب منم صاحب من بر خور دار عزیز الله و الله خود در غیبت  
 و آرزو من این وصلت محبید خان حرف کسی را گوش نمیکنند و در میان فقیر و اغنیای ربطی ندارند  
 و از مدتی بجانب جاندا خود فرستاده شری و خبری از او نیامد فقیر در توبه و دردن و طلبیدن و الله  
 آن رخسار و در بدلی معذرت گردید محال این شکل شود و از دعا و دعا نخواستیم بنود آن ستوره در  
 بتناست که بجزیر است ای آید اگر اختیار خود میسر آورد تا بشما میرساند و السلام **چهل و دهم**  
**چهل و هشتم** معلومست که برادر بخت خود خطای نویسد بویسند که مینویسد بگوید که لقب قبیل  
 حقایق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت شما این لفظ گنجایش ندارد و بلیقه تحریر مردم آنجا  
 معلوم تکلف حیره را داخل نمیدانید باینطور نویسد که انیراجنی میرزا جاجانان مطالعه نمایند پس  
 بنویسد باعث تحریر آنکس که صاحب از فرزندان خواجہ احراق قدس سره هم پیرزاده فقیر و هم  
 قرابت با فقیر دارند و مرا بجای نرسد انچه بگفت بود و اندازگر که دشمن و زکا قصد پورب کرده اند  
 بخدمت خواهند رسید و و ایشان استغفم دانسته تقدیر و در تلاش و رگزار و حالت ایشان توجه  
 خواهند نمود و السلام **چهل و نهم** بایران طایفه را الله تعالی و ریاد و حو و حو و در میان بعضی حو

صلی الله علیه وسلم مستغرق دار و حال تقیة محمد شاه از یاران علقه است و کس بحال کرده اگر چه بظاهر از علم و فضل خالص است اما از انوار طریقه باطن و معنویست با وجود عیال مندی و حبشی ندارد و خواهد که درین حد اقامت نماید اگر چه معاش قلیلی که در آن مقدار زندگی مع علائق تواند کرد و از سر کار دنیا داران این مملکت یحیی شامی سرگرم هم موجب اجر عظیم و هم سبب هراس مندی درویشانست خدمت بعضی و عیش معاش صاحبزاده عالیقدر میان مریدین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهرندی رضی الله تعالی عنه که با علائق بسیار علاقه روزگار و وصی شستی ندارند و مع متعلقان در شاهانچه بتقریبی میباشند موجب خوشودی پیرانست تا رسیدن فقیر یاران طریقه که در پی هیبت از بندگی و عبد الرزاق که بظاہر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشانرا غنیمت دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما صحبت با مصالح بسیار در کارست و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امری نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد تا اثر از تقدیرست السلام مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت طریقت از زندگی مقصود نیست برادران طریقه پیش فقیر از برادران سستی عزیزان حق تعالی ما و شمار ابرار تابع سنت نبوی علیه الصلوٰۃ و التحیة استقامت و زری کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه خدایه الله تعالی بیده و شبیه که سهرند و یران شد و عزارات حضرت علیم الرضوان بشهادت سید و صاحبزاده با آواز هر شهر و دیار شد ند جماعت قصد آنطرفها کرده اند خصوصاً حضرت میرا سدا صاحب که بانفیر خصوصیت بسیار دارند شریف می آرند اگر چه احوال الملک مردم آنجا خبی نیست لیکن بضرورت مردم مگر در کمال طریقه را بقدر نقد و در دست زبان در خدمت ایشان مقصود نماید بود خصوصاً در وقت که مدد نارت جلای وطن باین بزرگان سیده است یاده است السلام مکتوب پنجاه و یکم میان محمد سب ار یاران طریقه تقریبی آنجا میرسد نصف آنرا امکان رسید اما اگر التماس قوه ارشاد کند الله توج بدهند و در امور مرجوع و نبوی ایشان سینه سعی نماید و اگر کمال خیر نماید و در رخ نهر باند و دمای حس حاتم در حق فقیر لازم دانند که وقت حلت نزدیک سید عزیر بشا و تجا و زنوده و توقع ملاقات نیست که ملاقات

سیر و سفر نامه و شایسته است که السلام مکتوب پنجاه و دوم نیز از سیر و سفر نامه و مراد آید  
 مانع شده است قصد تاشای شاه جهانپور و اردانشاه الله تعالی غفر بپرسد و سه مقام در بر بی کرد  
 روانه پذیرفت و بهیچ و شش مقام در شاه جهانپور رفته مراجعت به بلخ نماید بعد از آن به بلخ میسر  
 و با وجود ضعف پیری این حرکت ضعیف ابر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیح و خیر و بدست که خدا سید اند شایسته  
 بقدر اشتیاق صاحبانست این عزیزان مشتاق هر که در بر بی باشد و اطلاع آنحضرت نماید و اگر فقیر را  
 جدور و آغا با خبره خبر کردن مقدم نیست که از ساسانی اجاب آفت نه سبب و اگر ملاقات میسر نگردد و السلام  
 مکتوب پنجاه و سوم حال مردم انجمن و تباست خدا جی بامت محمد صلی علی صاحبها الصلوات  
 و السلام اعث تحریر است که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم ایمنه توانائی و میامانی بخیر  
 است توی قصد فرج بجماعه فقر افروده اند اگر عیور ایشان در انجمن و واقع شود و بصاحب اطلاع رسد  
 است و اگر ملاقات سراسر بارکات این بزرگوار الله در یابند و خود را در خدمت پیغمبر محمد و زنده  
 که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است کسب مقامات از حضرت میر السادات فقیر  
 و قسیم مالک از جناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند این مضمون بخد متواضع صاحب یعنی قاسم علیخان  
 و صلعم الله تعالی غایت مایتمناه اطلاع بایر که در کماله فقیر نظر باید که رانید که تحریر طبعه و در باب چنین  
 وقت مناسب نموده و السلام مکتوب پنجاه و چهارم انجمن از عالم تربیه معاش نوشته اند بجاست  
 از فقیر ملاقات حرکت و روح سیر مساحت هرگز نمانده برای پرداخت باران طریقه که از اطراف هجوم  
 کرده اند آرم بعد و ماه بدلی سیر و دم که متعلقان را بجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دلی میکنند با هم  
 و نیاداران انجمن و دافقیر معرفتی ندارند بحقیقت معلوم نمایانند و باید که در ملاقات این قصه را با شما مفصل  
 گفته ام که شما انجمن یعنی مستحق خان سردار خان و در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و بدیدار خان را که  
 را در ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و عافیت حجت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر  
 نادرست افتاد و پس از آن محمد خان الهی شناسم بطحکما سفارش معلوم دیدم که شما درین  
 میگانه ولی موسس و مالک و متصرفان را قطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عادت است

اما حقیقت اینست آنچه نوشتام و دنیا داران قیاسی منسل بحال خود باور اندازند و گزاین خانه غایب  
 بود و السلام مکتوب پنجاه و پنجم از خبر جاگذازد رخت میر سلیمان صاحب میر نویسم که بر من گذشت  
 یار رفت و با چو تشن پاشمال افتاده ایم به سایه میگردد و کاشش این را سا افتاده گی به احمد قدس  
 برسد ایهم و خبر فوت مغفوره موجوده مغلائی بیگم از خطیب که کو و میر محمد معین خان صاحب سلمه اندک  
 پیش ازین دل را داغ و جان را پیدای کرده بود و اندیشه طالت بیگم خان صاحب هر آید میکند بر حال  
 همه مصیبتها میگردد و با هم خواهیم گذشت فسیکه در یاد خدا میگردد و غنیمت ست از نوید کمالی آنچه از طرف  
 سر در احسان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه میر سید از روزی چند در توقف افتاده بود و دست  
 حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث جی جی می شود و راس المال عوفیه بمن جمعیت ست  
 و ما ساری و بیوفائی یاران مانع تکلیف نیست ماده بی تشویشی قطع امید ست عدم و دود احباب  
 ای که باید دانست آنچه در خدمت احباب سعی تقدیم میرسد اجزاء انجذاب حضرت حق سبحانه باید غلبه  
 کیفیت افتاد میر سلیمان صاحب که بچه عارضه رحمت نمود و در کجا آسود و بنویسد بچه نفس که اقیست حجت  
 در رضای خود گذرد و مرغ رخت باقی ماند ببدن و منزل رساند قوای ماطی و زرافه و  
 درین بقعه هم قریب صد کس اصم و شام تو می شود شمارا که بیده را خاک نیست و ررق و فتوح موقوف  
 بر بوی ملک نیست طاهر جمع و اید که خدا کار ساز ست درین ملک حریت نظر طبعی باشد خدا چنان  
 ستارا سفر روی خواهر داشت اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت حال بجا ستاره مسو نه طرف میسر شود  
 باید رفت باید که ترخیص دعای نیسب همه یارانی نداشتند پیر محمد ارجو روزا بجا آید الزام حضور حلقه کرده  
 انجذاب میسر ادعوب می شود و معلوم شده که آن را در بار ویر مارند برای رتقصیر و بقیه رتقصیر  
 اسرار صوفیه و سید اخوند کرکری نیست زود رحمت نماید که خود سست دارد و جواب ارشاد خان مغفور  
 است و در اینست رانده رد و در دو تهمانی باره شایسته که ایما را جانان میست  
 در اینست رانده رد و در دو تهمانی باره شایسته که ایما را جانان میست  
 در اینست رانده رد و در دو تهمانی باره شایسته که ایما را جانان میست

از آن تی رنج بکشید ان مع العسر یسر او و عاقب امور شما بخیر میگردد و اندک نظر جمیع با وضعت در مرتبه ایست که  
 سلسله در حالت انقطاع می افتد اگر چه خطی از زندگی نماند اما حیات صوفی غنیمت است هم از بهر وجود  
 دهم از برای دیگران مردم محل شما را بقاعده طهره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانید طهره عقیقه خوش  
 استعدا دیت در عالم حقیقت اعلام حق پست شود و روانست میر میگویند مبادی کمالات نبوت سید اند  
 و میان جگنی قسریب تمامی دائره امکان میرسین خود شیخ مقرریت حلقه درین ایام صبح و شام خوب  
 میشود و مردم خوش استعداد فرا هم آمده اند حق تعالی فرصت هر که بر سر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند  
 حای شما حالیت درین آخر عمر خود غنیمت برکات مجرب است که در تحریر بنی آید انحمد لله علی نواله والصلوة  
 علی رسولہ و آلہ از اشتیاق و بدین بر خور دار و درین کامیاب نشانی منتهی نماند چند میر عبد العلی انچه  
 نویسمت خدا و را بقاصدا قصی در دین دنیا رساناد و از فوط محبت او بحالت میکشتم دای حقوق ظاهر  
 او از نامی آید خدا کند که بالشکر باد شاهی دار و شهر شود که بعد ازین از خود جدا کنم قد را و دل میداند آداب  
 آدمیت که از شما بطور میرسد دیگر بر شریک شما کرد غلطیت نمایان حقهالی نسخه وجود و شما را درین جم  
 صحیح تر بر داند و فقیه امر و در که دهم شوال است تقرب تعزیت حضرت خالص صاحب عینی والد بزرگوار شما که با هم  
 بهر ازان سابق بود و از انتقال ازین عالم داعی میاد کار گذار شدند و آنکه حاضر ام و بعد توقف سه  
 شبانه روز فرود آمد و جهت سبب خاتم نمود تحریر عبارت عزای برستی خالی از تکلف نیست که ما دایستان بعلقه هم عمری  
 در وقت قدم ما پس حال کن به قدر دم تاخیر چند قدم به سفر و دهم حال که وقت رجوع وطن اصلی است نیز بقاصدا  
 انفس هم قافلایم **ب** امروز اگر از رفته حریفان خبری نیست چه فرد است درین زم زم ز اجم اثری نیست  
 و السلام **مکتوب پنجاه و هفتم** عمر آخر است ضعف پیری از عهد زیاده خدا خانه بخیر گرداند توقع طاقا هتا  
 ضعیف است اما از فوت الهی امید آویست دهم ایس ماه خط آن نشد و مع یک مجلد کتاب که مرا از اجل  
 امروز است سید خدا تعالی عزای خود بدو و قد میر محمد کلین خالص صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه  
 بهر ازان را میامرز و داعی نامی پی دینی بر دل یادگار گذار شدند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک  
 دهد و محمد امین بسیار دمی آید و در حق ستوره میر علی صفر خدایش بیامرز دختها گذاریده خواهد شد

باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتقاد بر حیات نیست مختصر و تلخیص بحال نیست تا توانی زنده بمانی و  
هنوز قریب صد کس امر و وقت عمر میبری آید و ما توفیق الهی را شکر و السلام مکتوب پنجاه و هشتم  
ذوق سخن از یاد و قدح بحر عقل تازه بر زبان افت و سبب می مرقوم شد **ع** این فرصت چه خطا باشد زیرا  
گلستان مارا که در حق لازم اعتاد است چون آب و نان مارا نفس اینست هم پس از این زمان چه می پرسی  
که پیش از بال پر برداشتند از نشانیان مارا نفس یکشتم رسیدند جا بگسلد تاراش چه زار و ناتوان  
گردید است آنخوی بیان مارا و السلام مکتوب پنجاه و نهم مدخلی بغیر من حاجت امور سرکار  
بسیار انجام رساند سید بهر زبان مرا و متقی و آنچه از تحریر فیض کاتب نواب مذکور مرقوم شده و داعی حرکت  
باین ربط ضعیف غیر نفید و انشاء اقدام نمود و عاف و عاف و عاف و عاف که آن بزرگ خریدار جنس درویشی و اینست  
او بظرف دیگر است اخلاص او بهر رگانی که یک یاقی آنرا به ارسد و فقر فقیر است آن بزرگان را بعد مدت  
آنهمان هم سعادت است آنچه از نباتات تعالیات حضرات امان مهربان تقدیم سپرد و عزا و جهاد دارد  
قبول الله منك و جرح و جراحت و السلام مکتوب شصتم هم ایام بکام صاحبان ابدین بیکباره از یک  
تنهایی و گمراهی که خوشنوار خود را بیا و صاحبان بنید و چه میخند باین و ابدا قدیم گاهی تکلیف امری با ایست  
طافاتی با انظار شنیانی محمدت گرامی نکرده و گرامی و بیعی فقیر تمشیز و او دارم هر چند که لایق ندارند  
حالی را آویست نیستند اما بقضای نامه پریشان و زنگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها کمالی منظر را گرفتار  
است تفصیل احوال آنها به توسط صاحب عزیزان ارشاد خان بهادر عرض خواهد رسید و این خوردار  
که تمامی جاگیر سکر بسیار در سردار و بعد است و با هم فرستاد اگر تقدیر ساعدت باین تدبیر خواهد نمود  
ببین است که دستخط مناسب با وقت خواهد نمود و در هر ساجتی و ساجتی و ساجتی جعل الله ما  
بیت که و میگویند باینقدر است که رفعت این و جوان که با شهادت او امانت و دینا است خود را با  
رفع و نصرت خواهد نمود همیشه السلام مکتوب شصت و یکم هم ایام بکام صاحبان ابدین بیکباره از یک  
نظر با ادب باستند خصوصاً در وقت شهادت و مستحک که ال فقر مقت گرد و حسین اوقات  
فی بدونی کردن و خیر مطالب حمد و در آن که شکر و در هر ساجتی و ساجتی و ساجتی جعل الله ما







خواب چند روز نهفتن آنست تلک حکومی با وجود قنوت حکومت بر بند و بودیست که چنان کس چنان  
 است فردیست که احوای سفایای هفتان حکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن که تدارک عمل  
 نخواهد آمد همان بدنامی سابق و پیش است اگر از جرایم و تقاضای خراشند و نجات تصورند و دم نمیشی را تلقی قبیل  
 خواهد کرد شخصیکه موصوف علم و دیانت یقین فرست باشد و بر هم بخلق خدا سفورده شده و قدرش تنها انگیر سیر  
 ساخته بود و کی مانتة انضای نفس ملکی نمسند یکسو هست و اصلاح عالم و عالمیان و کشیدن عبادت  
 و سعادت است به مطلبی که تکلیف کند به خطای این مراتب اقبال قبل و یا اگر چنانچه بر تابد و این خصوصیات  
 صریح و خاص بجمع است منظر تغییر یا نه بنگارگی احوال هر یکی مطلع است پس دای عهد این مرکز وقوع  
 باید داشت و خدمت این چنین عزیز می باید است السلام مکتوب **شصت و ششم** فرمود  
 آرزوی نواب یعنی عماد الملک بخالتی دارم خاطر است که وقت مراجعت بخانه ما به تهر آید و در تهر توقف  
 نموده خبر و رد و دعوی برسانم و ایشان و مشرب بید و بکاید و در ملاقات خود به تغییر رخصت نمایند و اگر  
 تغییر و فعات جات هرگز و خل نخواهیم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای نواب قبوس نخواهیم نمود  
 اراضی باشند یا نه اگر شمار میسر شود آب اما سر شده و رضی ساحت عظیم و می حرکت و العود واقع بشود  
 از جنس آب که توقف ملاقات ضعیف است خدا به هر حق حضرت تنها استبقرم و در که شغل نیس و اداری و صحبت  
 یکنگارن طریق بلای غیلم است اصوکس آنست که بر من است عاود و گفته به و بدست می آید اگر  
 سر و جعاش بنای من دست اگر میسر شود و مسموع شد که نوبت به نصف قبیله ریخته شود که وجود و سر که ارباب  
 قائم و دیر راه و بنا بر غیر حاضری موقوف می آیند چنانچه و سیفه شاه محمد که از یاران طریق حضرت شریع و قوف  
 شده اگر توانید بوسید که بنا بر و و نخواهی این قعد و موقوف نمایند که حضرت در و دانی بقیه  
 که وظیفه محمد احسان احمد بنی به موقوف خواهد شد علی بن و السلام مکتوب **شصت و هفتم** فرمود  
 بسج میر که مقرران نوبت تقریب اشخاص و میرا نگران امثال آن بزرگ معبود که با او عهد و پیمان بود  
 تقسیم زمین است با نوب در میان می رسد و در وقت حاضر به اینچنینی متنبه مرا حجت جو ب گرفت سید  
 رحیم رحمت دنیا داران مستادی است که اینها آنچه در آن مسدود و مرید که چه آخر که









خبر و رو و فقیر احرام شبیهی که انداز آدیت عرفی کمتر اند و علوم علمای اینها زیاده هر دو نسخه فقه نباطیه  
 حرکت این طرفه از برای مردم اینقدر و دشید واقع شده و از منتهی الامر و همه تاشا بجا نور و جمیع منازل  
 بسته شده و جامع و جامع مردم از قوم رو سبیل اکثر و از مردم نهی اکثر اقد طریق علی بنودند و منور و تناس  
 گردیدند و جامع از آنها همراه آمد فلانده قصد خاقت برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینقدر و موس  
 نسبت طریق شدند و برای آنها که همراه فقیر نی توانستند بدلیفت می رسیدن خان اگر از مقامات مصطلح  
 گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار و از واقعا قدرین ایام از شهر برای دیدن فقیر  
 رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذشته ام مردم و صحبت این بزرگ اوده بسیار خض میگیرند و خیلی رجوع  
 کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شمار اهل طلبه بعضی شهر را شما  
 بعضی امیر سبین خان تقویص نایم را طاعت نامه با همه مطایقی هر روز بشمار توحیدی افتد زنی سقا  
 و حافظ سرور خان اخدا توفیق و دیگر روزی چند با ما باشد که محبت و حق بسیار بر ما ثابت کرده و نتیجه  
 برگیرد و السلام مکتوب متقا و و پنجم بعد و صلوة از فقیر جانبا ناسان فضیلت و ولایت مآب کو  
 صاحب سلم الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آنرا در شریعت مسو طریقیت نور محسم دین و دیات کثر اندک کم  
 و سیر آماکم و سلامت دارد و نیک بد شما بینه یک بد فقیر مست و وجود تما با اعتقاد فقیر عزیز ترین موجود است  
 و مصد چنین ابواب فیوض و برکات در زکورا ز شما عزیز تر و در انات اره و جو یعنی از اهل بیت شما مخلص تر  
 داریم و از ادین با و آخر فقیری تخر و معطلی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم سید مایار ان حلقه هم بقدر توح  
 می شنیم و من اربار ان باه توقی نیست که سبیل تقوه چیری میگویند و در صورت ایفای عده بهشت  
 بسیار گردن میگردانند و نگهبانکاری بر دین و یانه ماس کرده و عارم جبر دگدار دوست لنوا فر  
 بدل و منزل ساینده نصیب کس ساد و علامت سعاد و سلیط برین چه خواهد بود که شل شما صاحب کمال تکمل  
 امور اخروی او گردید و چنانچه عارضه برخورد دار احمد اند فقیر سخت تنگست در عمر طعی فقیر اجیر شده و اگر  
 از عمر خود این برخورداری بخشیدم که بخت بسیار این همه صحبت سید است خدا و را عمر و ذری کند  
 و پیر علی و نیا در حده و نیست هر چند سر بنگ نه علی و صافان چون طریق را از فقیر گرفته اند و در کمال طاعت



عیاری شده و نفی و اثبات شرح کرده اند بجهت میرسد در حلقه شاد و خجل خوانند شد توجیه بطریق  
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظورست ضرورت پیچیدگی حالت دانند و قوای غلبه و در  
 نمی آید و شکر باطن نیست مرقوم بنگر دو هم هر چه بشود و یا سلامت ماند به یاران حلقه متوجه مقصود اند  
 و ترقیات یکسکه مخصوصان غائب و وصول نیویں برکات حکم حاضران دارند و اسلام مکتوب  
 ببقا و شش ششم از نظر تخریر شمار و زنی زیر بار بودم چون احتمال حضرت بود خود را برزد  
 باز آرد و مودعی خیر که در حق شما کردم تا خاطر جمع شد احوال که شما از در عدو آید و صاف تر  
 شدیم و صاف کردیم خاطر جمع دارید و بطریق فیمین ما و شماست تقاضای آن میکنند که اگر خلاف مقول  
 گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نیست تسلیم نمایند چه جای اظهار محبت در مقابل حرف  
 مقول فقیر با قدر کمالات و حقوق اخلاص شما به منظورست بنا بر خیرخواهی نسبت تربیت اظهار ملا  
 اتفاق افتاد و احوال عالی مفید گرداید و تبرکات اتر واقعه مرحومه لطف الشاربه زهره را آب دل اکابر  
 گردانید و اینجانی آمد و حرم را بر مرزد در بر رخ توجه کرد و آنحضرت که شغل انصال الطاف الهی است  
 بمرور دار احمد اندیشه و ایتم سلب غم و الم کرده میشود و انشاء الله تعالی زود تسلی میشود و آخر نسبت  
 طریقه و همین صوص کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باود و باخوان طریقه و انوات پانی پت همه سلامت سا  
 مکتوب بمقتدا و محققتم بر من محبت کار نیست که هر واحد از مردم پانی پت لریز نکایت شما  
 می آید محوم است چنانکه بنا واقع میشود اگر راستی دایمت شما محبت از مردم است از آن راستی  
 بگذرید برای فطرت متداول همه حاضر مردم معنی داری که طریقه و پیرای طریقه به نام میشود  
 برای حاضران گرامی را از زد و کرد و خود را به نام به خست باین کمالات طاسری و ماطسی دواز  
 محفل است انکار مردم با شت خرابی کارخانه را شاد است شما میدانید و از پاشاه مرقوم میست که پانی  
 راجع که من از مرتضی از مردم رسد و رفته زنگ و نفی رسید که پیغمبر است و بر جاک اند و قع حرات  
 کار معلوم است که با حقیر و که محبت و تبرک است به مردم و یا به مردم و فقیر بن یغیث و حیث  
 در دسترسند و در محبت و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند



هرگز نقشی از قوش و کمانات نمی بینند معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه ده اند  
با قدر شهور است اما اتمام اخلص ایشان از اینجا می توان دریافت که جواب ثقات ما را نوشتند اگر چه گشت  
اشغال چند ریخا به ما من بود تا باین بی اتمامی نیست بکمال انصاف انتظار جواب سفارش نباید  
کشید که جواب این مراسلات معلی در دین است الحمد لله که درین قاعده قصیری راه نیافتیم بخواهیم مستطور  
ازین تمهید است که محمد و مژده میان فضل علی از یاران طریق و میان شرف الدین آتشا زاده با آشنا  
کلیه انجیری از فقیر و در خواستند جواب اذن کفر آئین آدمیت بود ما چار دست تجربه ریزم شاید که اثر  
کند و کالاینها که مقصود فقرت صورت گیرد و السلام مکتوب بمقدور و هشتادم خست مردم محل  
بناست پانی پت موافق و درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در دکن و ظاهر دار  
ایمانه نام بگویند و در وظایف و نصیحت خشونت نکنند و باستالت بهر برید اگر تغییر را در عقاید بگویند  
تا به تمامید و هرگز نه بر بنیزد که خیر او شما درین است که کار از حد گذرد و آنوقت بشورت پیری که با وجود  
چون بهشت ایشان طرفدار فقرت نیز مرتعدان ایشان هر چه مناسب وقت باشد عمل رید اگر ایشان بخانه  
مس بر و نه هرگز نگذارید و در مورد سباحت و سی ضرورت که مبادا از فرط وسوسه دامن پذیرد و پیری  
شماره سی و مور قتی در سوار و بس استالت و هم ضرورت اگر خواهید بنمایید که مبادا از وسوسه دامن پذیرد  
نه تنگ آمد و دور تر برود و دعا کنید که مزاج سوداگران به صلاح آید و فقیر را در پانی پت از خجست و انصاف  
در شما خاطر جمع نیست که مرا از فراوانی که با خاندان شماست تا باین محل این مکر و هات نیست ازین راه  
نجد از طرف مترودم و سی شما را نخواهد گشت که کنار گیرید چه که مالی بخاطر و باطن با این شما  
از یکجه است از اندرون و غاوانید شما بسیار می اندر می باقبال مطلع و السلام مکتوب بمقدور و هشتادم  
مس قدسی شخص علوی مهربان قدر دان این بچکاره پیمان مژده بخالص صاحب قطع نظر از کمال خود  
در کمالات شما بسیار میداند و نسبه مسائل طریقه را موهبات شما و خدمت ایشان بود برای  
استکتاب گرفته و نسخه دیگر در همین باب که برای مصیبه شریفه بسیار می رسد تا بلیف کرده اند درین سفر  
سنبه نظر گذشت برای تقدیران بسیار می رسد و حجت حق و تائیدی فخر اگر رسوده آن پستی است

ارسال آن را یک نقل گرفته شود و با او مسوده رساله تصوف بحر فرت مولوی غلام علی رسیده و بطاوعه  
 این طالب مسائل چند مشرف شده از موهبت عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجا آمده است  
 و خطا برداشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رساله صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نماید و تعاضل  
 نگین و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را باریت و زنی چند  
 نزد خود نگاه داشته ام و درین ایام برخاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی است برای ذیل اعلان بر آن  
 سنت بر این کتب نیست بوقت ملاقات حواله نمود و میشود شبر طاکله انتخاب مضی امورات آن بخاری  
 برداشتم بر بید که اتباع سنت ابراز و وسیله نیست که را راده تحریر یک شرح خلاصه السید را نظر  
 بر شان علم خود نمود و سعی تمام بکار باید برد تا در این جلد اول پیچیده شود و نسخه شرح سفر السعاده و  
 اامیان و شواهد آن بود و هرگاه تا طلبیده بستی تری از کتاب است از هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه  
 از دست مصنف گذشته و حواشی بدست مصنف از خط شیخ عبدالحق نامی شناسم قد را از بد این کتاب  
 آب نگاه دار و پیچیده است بر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف السلطان امر و حواله  
 حواله ایشان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که به و پیش قهر بود و میر مرشد  
 ضایع است و اسلام مکتوب ششادم بر خور دار احمد الله محمد جمیل رسیده و بر طاعت حرات  
 و آنچه تمام کرده بعد نزول باران بستی چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت سوار می بار برد  
 و مردم بدو تمام بختند که بستی سوم این ماه بود و در وازه فرام آمده بود که آمار ولادت کاخانه  
 پیر علی طاهر است و ورق تدبیر برگشت کج موتوف شد صبح که دو تنبه بود احمد الله را رخصت می  
 چون با جمعی رسید قریب است سوار و وسیله از اطراف می آمدند یکبار ریخته برین سرد و جوان چون  
 اینها مستعد جنگ شدند دست از براق ایها برداشتن و قهجه پارچه ها را محمد جمیل گرفته که گفتند احمد  
 بنابرنگ مار در قهای آنها روان شد بر خنده محمد جمیل مانع آمده و ده کرد و بعد قطع مسافت بسیار در  
 آن سواران توقف کردند و آن بر خور دار رسیده اند رسیده طلب نمود آخر کار بجنگ رسید و احمد الله  
 محروم گردید و آن خالی چون آبروی او نگاه داشت ظاهر سواران بدست که سردار بی این فرین

پارچه را که فی این قسمت کرده بود و نه فرام آورده و حال نمودند و رفتند و این بخور دار با وجود شدت آفتاب و  
حرارت مسافت شش کرد و طی کرده وقت عصر بقیع خانم مراجعت نمود و یک تخم شمیر بر شانه رسیده و بخت  
و ختم اند مزاج خوبست بقیع رفتن خود را خصل صحت این بخور دار موقوف است به انشاء الله تعالی در یک هفته بشود  
تخم عین نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده هزار آفرین هزار شکر که بیان آبروی او خدا سلامت است  
و السلام مکتوب شنبه و یکم ساخته درین ایام اینست که امروز که سبت منم حادی الاولی است بعد  
از ال سکمی صاحب یعنی والدۀ شما طاعت نمودند بهین وقت یک سر سیه آمد و خبر داد و حکیم شریف خان حساب  
تدبیر کفین تجنیز نموده و اندۀ پانی پت خوانند نمود اگر میسر شود و اگر میسر نشود بخیر برای نماز جنازه خواهیم رفت این وقت هر چه  
از ختمهای تمیل و قرآن مجید مستفاد حاضر بود بنام آخر خود گذرانیده شود خدا تعالی رحمت کند و با وجود  
ضعف بطن آن مرحوم حالتی رس گشت که در تحریر نمی آید اما بعد و اما الله را چون اکنون تمنا این است  
خدا بهر چه را بعضی متحققان ایشان زارنده دارد که مستوره بزرگتر از ایشان در آستان مانده و در بقیع سینه  
حالتی مانده است پس فراخ انتقال بهم بسج عابد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد رسید توجبه  
طریق محروم ندانند و در قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت بخیر شمع کرده و مشکسته و لیست مورد رسم  
و مردم محل از غلبه سبب طریق که از دلتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافت  
در انقطاع از دنیا و اقبال با خیرت محبت خدا و رسول و صلی الله علیه و سلم ترقیات مایان معلوم میشود  
زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکند و آثار ندر و فریب معلوم میشود و السلام مکتوب شنبه و دوم  
هر چه با مردم آزار و اذیت بهر سبب جزای اعمال است **ع** آنچه آید بر تو باطلات عم به نیم میانی و گستاختی  
هم با اگر بازرگان مالوب با خردان بهر شفقت علی نماند هیچ کس بی ما شایسته کرد و در اوقات  
خدمت شو بهر که فلاح دین و دیاور رضای او تعالی موقوف بر آنست مایه کوشید و محبت و عصه اباید عود  
و زمار از کلمات المایق نباید داشت تقیید و رنا زیم باید کرد و عباد این کسی چه قدرت دارد که تسار را رنجاند  
و از سفر حج که ام سلمان سلمان منع خواهد کرد و بشیر طاکمه فرض شود و رثا فرض نیست اگر ستور افق  
یابند و از ستاره توحه عابد البته توحه بهیجا است تا شیر خواهد ستار حجاب پیران اسید تو نیست بدگر آفرین

و اتیج رسالت نباهی صلی الله علیه وسلم تقید باشد و رعایت فی ذی الحق و اطلاق حسن ملازم گشته  
 سبب نیک نامی کامیابی و این خواهد شد و السلام **مکتوب شستا** و سوم معلوم شد که اراده حج  
 کرده و اید از دینداری ظاهر نسبت بطن بعید بود که با وجود عدم فرستادن حقوق والدین اطلاق قضا  
 زد که بچندین عزم الم قبل است اختیار کردن مرکب کسار برای ادای سببی گردیدن باطل شتاب کامل  
 مستبعدست باید که بر گردان ماند صبر نمود و مانند باب مقامات عالیه رضا بقضایا کافیه بود  
 این فخر را از دل برآید که فقیر را آنرا بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان فی حق خوب نیست  
 آنچه از دم محبت غیر حق بیاید نوشتن ثنای خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست ما خدا مشغول باید بود و کلمات  
 نظر از فائده احسان و استخرای احتیاج نبوی نیست و نیست **چ** کجی لی و دینی دانست  
 جز بخلوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تحریر رسم غریبی باجبار برای اتواض شده که در طلب  
 عزت اند و محبت کردن بحت بجان غریب گرد که نه کرمی سن نبوی را ضمن است در حق آن موجود  
 گرد بودیم بشمولی فضل کرمی قیم و ختمای نیر که هم فاطر جمع دارد و تملیل بر تدریس آید بنام او خد  
 در شکر تر قیام باطن که نوشته اید کجاست فقیر هم بخود میسپارم و در در حلقه صبح اولی و شبها میشود  
 مساوات کلمات نبوت ظل ظاهر بگیرد و از بی استعداد شامت تقسیم اوقات رطاعات و تقیید  
 بیاران لازم گیرد یادت و الله فو حاتم متواتر میسر شود و شکایتهای نایاد آوری گلبایریدم ای و سستی  
 و تهنه شتابند مردم مراسلات رسید و تقصیر محض بجا میسر چون این بی برداریم اخبار ازلی استقامی استقامت  
 حوصله خصیصه تفرامنی که بعد از این گاه باشید و امیدوار شوق و جهانی از درگاه اسلام  
**مکتوب شستا** و چهارم چون نوشته اید که دین تکدی قصه ج کشیده معنی در و درنگی از آن فراموش  
 بسیار بهر چه میسر خواهد شد و از هر فرس وند تمامی فقیر را از حالت بخت و بد که توقع منفعت اعتماد  
 و من از انسانی نامزد و مگر قریح مسامت میکند و رعد و فاینا یا شایسته تعالی رعایت تمام  
 اگر و که شما را شوقی والدین نسبت بر تو خواهد بود که اید هیچ سیران تقید سوس گشت و حجت حدیث الد  
 زنگوار خود در ضمن بود بدین عهد و شد که بشیر تاده با خطا هر یک یک شخص در امدت رس

که جواب امارت میسازید بایر کس از خانه گفتن مناسب نیست السلام مکتوب هشتم و خوب  
 خدا شمار این سال زنده دارد که بطول می آید مردم محل بایس خاطر تغییر تحمل میکنند مقدمه بار با صلاح  
 می آید باید که از نیک بداند رون غافل نباشد تا تغییر خاطر جمع در اینجا تربیت طالبان خدا اشغول بشود  
 و نمایند درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر مرزبانان علی بگویند خدا شمار  
 زنده دارد که بسبب شما خاطر تغییر از طرف خایج مست تغییر فریب خوش آمد مردم محل خورد و بپخت  
 حج بر فاقه ایشان ششام دوستان بنده و شمار از جدا سپردم فیض طریق بطریق قسمت بر جا خواهم  
 خواهم رسانید اگر خدا او را باز دشت فتوح است گزیده بر جا بادا با آخر سفر طاعت است از غایت  
 تجربه بدانی احباب آسان شده است اگر یاران ما توسل فرمودند و توفیق خدمت یاران دلی خود  
 معلوم است برپا شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه مردم ایمان و صومالیان شب روز  
 خدمت میکرد و تمام خانه مولوی صاحب رتبه بر دو و از اشغال و در آنجا شکر اینها گویم بفضل الهی  
 طیب و ابد میرشد عمر باقی بود و در گذشته نمانده بود خدا ملاقات و زی کند مکتوب هشتم و دو قسم  
 احوال مردم شهر ریاری عام و ناسی تا کما نوسید خدا این بلد و مورد و محبت الهی برآرد که نقی و در  
 سلطنت نماند و خدا خیر کند و از زیارات مستخرج فراخ حاصل خود تعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران  
 مخلص و شام مشغول است که این حرکت همین مقصود بود و الحمد لله علی حسانه مایه که تمام واقف گفتند  
 سر و پوری حاضر شده است کین قس میکرد و باشد و حدسی اگر نماند که غم وری باشد و حقوق  
 فرزندی بتدریج امید رساید زیاد برین رشتا امید است بر اعتماد آن سرور در خاطر جمع است السلام  
 مکتوب نهم و دهم معلوم شد که تمیز خیاره یا دانه یکم یعنی والد حضرت مولوی شایسته  
 کرده و رازیانی ت خواهند نمود و اطلاع باید داد که ماز خیاره که خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند  
 این سیف بسمه اعلی ثواب ناز گردد که شدت حرارت هوا تا حرکت رود و جانه کثیر درین مسجد  
 داخل این سه جوان و والکند مکتوب هشتم و نهم و دهم و صلوة در یکجا بهجه آن فقید  
 ناخمان صاحبان آنجا حضور میسازند و علیها حسب ملة الرحمن مطالعه نمایند که چه ملاختره شریف است

طلب مولوی غلام محمد صاحب و ملا اسماعیل نقی بنده تحت مرجع بطون آدم و سجاد علیشانه انچه  
در حق ایشان مبودنی اند نظور آرد و باله ماحده ایشان نوید این مختص سلام رسانده و سلام  
بر حاشیه رساله مولوی غلام محمد بنی انچه و فصل علی رسول سر کرده علمای خول جامع مقبول  
و نقول سید غلام محمد علی و ملا اسماعیل مائینی که نسبت اخوت طریقت باین پیچان یعنی جانخاناان با هم  
ایای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود و تحریف و دوازده نظر گذرانند و حق  
انست که باینهمه ایجاز قدر کافیت بریانی وافی جز اجماع اسم تعالی خیر انچه اما تعرض بسلبه تطبیق ضرورت  
نداشت که این توفیق بین الکتوفین اگر چه خالی از تکلفی نیست لیکن تصنیف مصلحت عمده است و الا صلاح  
القلمین العظمتین و حم الله عبدا انصف لم یعصف السلام علی من اتبع الهدی

### ملفوظات

ایمان حاصل که ایمان آورد و بخدا و رسول انچه مغیر خدا آورد و هست و ست ارم و ستان خدا و رسول  
و نیز ارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافیت هر قدر که ابل ثابت نمودن عهد علمای تحت  
و عامه مسلمانان آن نگه بند محبت که اهل بیت الطهارت و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر  
ضرورت نیست صراط مستقیم که فردا بصورت علی صراط طور نماید هر که در دنیا سبلی و احوال از آن  
صراط مستقیم نیست فردا از انجا استقامت خواهد گذشت - یکبار رضی بی ادب در حجاب میراثین  
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مار حسیثین بن اتمه اصحاب سید المرسلین صلی الله  
علیه و سلم حصا آورد در سر آن بی ادب خنجر بر کشیدم صراط را تمام فریاد بر آورد و که تحریرت امام حسن  
رضی الله عنه را بر سر در گریختن شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فروشت آن  
بی ادب را عاف فرمودیم قطعم جمیع اولیا را الله و محبت عامه مثل آن حق تعالی علیه السلام انست در حق  
پیر خود اگر را دفع و استغاده عقیده فضیلت نماید از فرط محبت تبعیدی شاید در حق حضرت مجتد  
رضی الله تعالی عنه که طریقه و بیان نموده اند و مقامات کلمات طریقه خود بسیار تحریر نموده و زبیر  
اصحاب بطریقه آن مقامات و واردات سید مازالوف نجم زیاده اند و در آن مقامات هیچ شبهه نیست که

بقرار بران طاعت و عقاید و تورات رسیده و عقیده تساوی با اولیای اخلاص ایشان را که بر حجت الله علیه السلام  
نمود که آن کبرای دین را شایسته عقل غریبیت نمودن و تقوی گزیدن در نیوقت سخت متعذر است که  
محاملات تابا شده و عقل موافق شرح گو یا موقوف گردد و دیگر بطریق روایت نقد و ظاهر فتوی آن نمود آید  
و از محدثات امور و بدعت باقتناب کرده شود بسیار غنیمت است الاستماع بوقت الرقة و الرقة تخلل است  
پس آنچه موجب حمت الهی باشد چه احرام بود و در حرمت مزایر اختلافی نیست مگر در احوال مساجد و گاه  
وفی را کرده روزی رسول خدا صلی الله و سلم در راهی میفرستند او انبی سمیع مبارک سید گوش نمود  
فرمودند و بعد از این عمر بن عمر را و او را بعد از استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی و احتراز از چنین  
آزار است بزرگان نقشبندیه که عمل غریبیت معمول دارند و از رخصت باقتناب از میان پر می نمایند که در جوایز  
علماء اختلاف است بزرگ مختلف فیه اولی همچنین از کمال تقوی و کفری اقتضای نمود و در هر چه موقوف است نه  
توحید و وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرح عازان ساکت صحت صوفیه علیه را ردی کشف و حدیث  
بیان آن نموده از طلب احوال محبت مخد و رند و بمارست سائل توحید و تحویل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل  
نمودن نزد ارباب معرفت قبحی ندارد یکی از علماء در مناسی دید که علمای صوفیه بجهت سرور عالم صلی الله علیه  
و سلم حاضر اند علماء از صوفیه نکایت با نمودند که با رسول الله صلی الله علیه و سلم غریزان مسئله وحدت وجود مباح نمود و  
شرح غلطی پیدا شد بجا کمال هدایت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از عید محبت که بجا  
حق سجاده دارند و در دسته سکوت نشینند یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور غبط مکشف گشت نقوش  
تمام کائنات را آن نقش بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یا ذمکم الا شیاء اعراض محتملة فی عبودیت  
در یافتیم که ملوک و سلاطین و در مرتبه علم که باطن بجهت اقتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود مسلک شده  
صدر را تا مقصود گشته و در نفس الامر و در خارج همان وجود واحد متحقق است اما گاه متعده ساخته اند که فوق این مرتبه  
مرتبه دیگرست چنانکه که برای صوفیه مندرموده اعد فوق عالم الوجود عالم الملكات و درین معارف توحید  
در انسانی سلوک بیش می آید و علوی می کنی تا دلیل موافق ظاهر شرح است بعد از آن فصیح میگردد و از اکابر  
اولیا که این علوم منقول است تعیین است که از آن ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که محض آنرا

در اخلاص ثبات از دایا کریمت فرمایا فائده فیوض دل شکلات بصورت سپرد مرشد اینها در وقایع ثبات  
و گاهی بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش متشکل گشته و مظهر برآمدگار باشد و آن بزرگ را گاهی بطریق  
این مظاهر هم نمیشود تشخیص داد و نیز گفت که شما از مکمل علم کی آمد یک نفر من کعبه گاهی نزول ام گفت من شما  
در که شریف ملاقات کرده ام و صریح یعنی که یاد من نمیدود و مرا ارشاد کرد و بدین باید که تخمین واقعات موجب  
عجب بایات نکرد و در زمان شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت کمال امور و افعالی است **ع** او به اینها  
خوبتر باشد و او بزرگ و در پیش او چیزی و مریدی در نظریه محض بیعت مشجره و کلاه نیست تعلیم در  
قوت من همیشه توجیهی الهی در صحبت مرشد ضرورت است - اختیار استتعالی طریقه بحث حصول غلبه  
منه آتی است - باید فرط نیست بیعت بهت بود و او را دوام ذکر نشر الفاظ منصوص طریقه و در میان  
نه است ثبات هیچ مرادات کمتر نمیاید و دل سید که تیر نیکشاید هرگاه در ذکر کعبتی و پیچیدی و دست  
بخط آن - بدید و جهت ذکر و دعا آید و ذکر تفسیر و تقار تمام باید بخوبی بین است - ام انتقال باید در زمان  
او - میپذیرد - آوقات را بدک و عبادت معمور داشته در که در اوقات با سوا پاک باید داشت  
و عبت در اینهمه سراسر باشد که بر آن ایمان آورد و با هم هیچ نباید که است تا ملکه صورت را سرخ کرد و در بین  
کمان که سر مرد به پیش سرست حاصل شود و رفتی که بدل شود و در این سخن سماع باید در بین  
شما اگر وقت و توفیق و کیفیات دیگر دست به مدبر غایت الهی است الاصل کار حصول مرتبه حضور و آگاهی  
دل سلیم از توجع بعید میاید با نمودن واقعات و مسامات چندان اعتبار افتاید در بین با استناد بسیار واقع میشود  
نایب و اینها نیست گاهی نور در گاهی نسبت منته گاهی کثرت ر و گاهی خدمت مساوات گاهی  
بسیار حدیث گاهی تصدیق و اظهاری بصورت سول صلی الله علیه و سلم در واقعات نموداری شود  
و همچنین و الباطن است بحسب اولیا البصورت آن اکابر تصور میگردد و گاهی احسان شهوره و مقررات آن  
صورت و تعهید میکند همه تعدد ابدان اسرار در می بخشد و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت سول خدا صلی  
الله علیه و سلم و دیدن احوال و انوار ماضی و توفیق طاعت یا در کرده و واقعات مطلق معنی الله با  
بقیه نور عظیم است - دیدن سول خدا و دیدن آلی که آمر آنجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عزوجل است



بهر قسمیکه باشد از مناسبت سخن بشارت ساست هیدلار باب التعلیم و تعلیمها در وقت علیها و احوال انوار  
 انقض بحجاب آلتی بایندود و صورت مرشد نصیب العین البته بواسطه التماس از الامراض باطنی بایستد  
 صفت افتقار را احکام لازم بایند گفت بر خفا و نهایی خلق محل عبادت بایستد صفت حیرت  
 این مثنوی عاشقان آمده بهیچ زمین مثنوی به نظر اند باید دشت شماری امور از تقدیر و الهه لب بچرخ  
 نامه کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در مثنوی تصحیه نمید  
 و اهل بیت در اطمینان می نمودند رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغمبر و فرستاده گویند اگر مقدر و بودی چنان  
 کردی - حاصل اینهمه تکلفات تمهید اخلاق است هر چند مکام صفات رسول کریم فایده خلق عظیم  
 صلی الله علیه و سلم و حدیث شریف است که لا یمکن الا حلاق از ورشش فکر نمی و بشارت  
 صفات شریعت که نمود و در انقض است که هر چه از عبادت در فکر و طبعه کلمه لا چند روز نفی باید که در عبادت  
 آن حب خدا ثابت بایند و تا آن فیه زائل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک بایند کرد  
 غالب است که دائم بحال سبیل گردد و حق نیست که رائل صفات بعد تصحیه و تزکیه نگردد و متصل  
 دائم کن نیست در حدیث آمده است اگر بشوید که او از جا مقلع گشته تصدیق نماند و اگر بشوید که کسی از  
 جلت خود برگشته باو بنگذید که او را خلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میبرد و در  
 غضب من برکت مگر پیش ازین در کفر صرف میتدال در حمایت اسلام ظهور نیاید - بعد فنا و طمان  
 تسلیم در صاوصف سالک میگرد و در فنا فی قلب از غلبه محبت سبب انفعال از عباد و سلوک میشود و حسن  
 قایل حقیقی در شده و سالک نیاید - توسط و جدا اعتدال در اکل و شرب و نوم و بقیه و اعمال عبادت کاری  
 شش گشت جدا بایند کرد که اوقات موافق سفر جبر الیه صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و تبعیت ابیای علیهم السلام  
 بحمت تحمیل حد اعتدال است در هر امر لعمرو الناس بالقسط انقض قاطع است در نیاب - آرد و اتم توجه بایند  
 میاض آنقدر فیوض برکات فائز میگردد که باطل از انوار و کیفیت محبت لبریز گردد و در بران میگردد  
 تصور اعمال خود پیش نظر دهن و سابقه غایت سلیت اویدن کار گذار و در نه ماه بهت بهر چند عمل  
 بسیار کند از صفت استغفار که با حائف بود و در تصحیه و اسید و اثنی و سید قبول ساز و گناه اند



اگر نام عالم عظیم خیریه حق این مرتب ادا گردد و باشد شناخت تجلیات الهیه که متصل بر باطن ارباب است  
 و معرفت اوست و میشود امری و شوار است نظر بصیرت تیرمی باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا معلوم گردد  
 بعد حصول مقامات طریق احوال سالک مثل مرتبه تصویرات مختلف میگردد و گاهی نسبت مقامی ظهور و بروز  
 در کیفیات خودش مخطوط میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر بر تواند از گردیده حالتی دیگر بر سر  
 وقت می آید و این نسبت متوسلان فاعلان احمدیه کجالات و فوق آن میرسد از لطافت بسیار  
 تجلی ذاتی ادا را که حالات متعدد میگردد و که لطافت مصفا و جمیع مقامات سافله و موثر گردیده و کیفیات است  
 می سازد و اوقات منامات که دل خوشش که اطفال طریقیه بود نیز کم میشود و آنجا حالت در جلال و  
 نکارت محض است و خلوتی نشسته بخلق نسبت باطنی و دوام توجیه بر فیاض باید بر پشت اوقات  
 مادی اعمال ظاهری همواره باید داشت که نور اعمال سبب جمیع مقامات نسبت حصول و آگاهی است  
 از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن اشراف ملک ملکوت نظر موهبت و امارات و حق است میدهند  
 از کثرت ذکر تبیین فانی صفات بشر است از کثرت در و و اوقات نیک از کثرت نوافل و کسارت  
 دلی و از کثرت تلاوت نور و صفات میسرند که تبیین بلحاظ معنی مفید است در طریق و محض نکر  
 لفظ سرایه ثواب آخرت و کفر سیاست و ذکر نفی اثبات کتب نفس کلمه صمد بار خدای معجز زبانه  
 بر قدر باشد مفید ترست حضرت خواجہ نقشبند صلی نفس اشرط و کفر نفی مودند مفید میگفتند اما و اطمینان  
 قلبی و توجیه بر فیاض و مقرر کرده اند یعنی اسد تعالی همه بخشش در دم اول در کردل صر  
 است چون ذکر قوت گیرد و ادا و اسرار است سمیع خیال سلیس در هر نفس توجه و آگاهی بذات الهی باشد  
 ماضی و اعراض باطن و محض و خطر و دل ابا یگرفت تا و اسرار صمدیت نفس متکلمه بر یکدیگر از در  
 فیض و محض و خاطر است کثرت اسم ذات تکرار نسبت جذب الهی است و نفعی اثبات جهت سلوک قطع سافت  
 راه فائده دارد و احوال کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت مخطوط می نماید و در کمالات است  
 نام نیکارت و جهالت محض باطن نیست اما در مقامات فوق اگر چه لطافت میری لازمست فی الجمله  
 و است در کسب میسر و تفاوت و بی رنگی نسبت مجدد و پاسبان کار مردم می شود و مذا چون سر سامان

بکالات میرسد مازود بخاطر آنکه که مبادا از کمال طریقه نماید تا انداختن اگر عمر وفا میکند سالکان از مقامات با نظر  
 بمقامات عالیجه و این سیم باید مقصود باشد و در این اشیاء مستعد نمودن است آن در هر مقام حاصل است برودن  
 و طایفه از پیش طلب که در مقامات عالیجه بعد از نقد وقت می شود و اتصال یکیت مقصود پیدا میشود و  
 اتصال بی تکلیف بی قیاس است ب الناس ابا جلالی و هیچ ذوقی و شوقی و هوس  
 این نیز سده راه و حصول بکالات قریب است که سده و در و طریق ولایات سلوک مانند درین آخر زمان  
 استعداد و باز سلوک مقامات کوتاهی نموده مقصود رسیدن اینها تعدد گرفته و پیش ازین قریب  
 سی سال شده باشد که میرزا با بن سبعت بود و کشف و جلال نیک استندانی حال اگر طایفه صادق  
 اصحاب فقیر باطله قدم می کسب میوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن ناز گردود  
 بمقامات عالیجه و پسین سخت تعدد دارد در کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم  
 میشود بسیار و دست پس گفتن بنیارات بر حلا فقر است سالک معز و نباید بود که حالات در و  
 واردات دوام تو عالمی شد و جمعیت خاطر و تعبیرات و طائف عبادان عمده عالمی آید است نسبت با  
 شوق و ذوق تاثیر گرم و تیر دارد و اولی قلب بسیار محظوظ می نماید و جمیع طرق اهل تکیفات تصرفات  
 همان نسبت تر بعد از فرای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل الطیمان جمعیت که بجز تری بکالات و نبوت  
 و فوق آن سید اند و آن فاضله طریقه مجددی است نواز بسیار می آید و سالک و در مرتبه می نماید تاثیر  
 گرم که بانی شوق می بخشد بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت طمانیت بود که الانهی اند اصحاب از  
 حرکات دنیا باز منع میکردند که صحیح و نفع بعد از ان اصحاب سول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده و علم سالکان  
 خواندن یا صحبت علما باستان آموختن محبت عمل لازم است علم حدیث جامع تفسیر فقه و مروت ائمه  
 سلوک است از بركات این علم نوریان می افراید و توفیق عمل نیک اعلان حسن پیدا میشود و محب است که حدیث  
 صحیح غیر ضعیف که محدثین بیان آن نموده اند و احوال و آه آن علوم است پیچیده و مظهر سیر نبی محصوم که خطارا  
 بر آن اذیت می آید و روایت شده که نا اعلان آن قصاص و عقیان اند و احوال ضبط و عدل آن معلوم  
 نیست نه زیاد از ده و مظهر سیر سبقت که خطا و صواب از زمان دوست معمول گردیده است و مکارا نخواهد نا

ان نسبتا و اخطا تا کمال مستجاب است علیهم الصلوٰه اما در نبوت که حلال تقوٰی است چنان شیعی گفته  
 اکثر او را از حدیث علم ما و ب معری میباشند و بسبب این دعوت در حدیث کمال غلظت می آید عز و جت تجربه در  
 سالکان راه اولیست با نکی از رزق ساختن بعبادت مولی پر و افتخار در شهرت زداشتن هیچ  
 اثر و وارث نگذاشتن و نیست بسبب بزرگ و شریف در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و آله اعظم  
 اولیای عندی ملعون من جعل له حظ من الصلوٰه احسن عبادۃ ربه و اطاعته فی السر کان فی الناس  
 لا یشاء الیه بکلام صام و کان رزقه کفایا فصرطه ذلك شرفه بیده فقال عجلت منیته قلت بیا کیه  
 قل غماته - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه - بارها شرف زیارت جیب خدا صلی الله علیه و سلم  
 در ایام اجم و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه آخر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 حاصل شد فریل سوار بودند و فرمودند بیا نیکه ما و شما نشانهای خود را با هم چسبانیم بعینین خود  
 هیچ خطائی آید یکبار بحال جهان آرای ستم کائنات علیه افضل الصلوٰه و التحیات شرف شد مگو یا کرسنا  
 آنحضرت برابر در آن کشیدیم و در حق نفس مبارک بن میرسد درین نشان نشسته شدم و پیرا و گان سهرندی  
 در آنجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر آوردن آب نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنهای را دهنی من  
 فرمودند اما مثال مرا می نمایند پس غریزای انا ما آب آورد و من سیر خود عرض کردم یا رسول الله آنحضرت  
 در حق مجدد الف ثانی چه میفرمایند و من در مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله  
 کتبوات ایشان نظر مبارک گذشته است فرمودند اگر خبری یادست نخواهید بده این عبارت بعضی کتب  
 ایشان انه قال داء الوداء و داء الوله خواندم بسیار پس نمودند و خطا فرمودند - فرمودند باز بخوانید  
 باز این عبارت عرض نمودم ریا دهن تر تحسین نمود و با جمالت امتداد کشید و وقت صبح یکی از عزیزان بپا آمد گفت  
 من شب خوابی دیده ام که ستار و یای غنی دیده اند آن و یاکه است تعمیر این دیشب گفته ام بسیار تعجب شد  
 آنحضرت مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من خود را سر پا نور و حضور در ایام دار کیفیت های این شب  
 که بهتر از امر بدی است ناچند روز هیچ عطش داشت تا بنو - در ساعتی دیدم که در صحرائی وسیع چپو تره است کمان  
 و او بسیار در آنجا حلقه مراقه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجہ نقشبند و زانو حضرت جنید قدس الله

اسرار باطنی داشته اند تا آراستن آراستار و کیفیات حالات فایز بر سید الطائفة ظاهر است که پس  
 از آنجا بر فراموشی غفتم بجا برود کسی گفت با استقبال امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر  
 تشریف فرما شد شخصی بسم پوش مرو یا بر بند زد و لب و لب و همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش  
 دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند غفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین ابولیس قرنی است آنجا حجه مصفا  
 در سال فزاینده ظاهر است بر عجز زبان در آمد غفتم بجا فرستند کسی گفت امر و زور حسن حضرت خوش خلق است  
 بتقریب توس تشریف بردند و عقیده قانونیستی بر نسبت باطن ظهور می یابد و سالک بوصف بخودی و  
 استعراق موصوف دیگر و خود را در واقعات مرده می بیند و نیایان شیعی را در حال غیبت و یا  
 که فقیر انشای قلبی نهجیات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست او قطع علائق و زوال بود از دل گشت  
 در دفعی سیسم که سر من از تن جدا شد اما کلمه صبر بر زبان جاریست نیز دیدم گویا من مرده ام تجنیز و تکفین  
 من بنمای پس جنازه برداشته بطرف مرا حضرت خواجہ قطب الدین جمعه الدعلویه برای دفن برده و روح من  
 همراه اشائست تا آنجا جبار را در قبر بر نهاد و قبر را بجا کانیان شتند و من بر سر دیواری نشستم ام نمک و  
 کیه وضعیکه در حدیث ثبات است آمده و نالای بر زمین ده درون قبر می آمدند و جان مرا با انش علقه  
 پیدا شد جواب سوال کرده فرستند و من در قبر آرام تمام بخواب غفتم و نیز دیدم که من از جهان در گذر شدم  
 مردم تجنیز و تکفین بخود بند که جنازه را بردارند اما گمان جنازه در دیوار و از نموده روان شد و مردم در قفا  
 جنازه نبردند و روح من ایستاد در نوبت باعی خود بیا د آمد و با منظر تشویش چشم و گوش نشو  
 می باید خوش و خردی تشویش می که یای خود روی تا سرگور ای جوهر پاک بار و دوشی تشویش  
 از و محبت که فقیر را بجا امیر المومنین حضرت ابوالکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است سر فشانی  
 شده تشویش یابیدان اگر مقتضای بشریت غشایه بر نسبت باطنی عایص میشود و خود بخود رجوع با تعجب  
 پیدا گشته با تعانات ایشان رفع که درت میشود و کیا قصیده در مع ایشان گفته و دم غایت بسیار بجا  
 فقیر مرده از رونق تواضع فرود آمده و نالای اینهمه مستحشیش شدم

ست امیر المومنین حضرت







و طبیعت با تعارض اشتغال و غلبه این طریق بر کیفیت که در آنجا سماع را با همیت با و با بهره و غیره کار هر چه  
اصدا و خود گوییم عقیدت و محبت بقصدای حکمت بالغه حجاب بایست سجانه گفت در صورت  
ناچار نیست مرا از سوال تنگنا نه از غضب بدینجا استم که پیش گرفته سگی ز غم بخت نه ب شد شبی حضرت  
شیخ سیف الدین سپ حضرت سید حمزه اسد علیهم برای تجد بر خاستند و از بی لوتش میان سید تقی با میخورد  
افتاد و ضرری بدست مبارک ایشان آمد و دست و دزد و ده ما بید و میگو بد و دیشاند که بر تسماع  
صبری نماید - زرنگی از نظریه در راهی میرفت که از سماع بگوشتش سید تاب نیاورده پس دستش شور  
خط می نمود و دست گرمی کا نه سه استیفات گفت سماع ملک مستان سبب جرم گردید - و تقاه  
حضرت شیخ سیف الدین بر حضرت سید حمزه اسد علیهم راه رو به جاده کرد و درین محبت اسعاد جمع می نمود  
و موافق فرمایش معلمها بخت می شد و او وجودات همه سالان بجم مندر میرسد - و در این نظریه بر محبت  
توجه شد دست کی از ارباب این نظریه خواست که تقلید نماید بر سر فرمود و حصول میوس طریق حاجت  
همال نیست که در رگان مانای کار رود و اقام و قوف قلبی و صحت مرشد داده - مقرر هر دو محاد است قسم  
حرق عادات تصرفات حاصل و اقام و در و توجالی است دست کثرت - و در یکا عو مضایق  
نظر هر دو خرق عادات بود و خواص معنی آگاه در امد تصفیه می بست مع امدات رقت محمد صلی  
بر حضرت حافظ سعد اسد علیهم مدین علی از اولاد مجاهد حضرت عت اشیم رضی الله تعالی عنه مرشد  
دی ارجم صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود و خطبه ایشان بری است صاحبان ایشان ازین بی ارنی - و در  
محدثان این ان التمس المسامح نمود و با بصرف محبت ایشان طریق تقشید یا ریتال گرفت و دست  
نک سدا قریبای او را رجوع باین طریق مایسند و نقد طریق آری برام و در گذشت طریق دیگر  
اعتیار کرد و گفت صدق در دست و چستی هر یکا مقصود یا مصلحت است تا قبح جاره حضرت مجاهد  
رحمة الله علیه سهر برده و می کرد در راه وقت و احوال و احوال ایشان سمع است -  
یکبار بی بی ادب محبت حضرت شیخ محمد الاحد حمزه اسد علیهم را گفت ایشان صبر کردند - معنوی  
که عبت آبی در صد و مقام او حرکت می آید بی را در صد و کلاس دست سخی - و



از محبت تمام مشیرین شود از محبت سرکه داخل می شود از محبت حسار باطل می شود  
ایشان بجناب پیرو خود نوشته اند که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غایت موجب انفعال میشود  
در جواب برنگاشته اند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است مستحب بحالات الهیه که در اهل زمانه نیست  
چون دیده عقل آدم احوال معبود تو پیر است اول وقت انتقال نواب کرم جان  
بزرگ کلاه حضرت خواجہ احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بود غریب در ایام چشم کشادند که بزرگ کلاه  
من بیارید و سید مس بر گاه آلهی انان ایشان است - در آنوقت قیامی نقشند و آنوار است احمدیه در جنت  
و در کیفیات نیز تفاوتهاست اما تائیکه سبب محال تنفیذ خود دارد پیران پیر که طایفه می شود که این سبب  
ابدان معینی قوی متحقق است - روزی حضرت شیخ زیارت مزار حضرت سید نواب کرم جان که در کجا بود  
رحمة الله علیهم فرستند بعد توحید هر دو مزار فرمودند نسبت بر دو بزرگ کی است مانند فقر و در عمارت  
سید و نورانیت لعل است یا تمام دارد - آنحضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی  
طریقه قادری اخذ کرد و دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان سرودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم  
تشریف آورده صورت شمالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجہ نقشبند شریف فراموش شده صورت  
شمالی متعلق خود را با خود بردند رحمۃ الله علیهم - در توسل بجناب الهی هر یکی از مسلک طریقه جلالتین است که بر تبت  
قرب نارسیدند مستعید اگر فیصل حاصل خود بری سعادت و یکی از ایشان گردید اتفاقات عجیب و تعجبناک  
متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد بآنجایی که اهل طریقه ملاقات نشده که توحید مبارک آنحضرت بجانش  
مبدول نیست همچنین حمایت حضرت نقشبند بحال مستقلان خود مصروف است مظلان در صحرایا وقت خواب سبب  
و اسپان خود حکایت حضرت حواصی می سیارند و مائیدات را غیب همراه ایشان میشود در نیاب حکایات  
بسیار است تحریر آن طالانت میرساند - سلطان المشائخ نظام الدین اولیا رحمۃ الله علیه بحال ائران مزار خود  
حمایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ حلالانی قبی القادسی تمامی نماینده حضرت حواصی قطب الدین ادریس و تان  
استعراق سارست حضرت حواصی الدین را هیچ اتفاقات ماسوا نیست رحمۃ الله علیهم عرض قوف نیست  
کا بر مزار است که ران اقریر آن الاست بلکه در مقابل بنسبتنای بطبی اس عیران قدما می صوفیه عظیمی است

که امر دم را از این راه بهره نیست - هرگز از امام بهر الدین محمد اسد علیه در پانی پت مرا قبله نمودیم چندانکه غرور و تو  
 کریم اثری نیست ظاهر شد جدا از استاد بسیار و نقاشی است آن در غایت لطافت ظاهر گشت سگ  
 سده که سگ ایشان طریقه مسوده صوفیه نیست در راه خدا شهادت میدهد و نقاد مراتب قریب بطریق اصطلا  
 فائز زوید همچنین است احوال شهیدان که در راه حق و نقاشی جان میدادند و نقاشی عبادات غایات الهی شایسته  
 مقامات قرب مآثر گردیدند حجت تادولی المدح است محمد اسد علیه طریقه صوفیه بیان نموده اند و در تحقیق  
 سراسر معنی غوامض علوم طریقه دارنده باین همه علوم و کمالات انطیای ربانی اندر منسل ایشان در تحقیق  
 که صحت معلوم حاضر مفسر علم نوبیان کرده اند چنانکه سگ شده باشند و لایای حدیث را می شناسیم  
 آثار دینی و تفسیر و مائیدیه های الهی نیست - با قطب لشکر نادیده اوقات شده بود و در یک ساله هرگاه  
 - چنانکه میسر بود و عقود پاسی از درگاهند را بهر قاضی آنجا سنجیده و در ده گلف - قاضی استعفی بود  
 میرا بهر - و حیث است اتم من میشود - یلیا سلی - ز روزی کل و خضر قیصری در کار بود و در نیم شب او  
 در قفسه رفته و بلبس محترمه که به تنبصره بر رویه زای صرف سائین صورت شش پیر سر و مید شد آل  
 همه مرقه بردست داشتند - هر چند بدست مرد در دست گفت من آمم که بوسط من ارجاع محفوظانده ایگفت  
 ردیکس با هم هر دو نیست که نیست ساجی و فال بخیر و دام تو بهر بدافض و محبت مشایخ ارام رفته  
 بیچوب است و در دست جامع کیفیات است - منضم طارک را در تلوات و تسبیح و ورد و انظار  
 جمیع همس من است - باحوال من و است - باشد در حال میشود اگر ادب آن کما حق کما آوده  
 در وقت قرآن مجید و حب صمدی هم در بعضی قسمی است ترساج حروف و تقصیر صوت خود می مایند و در هر  
 سوره و در وقت قرآن مجید مراه میشود و قناده است میبهد در در مصالح المارک ترنایاست باطنی  
 میروقیه شود و بیاد صبره است در است لار و در حروف و در من نیست حمد مایه و تا صهای من  
 و حق سوم است در دینی ز - کاین - در صورت هر دی - در بر یکسید تها را اهل صیام را  
 است - صحت حق صوم - حرم و در آنجا صد نقصد حتمه مدعیه بعد هر ص و زه و نکستند  
 است - تیت جان شسته عن شش و صوم و مد میبهد - و - او در رکاتین مایه صبر

صفت شاه علی الهی

از غرض شبان ظهوری نماید گویا لاله سیوس این شهر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن  
 لاله جز تا بان گردیده و آنرا آن ماه تبرک جهان را منور گردانیده از شب غره آن شهر بخان دریافت میشود  
 که آفتاب فیصل الهی از جناب سحاب درخشان گشت - شب قدر بر زمین بلیت در شبهای او تبار می شود و چشم  
 معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب بعمولست برکات بسیار در یافت  
 میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمعیت حضور این ایام ذخیره تمام سال میشود از هر جهت است که اگر در  
 قصوری و فتوری او یافته در تمام سال اثر آن بیند - بنده ششیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف است  
 میگردد که اگر این ماه بجنب طاعت میزرد در سائر سال توفیق یک جمعیت محفوظ میدارد و حصه شش خجسته  
 علیه در هر سال احتکاف و حشره اخره ماه رمضان میسر نموده و کسانی که مقامات اجازت طریقه میسریند درین  
 ایام بطبی خرقه ترک نماز را منتهی می نموده و تا یکدیگر زند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه الهیه حاضر  
 شوند تا از ترقیات صبی هر یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از رکات مسامحیت بای خیزین  
 کثیره الاوار و پرا زلعان گردیده - افسوس که تمام سال جز رمضان نده رجه در صوم بر وفقیکه باشد  
 صاع حاصل است - رکات این عده انا حوی به خالی میسبب کیفیت صیام رمضان تریب نما و حضرت شیخ  
 ارشاد میفرمودند که معلومات و وصایای شما صحیح است سر مطلق - ارو کشف و عدان فقیر چون بار خود  
 همیشه مطابق می افتا مگر یکبار ز فقیر صحتی مانع شده حضرت شیخ در حق بر می فرموده است تمام اوقات و سیر  
 مدخلات آن عرض نموده و در دیدن ملاحظه است آنچه نفیسم است اما بعد بعد در حال مدینه است  
 نموده و فرموده که دیدن صحیح و دماحقا کردیم فقیر در حق شهادت مقامات بسیار تا بنمایند و الا خواندند و  
 سالک عیان می بیند باز مسوق الهام میشود با بهتسار سیرت و اتمیکند گردین صاع - بهر موقت  
 زدید و حالات کیفیت در باطن آمده و در دهر شارات آن مقام میگویم که تمام انعام منستی میرسد  
 هر صوفی که است بهر شایسته می رسد حاصل شده مساوات لازم آید اگر در کرد و در بهر است  
 کسی در صوفی خاص است بهر شایسته و زوایا آفتم شتوت خوانی گرفت استغفار و توبه  
 لطف و سوا و اوقات و بیانات است تا در این صوم نموده و با خود است تمام اوقات و در است

عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مدار فیاض تجلی نیست تصور در سبب سالک است یکی از اجزای  
 الهی در باره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر را در نیوقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الام  
 اولیک سالکان از غایت این نظر فقیر از بزرگان این خاندان که در نیوقت رشاد طالبان بنیاد انوار بخشیدند  
 قلوب عزیزان یا در ترازویشان می شاسم که درجه باب خطوی نماید تا فقیر هم مقدور ما و اندامیم توسل جناب پیران  
 کبار سبب احوال می نهیم و بنایت الهی اینها را متفاح حاصل میشود و یکبارگی زاده را حلیه بفرستیم الله تعالی در  
 منزل از دست بگذاختن سالان ضروری میبایست نمود و نگهاس در راه بارانی شدید نازل شد و ما سر و بود و رفقا  
 کشند و دامو و م آبی باران گرد برگرد ما با دو با اینقان خشک بنزل سیم آنچنان اقع شد در احوال حال  
 مردم را که طریقه ازین گرفته بودند از اطهار نام خود مع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نیاگر گرفت و زری حضرت  
 سعادت رحمة الله علیه از محمد فرج رسیدند که شاطر فقیر از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که در روی  
 آنحضرت نام فقیر میگردم اینی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که شایع طریقه حضرت ابا بکر صدیق عنوان الله  
 علیه و روی گشت در دوسه روز بلاک شد و مزاج فقیر را گشت غصه بنهایت شد و غمی شایه پایت ایشان  
 نیست ما اندام و مودت الله تعالی تیغ غصه با زنده فرمود و اما در غصه چنانچه باید رفتست مغضوب الیه  
 الله بدامه سد و سنت باطنش تبا و مشبه و حجر و جفت شدی مثل تهاب ناقب و مقام خود در روی آید و ماند  
 رعایای صحت سبب و صبی عهده ماند و بایستی حق سیر و در هر چند طریق اجابت دعوت در طرق سوزست  
 میکرد و این جزو رسد و مانیات خداوند است از سد مانیات آن اولست زیرا که باران آمد و مبتدا حق تعالی  
 رسالت در قماری بسیار رسد و عقید در مصلیای چه رسد تکلف رسودی قرص کشیده صیافت میکند پس  
 است و عت صیافت منظور محوم وجهه مشیره تمامی بصورت صیافت راه بحر و نور فرست دریافت ترک آن  
 موده و مالموس لایلاج و محض حیره من حدت صحیح است فقر و قبول ما در نزد کثیره است اول آن  
 اسرار از ان و نجیب است دوم آنکه یاد آن کمال سبب چندان خلط دارد و سوم آنکه  
 در صیغ عونی است چهارم آنکه حره و زلال سد پیچم آنکه در غصه بسیار دارد  
 است ششم آنکه در صیغ موصی است و درده باشد و بطوریکه صمیمیت آنکه اگر حضرت این سبب

قبول آنکه سر مودار مسمون مرهون خواهند نمود کس نه بخور نیار قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی  
ما را فراموشی عطا فرموده است که اگر نور آن اینها را قانی خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده قبول  
نیکو و تغییر حق و معید را از جبین مردم می شناسیم و مرتبه ابدال از غیبه ابدال با آنکه مستور بحال  
میباشند انقیاد یکم فقیر زیاران خود را امید می شود که از دو چیز یکی را خلط با دنیا داران دوم  
سودا و اعتقاد بایران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت  
دنیا بنوعی است سخاوت در فقیه در عرصه ظهور آورد و گاهی نظر رحمت بر وی کرده اگر سکر  
بقدر ارپشته و نصیب کفایر سبب که تمام و کمال حصه مسلمانان خوان نمایند تا بعد از آنکه بیاورند  
این وقت با فقر سری ندارد و اما ایشان را حال میانند و سرای وقت بماند حضرت خواص  
ما ششمی در مقام حضرت محمد رضی الله تعالی عنه میماند که در سری بنده و خدمت خواص  
حسام الدین محمد که از خلفای حضرت حو حوائی باشد اند حاضر بود یکی از حاضرین تکه نسی و امای  
روگزار آقا رود که با فقر سری ندارند و در مرتبه این طایفه کفائی آرید که امرای سابق کما و ذمه  
حضرت حواجر فرمودند که ای را در این احوال که ای ای دین حق فقرای این حدیر که فقر  
زمانه پیش از آنقدر در دنیا و ابلان اجتناب بود که سرچاپه یا پیش از آن رتبه میکنند و اینست  
از صحت آنها اخراج می نمود و در امرای انبوت مالک ایشان خندان که اگر ما و اندکی از ایشان  
التماس نمایند و راه محالطت مودت کسایند با چارین در و شاد در و وضع فقر و از دانی  
فقر تمام روی و پس کرم آبی ماسع حارس حافظ است حاکمه به حمد صلی الله علیه و سلم  
قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنکه سر نهاده و حضرت صدیق سر نهاده  
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت محمد و جای که قدم گذاشته  
فقیر در آنجا سر نهاده و بعضی در صلاد در منطقه تصرف کرده و گرد و دوی می اند و وقت توجه  
نویز حرکت بن میکند و هم بشمار نفس توجه میدهند پس هم بعضی که بر این صفت خود کرده و حرکت  
ثروت و طلب سوجا الیه بقوت و سرعت میرسد و در تمام ریاست و سوت در و

میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعدا و طلب معلوم میگردد و آنچه تغییر از بعضی ذواق و مواجید خود  
اطهار میکند محمول بر دعوی نکال و ترک نفس نیاید کرد بلکه تجدید نعمت امر است که بآن ماموریم  
و اما بسمه ربانک حدث اگر نعمتی را از نعمهای الهی که بچوونی نازل میشود انحاء نماید حق است که آن  
تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است و وقت بیان خود را تصحیل القامت نمیتواند گفت و  
اگر گوید دروغ گفته باشد

### نصائح و وصایا

طریق و ریح و تقوی پیش گیر تا بعت مصطفی بجان بنید صلی الله علیه و سلم احوال خود بر کتابت و  
عرض نما اگر موافق است شایان است حول کار و اگر مخالفت مرد و پندار بالترام عقیده و اهل سنت  
جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز و در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر  
میتوانی و الا کما بی عمل آتا از نور آن محروم نمائی عمل نیست تبع حبیب خدا بخصوصای موعود  
کن و آن از اغراض هر دو جهان بیدار کن عملت چیست که آراء در معرض بیج آردی است  
زیست که آنرا بخود منسوب پذیرای بالترام غلات صغالی و فت بدست آرد که سرمایه درویشی  
صغاست را سباب نیانجیم گیری مختصر سبب خطام و نیوی را روز صاب در قضاوت و رعایت  
و در روی خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا امیدوار در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بهر که دوستی  
دوستان حمد است موجب قرب خدا در حضور سبب التفات بغیر شما و در صحبت او بر او اطاعت  
آنموس است اوقات بصورت و توکل بر سر کن آندیده التجا بعیرا سر بر کن کار خود را بخدا سپار  
و موت یحیی و صدق و صدا در سرمایه خوت اکار در دل تو اگر تردید است علت میاید که در  
وقت بعین خود می آید آنرا نه سه عین استوست فراموش است سبب سبب ملت نیاست علیه  
اسم و وجه معین که در آن ابراهیم و نبو و منافی توکل و سبیل رساند نبود و اسباب الهی  
فراع نام جمعیت و حرست دلی و راسته در انتظار مقصود و ناظر تمام جمعیت تفرقه بل شود



بود و توجه و کسوفی غلط غلط شود و قناعت پیشه گیر حرص و طمع از دل بگیرد از یار و اغیار ناسپید باشد بود و  
 طوبی و شایان یکی شناسد و در یکپس چشم قناعت منکر و خود را از همه کمتر و قاصر شمرد در طلب مولی کبر از  
 سر نه غرور و راکت بر و نه اندر نجا گفتد اندر ویشی نیست که آنچه در سر داری بنی و از آنچه بر سر است  
 برنجی از اندیشه می دست در بری بر طاعت و عبادت خود مناز و دیده تصور نیستی را سرای خود ساز  
 مخالفت نفس چند آنکه بود زیاست اما نه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق و طاعت نیفزاید گاهی با او  
 نواست باید بود که رضای نفس مومن موجب ثواب میگردد و یکبار نفس فقیر متشنج گردد و آرزو کرد و در  
 مرا بخین طعام بخور اندر مقصود میگردد بر آید تا قناعت و در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد که  
 تشنگی گشته التماس طعامی ننوختن و در آنوقت اضرب و با فقر آن طعام همانو هتده مشکل است  
 که بناخن هیچ ندید و انبیشد این عمل گشت طعام اگر نیست ادای شکر بفره ساز چنانچه  
 که در صورت عجزگی شکر از ته دل می آید طعام لذیذ را با نیرش کس پیغمبره ساختن نعمت الهی را  
 بنجا که در افتن است پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر غمی نبود بود  
 باز میخوردند و نفوس مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که طعمی را شکر انگارند و گویند الصبح  
 المرادة بلا حسیة الوحیة شکر که حص ربان بود و سعه صبر است که طعمی آن معان بود و زیارت فرات  
 اولیا و دیروزه فیض جمیع کن در واح طلبه سنج اگر ارام را با تخاف ثواب تحفه فاتحه در و در جناب الهی و سید  
 ساز که عبادت ظاهر و باطن از یعنی جمیلت اما متدیا را بنیغیر تصفیة قلبی است و را و بیا حصول فیض  
 تسخیر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه  
 از مجاورت قبور الوصیة بر رسوم متعارف از عرس چراغان مقدس ما ش که انیمنی مستلزم سوانح  
 فروتنی و عدم حظ مراتب از دهم مردم میگردد و در تقدیمه بار باب احتیاج دادن بر عسرت ثواب  
 در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی طهارت یاری و بر ملاست عیض اهل سنت  
 از طاعت هوا و دعت مد آوی و همیشه احوال خود را بر کتاب سنت عوض نما اگر قبول افتد قبول اگر رد شد  
 مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گردد و ممالکن بر موطبت عمل آن کوشتن را بر قدر که توانی بر آن عمل نما



مخالفت نفس چند که تواند کند زیادت **فروغ** نفس از در باستان این کی مرد و هست چه از غم بی کسی فشرسته است  
 لیکر آنکه مخالفت بجانت با او نباید کرد که تنگ آید و مات تحمل بر گران غم و فاقه نیارد و ابریطاقی راه  
 ضحیرت پیش گرفته شونی و سرکشی آغاز نماید و اگر یک تصدق پالذ است باز دارد باید که گاه بیکاه و با او سازد  
 و آزار و برساند که از نفس نیست خدمت ساجد دارد و چاک در خدمت ندهد مومن هر چه طلبد همانوقت و را  
 به هر یک به بطور هر چه او تمای آن کند دل او را و عده و دگر بار با مدفو المطلب الا نود عده و دگر آید  
 بنهاد اگر بار متقاضی شود و بختین او را در دست و لعل دارد تا آنکه بدینچ از او اوشش کند چون آنکه هرگز از او  
 باز نمی آید و تحمل در اوقات می اندازد کیاشکم سیر هر چه خواهد و را بد و بشیر طیکه شروع و مباح باشد با باز آرد  
 آن کند نفس فقیر یک صورت ثنائی خود گرفته و پیش تغییر حاضر شد و نمایی شبیه برنج خود و گفت هر که انوقت  
 مرا بر شکم را در سر حاشی که دارد و اگر دو فقیر چون این قصه از عزیز لقمه آن عیر سیار تا نصف مود و گفت  
 اگر بار این معامله رو و دگر آگاه فرمایند که خدمت و بجای آنم فقیر گفت چه مصافقه بعد از دست با بیچان تغافل  
 شد چون آن عزیز را اطلاع کرد مرد و دستیر و برنج میا کرد پیش می آورد و آرا بگو رانید از حیدر روز  
 آن عزیز گفت رمل حاجتی در دلم اشتهم حاصل نیستند از یکس این عمل خصمه و تعالی حاجت و اگر در قطع هم ببرد  
 از رای پنجین سکر از مصباح گوید اگر با مردمان مصافقه دارد بلکه حس میاید کیسایک طعام با غره و ولدیرا  
 از صواب به بد بکنند عجب میاید زیرا که طعام بخیر و تکرار دل داغها بدشد و نظایر زبان که صورت سکر است  
 و حقیقت آن لکه و حقیقت آن شکر از اشعاب صبر است که معنی آن حبس العین است پس این معنی مستلزم خلاف شکر  
 و معانی ابداع است سن که رای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست حق طبعی تجلی خاص آن طعام علاوه  
 حق سنی تعالی را بر دقایق کمر و غریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبس  
 بر دقایق ... مگر بر دگر که آن امر و درست نیز ارات مرارات ستر که ماید رفت و بوسیله روان  
 پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باطلعید و فاخته نیز بار و اح اینان هر روز را بد خواند که  
 موجب رکات بسیارست و فتوحات بیشمار و قید بیان طریقت را صحبت شیخ سفیدست سزاوار  
 زمارات مجور و محاورت مراری بینی که مردم بزبات مرار رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود

و مبادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت بچنان بے بهره و بی نصیب انکالات  
باطنی آنحضرت بازمی آیند فرود خرمینی اگر کبر و رو و چون بیاید بنود خراب باشد مگر هر کس طیفه  
روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تمام دارد و پس از زیارت مضائقه ندارد بلکه  
سودمند خواهد بود و قضا و زیراکه از جهت مناسبت همی اقتباس از احوال برکات اهل هزار بلا و آمله  
خواهد نمود و چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت  
خواجه ملا والدین غجدانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند از قدس سره  
ملاقات و اختلاط داشتم روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ ایاد کردند  
و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگر در مرتبه مردم فانی نباشند و فرمودند  
که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اگر برگفته اند که گریه زنده به از شیر مرده **قطع**  
نام کے زیارت مقابر عمرے گزاری ای ضرر یک گریه زنده پیش عارف  
بستر زبیر شیر مرده حضرت خواجه ملا الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ  
میفرمودند که بنادر حق تعالی بودن حق و اولیست از بهادرت خلق او غرور و جل و این بیت به  
زبان مبارک بسیار گذشتی بیت تو تالی گور مردان را پرستی بگردار مردان گرد و رستی  
مقصود زیارت شایدا که بر دین رضوان الله علیهم آجین می باید که توجع بحق سبحانه باشد  
و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجع بحق گردد و چنانچه در حال تواضع با خلق باشد  
که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود و تحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندیده  
است که مرضدای را غرور و جل باشد با نیغی که آنرا مظهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت  
است نه تواضع انتهی - برسمیات عرفی از عرس غیره مقصد نباید که در از کتاب آن شاعت  
بسیار است مگر از خلاف حضرت این طریق که از قید رسمیات حاجت و دم استلزام  
سوال جنیم و فروش میره سوم زوم اسراف و اخراجات و چنانچه چهارم تفضیل اوقات  
و محضت آن مضر است پنجم نکات مود از شیب خوان مجاس قصود در تمام خط مراتب

از کثرت و اثر و عام ششم در استمرار این سمیات گاه از کتاب استقرض زرسو میشود  
 که آن در شریعت حرامست زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقره عواره برنج ساوی نه  
 و ترک عادت و رسوم عرس بر ایشان مستحضر و دشوارست بنا بر اضطرار محتاج بقرض شد  
 رسم جامی آرند چنانچه نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طيب لا يقبل الا طيب  
 و نیز در حدیث آمده صدق که در راه خدا تعالی داده بهتر و اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد  
 بعد از آن دست آن سبکترین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب  
 آن بآن بزرگ برسد از اینجاست که معمول حضرت شیخ در عرس مستأج رضی الله تعالی عنهم  
 چنین بود که هر روز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از  
 یاران سر که در خدمت تشریف حاضر میشد میفرمودند که امروز زمین جاپیزی تناول نمایند زرقند  
 اگر چه قلیل باشد در نیازانفع است براتب از طیلان که علاج کثیره بآن سرانجام میشود و اقسام  
 خدمات خدمت بدنی اسبج است نفع و اسبق است بوصول احت بل قای حزب الحبر  
 بر و میخوانند باشند و سوره لایلاف کیصد و یکبار یا یازده بار در و اول آخر پنج بار بعد نماز  
 فجر برای دفع شر محرب است و ختم حضرت حواجم و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یا یار  
 جمع آیند بعد از صلح بر آن مواظبت نمایند که از محمولات شایع است و فائده بسیار و برکت بسیار  
 دارد و مدارکا طریق این حضرات استقامت است که فوق کرامت است و برای اهل تنقاس  
 فیض نازل میشود و مطهره مبدائی تجلی گرد و کوه طور میگرد و کشف را درین راه باریست و  
 کرامت را اعتبار از وجه و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان شریقی ندارد و خلافت این  
 خانواده موقوف بر تشرع و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به عیت و رسوم و در جبهت حبیبیت  
 بطن ایشان از ذواق و مواجید متعارف را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال  
 عرفی را قدر و مقداری زار نیجاست که حضرت محمد صلی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان  
 طرق صوفیه اختیار کردن طریق مالیه نقشبندیه اولی و انبست چه این بر گوهران التسم

متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند و اگر دولت متابعت دارند و از احوال  
 در روشنی سپید ندارند و رسد نماند و اگر با وجود احوال و متابعت فتور دانند آن احوال نیستند  
 از نجاست که سلع و قرض تجویز کرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر  
 را بدعت دانسته منع فرموده اند و فرمایند که مترتب شود اتفاقات بآن نموده روزی مجلس طعام  
 حضرت ایشان یعنی حضرت خواجہ باقی با صد تقدیس سر نهاده بود و شیخ کمال که از مخلصان حضرت  
 خواجہ بود در وقت افتتاح طعام از حضور ایشان سه اسد بلند گفت ایشان را ناخوش است  
 که به خرج میخ فرمودند که او را صبح گفتند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت  
 تاج خود ششیدیم که حضرت خواجہ نقشبندی علی بن ابی طالب جمع کرده بیافا و حضرت سیر کلاان سه دهنه  
 تا ایشان را در دگر چرخ فرمایند تا حضرت سیر گفتند که اگر چه بدعت است کمیند ایشان را و جواب  
 فرمودند که کلمه اکابرین طریقه در معجزه این همه مباح است از سلع و قرض و تواجیه گوید احوال  
 و جب که بر اساس باب نامشروع مترتب میشوند نزد فقیر قبیل شد اجماع است از سید این  
 احوال از اذواق دست میدهد و شرف توحید و کاشفه و معاصی که در مریای صورت عالم ظهور می آید  
 صدای یونان و برآمدند و جمعی شریکید حاکم است صدق موافقت سوم ترجمه است به بنای این  
 محمد و ششید حضرت شیخ سیف الدین حداد سه دهنه شریک است برای توحید و ضو سیکر و دهنه  
 رذوق و جود وسیع که درن جوار شیده است حوری آید یکبار بر زمین افتاد و در ضرب شد  
 بر دست بر رگ نمان رسد چون بوقت صبح با فاقه آمدند مردم بیاد و توحید آوردند  
 و بودند که با سماع را میدردمیدند حال آنکه سماع یکبارگی تمام بآن نوبت سیده بود که  
 حضرت ششید جمیع منقطع کرد و در غم و حزن افتاد و عصری بر و از آید آنکه مکرر تسمیع  
 شد و بطور زنگی سبزی بر زینل نصاب باید کرد که ما زبدر دانستیم یا ایشان سخن معذرت  
 که در درونی حاضرند و نگارند و ظاهر همچون خاکستر سکون در علم لیکر آتش شده بطن با از سوز  
 و دهنه ششید زن است **ع** حداد در میان دهنه کس کس رفتن رفتن در حق و حقیر است



در حق خود تصور نباید نمود از مواخذه فوت حق خدایش ترسان لرزان باید بود خود را از قید هستی  
خود پرستی خلاص باید کرد و قطع خست کردن همان خست ز جهان بیستن است و در بسکای غفل  
وضع جابم کرده است و اینقدر با غافل از اندیشه روز حساب و رحمت بجد و لطف بیجا بم  
کرده است و رستن از قید بودی مظهر حق بیستن است و قطره بودم بحر یک گشت شرابم کرده  
فرو نظر بلندی گر جهان منزل است و بگذر تو ز خود و در پس این پرده مقام است قمت

## وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة فقیر جا نمان محمدی مجددی در حالتی که اقرا میفرماید شرح صحیح و معتبر است وصیتی چند  
با حباب که اندک طریقه از فقیر کرده میکنم که در تبهیز جنازه و دفن فقیر و قیقه دست فرد گذارند و  
بعد از آن دکافی بر فراز من بپسندند که در حین حیات هم ازین عادت برگنار بودم و نام خدا به بندگی  
صدای تعجب می نمودم و اگر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامع کافست که تا دم اخیر در اتباع سنت  
بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و تسبیح واجب التبع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را  
ندانند و رسوم و عادات درویشان متعارف و از احتیاط و نیا داران و اجتناب است از  
بشد و از شمس و دینی خود را معذورند از الله تعالی





# فصل سوم

در کاتب قاضی شاد الله پانی پتی حرمة علیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول مولوی حضرت شاه غلام علی صاحب بیان است  
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهود و سئلہ جبر و قدور  
سائل ضروریہ شرعی و طریقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شي حالك الا وجهه والصلوة  
والسلام على محمد عبدا ورسوله بعد الحمد و صلوة فقير حقير محمد شاد الله بخدمت مولوی صاحب محترم  
مهرابان مولوی غلام علی جو سئلہ بہ التماس میکنم کہ فقیر درین ایام تمیزی در بلکہ سونی دارد و تدرہ جود کتابی  
برای بہتعال ہماہنداشت مشاعل طاعت مستوجب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذشتن  
خوب نبود و ہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب فتنہ ایدیں بقول حضرت مولانا  
رحمی قدس سرہ مصر علیہ السلام انسان میکنم بور بندہ ہم چہ بخاطر فائز گذشت کہ بتقلید ست سنیہ  
پیران عظام در بیان است بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهود و سئلہ جبر و قدور  
جبر و قدور مکتوبی بنویسد چون انتہی مقامات کجاست حضرت میفرماید اولیادام اسد مرکا تہ نوشتن و زیر  
کمران منہ سادس سوادوب ناماسب یا زیارن طریق آن ہم بہن میضیح دانستہ ناچا



[illegible]

بلکه سیان واجب بتیست معلوم الاغنیة بحول الحقیقة که مثل ار و پس تشبیه و تشبیل و چه گفته شود  
و لیکن مثله شیئی لانی الذات لانی الصفات لانی النسب لانی الاستقامات لانی شئی من الاشیاء  
چگونه با تو از مرغی نشانه که باغقا بود هم آشیانه نه عیاست نامی پیش مردم  
ز مرغ من بود آن نام هم و حق آنست که ممکن بر تقابله است بهت و جود خود که بقیت  
عبارتست از وجود زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان است متضمنی نیست از زمان ثانی که  
مقتضی باشد که اقتضای حقیقت با اختلاف از متخلف نشود و زمان معنی است موجودی که مقتضای  
حرکت علی سبب غیر حقیقت امکانی را مقتضی وجود نیست که مال آنکه این سبب باطل است که فک  
احادث زمانی است قال السد تعالی فقطضی سبع سموات فی یوم و من سائیکه فک استحرک سید  
ایک که سائیکه فک استحرک سید اندامها هم زمانه بیان کرده اند از صبح تا شام تفاوت می نمایند و ممکن  
از زمان ثانی هم وجود را اقتضای میکند چه اگر مقتضای وجود کند ممکن نباشد چه شود و قیاسیت  
الزمر آید و آنچه میگوید المثلش ما لوجب له وجود و آنکه میگوید المسک محسوط و وجود سابق و لاحق  
امرا و آنچه واجب بغیر است یعنی واجب است باقتضای علت خود باقتضای نفس خود که آن واجب است  
این ثابت شد که ممکن از وجود بقا محتاج است بصلی تعالی شأنه و تفسیر برکن از جهت دفعه وجود باشد  
ممکن موجود بود و مصدر را آثار باشد و چون فیضان متقطع شود هیچ اثری را ممکن بر صفحه و در کار نیافتد  
پس حال ممکنش حال مینی است که مقابله آفتاب و شمس شده و مقابله مقابله قیاسیت ساره باقی است  
و چون خبای یا ابری بمان آید و مقابله نماند از نور و روشنی بیچ اثر نماند و قیاسیت او وجود است  
جهان چون کالبد که کلبه از وی بر بر آید پس با یعنی ممکن باطل و جب سبب و یوید چه بچ آفتاب  
آید بر وی ازین است فعل آفتاب میگوید نه با یعنی که ممکن با واجب ممانت است و مستند پنجم  
اصل اهل کینچ است سبب مثلثی و شایستی است مکه با یعنی که چنانچه اصل را هیچ تخلف و تاصل نیست و جود  
او همان جود اصل است همچنان ممکن از جود میثاق وجود و صفت پس فی سبب است  
ممکن فی نسب تحقق ندارد و وجود و معنی مصدری که بر وی زبده فیض و نفس شده است و بهر میزان



در انجمن شدن و نه انجمن باشد همه اوست ثم باشد همه او تمام آن جمع عبارت از مرتبه  
تشریه است اگر کسی مرتبه تشریه را نفی کرده وجود را مانند کلی مطلقی منحصر درین کثرت از مدخل باشد و صوفیه  
شود و یک صحت افاقه که رسانیده اند بشهود وحدت حقیقی در کثرت هیچ حکم کرده همه از دست یگونی  
چون تعین نظر کرده میشود و همه نمیتند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه  
قوله علیه السلام ان اصدق القول قول اللبید الاکل شیء هالک الا وجهه باطل - دلیل است برین ما  
چرا که باک است باطل یعنی آنکه کان باک او سیکون باطل گفتن مجاز است و معنی حقیقی قباد است  
که باک است باطل فی الحال بل علی الدوام محمد و ما نسبت که ممکن با واجب گفته خواهد شد نزدیک  
صوفیه وجودیه و ثمودیه است با صفا و حی یعنی با بیان تمامه کلمات حی در حضرت علم بهما تفصل ظهور  
یافته اند مشهور گشته آنها صفات ائین ذات یگونی لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت  
محمد و الف تانی می باشد تعالی عنه - چون جذب بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس غنی علی العالمین  
در یافتن صفات ادر دوم نبه ویند معین ذات هم گفتند و بشیون اعتبارات تعبیر نمودند و زاید  
مر ذات هم گفتند خیر خیر معنی است جماعت شکر الله سبحانه و تعالی شانند و قباد در آیات  
و حدیث همین است ممکنات ابابهی که مراتبات و صفات نسبت کوره بدو مله نیافتند  
و لم یکن یزیدان و نه بر سره موسی و ظلال کردند و آن را دام اضافیه از معنی تعاضد صفات آتیه  
جست عظمتها که بنا بر نفی در حضرت علم ثبوت و تقریر یافته ممکنات ابابین مرتبه ظلال نسبت کوره ظاهر  
شد و تحقیق ممکنات نزد حضرت محمد و این اثره ظلال شهو گشته اند لاجرم اند سبب آنه تعالی  
و داء الوراثة و داء انوراء بزربان شریف ایشان گذشتند از کمال و ب تماشای از نسبت  
در میان کمن و وجب غیر از نسبت خالقیت مخلوقیت بزربان شان زرقه و از قول رسول صلی الله  
علیه و سلم ان الله سمع من الفحاح ما من نور و طمعت لم یکتشف لاحرق سبحان محمد ما اخی به  
بصره من حله استنباط این به سبب می توان شد سبب آن تقریر سابقه گر گشته که ممکن با واجب  
نسبی است که آن نسبت سبب است و ممکن معنی متعدی و جوده بیان نسبت و حی







امکان بیش از حاجاتی بخوبی معلوم نمیشود و همچنین قدرت و ارادت میان افعال اختیاریه  
عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الهی حل نشانه میشد از حجاب بخیلی مدک نمیکرد و  
و اینجا سلسله جبر و قدر را باید فصد پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت ارتعاش که  
برای ست مبنی است بر وجود قدرت بنده که حق تعالی و روی افزیده حجاب قدرت کامله  
خود ساخته است نه بر انتقام آن پس غیب جبر پیل شد و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجاب  
بجمله نیست نسبت قهریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب بنده که مستفاد قوله تعالی  
خلقتکم و ما تعلمون است ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب بجمعه مع الفعل ثابت  
سیکند و پیش از فعل نزدشان توهم قدرت است نه حقیقت قدرت -

سوال اینجا از قهریه سابق واضح شده است که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد و تمام  
دائرة هست پس مع الفعل قدرت حقیقی پیش از فعل قدرت و همی چه معنی دارد -

جواب بنا بر عالم بر دو قسم متین است لهذا از قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم و بهر  
غیر متین است لهذا از توهم قدرت گویند -

سوال مناط تکلیف با اتفاق علما توهم قدرت است نه حقیقت قدرت پس اگر در قدرت که  
مناط تکلیف واقع شده و هم غیر متین کائنات لاغوال معتبر باشد تکلیف مالا یطاق جایز باشد  
چرا که هم را اما تمتعات بهم جواب لا نکاح است در کمالات بطریق اولی و توهم قدرت جرح بیست الحرام  
و زیارت بیت المعمور که در آسمان منتهی است یکسان است فالافرق بینهما -

جواب اول آنکه تکلیف مالا یطاق جایز است اما فیصله واقع نیست که بیه و لا تخمد احد کلا  
ص ذلک لانه بر جواز عدم وقوع آن لالت دار و ثانیاً اگر مراز توهم قدرت که مناط  
تکلیف است آنست که نظیر جبری علوئاً قدرت متوهم بود و وقوع فعل قدرت و جزیاً  
عبد نظیر ظاهر حال تحمل باشد لذا بر جبری عاوج بیت الحرام مقدور بود و غیرین شد و زیارت  
بیت المعمور من نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور قسم خورد و تران بخندد حرام

نظر بر امکان حقیقی پس منعقد شود خلافاً صاحب نظر بر اشاع حادثی فی الفوقیانت کرد  
 و کفار را لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن بر اوجیل واجب گشت و تبرک آن کافر  
 شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدر نبود و اگر ایمان می آورد انقلاب علم مجمل لازم می آمد  
 پس ایمان آوردنش باین عتبار محال بود و الله اعلم سبحانه و ربك رب العزة عما يصفون  
 و سلام علی المرسلین الحمد لله رب العالمین سوال در آیه نور کمشکوة فیها  
 مصباح را عقیده ساخته اند لقواتی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمی سبح  
 له فیها بالعدو و الاصال رجال لا تملیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة  
 و ایتاء الزکوة یخافون یوما تنقلب فیها القلوب و الاصابا لیخبرهم الله حسن عملهم و  
 یزیدهم من فضله و الله یرزق من یشاء بحسب حاجته و نیز بعد از آن آیه فرموده  
 و الدین کفرتم اعمالهم کسراب نعینة محبة الظمآن ما داحتی اذا جاءه لم یجد شیئاً  
 و وحده الله عند فوفه حساب و الله سميع الحساب و کلماتی بحسب حاجته موح  
 من فوفه موح من فوفه سبحان ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یدیه لم  
 یرید یرید من لم یجعل الله له نوراً فانه من نور و چه تعلق این آیت با سبق چه باشد  
 جواب الله اعلم انچه بر فقیر ظاهر میشود آنست قوله تعالی فی بیوت اذن الله الح  
 قید کمشکوة یعنی مصباح نیست بلکه ظرف متعلق است بقوله تعالی لیجدی الله لموده من  
 لیشاء یعنی با وجود سرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن او تعالی وجود و ماسیات  
 و قیوم اشیا و ایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص است بهر که  
 دیده بصارت گراست فرماید و بدایتش خواهند و آن دایت منحصر است و اتباع حضرت  
 و التزام مساجد که بیوت واجب تعظیم و ساکن اهل الله اند لیسبح له فیها بالعدو و الاصال  
 الایه دلیل است بر نیکی عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام ذکر و گوی  
 شوند و حال لا تملیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام گاهی شانت و اینجا

اشارت است بآنکه تجانی عن اراغور و اجتناب از حصول مباحات مثل تجارت و مانند آن از  
 اوصاف حمیده است هر چند از تجانی از بیج و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست  
 که تجارت و بیج آنها را با دقت غافل نمیکند قوله تعالی لیمن ینعم الله احسن فاعملوا و عدوکم  
 بهشت است قوله تعالی و ینزلهم فی فضلہ اشارت است با معاطات حق بآوردن سخنان خود  
 قوله تعالی و الذین کفر و اعمالهم کسریب لیتعده الله بیان است این مدعا را که ریاض  
 کفار و اعمالشان شمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست و الذین کفروا الا ینزلهم الله لذنوب  
 و بیانش آنست که اعمالشان بر دو گونه است قسمی است که بظاهر در آن حسن معلوم میشود مثل  
 صدقات و صلوات و عاهد و کف نفس از این اخطای عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شمس  
 قبول اعمال است لکن حال انقیام اعمالشان مانند سیر است که از دو ریشه را سید و اگر کند که سیر آ  
 کند چون نزدیک بوی رسد بجز حسرت و اندوه فقر آید و قسمی ظاهر انقیاض است مثل بت پرستی  
 ظلم و مانند آن حال انقیام اعمالشان مانند حال ظلمات است ظلمت بجز ظلمت موهبی که آن در یاز  
 پوشیده است و ظلمت موهبی دیگر مالای موج اول و ظلمت اربابا همه ظلمات بعضی موهبی بعضی  
 اشارت بچهار در و ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر  
 عالم خلق است و بمصاحبت شان در لطایف عالم امر سرایت کرده این ظلمت منزه از ظلمت ریاست  
 دوم ظلمت کفر سوء ظلمت معاصی و قبیح اعمال این هر دو ظلمت از انحاء ظلمات اول است  
 چنانچه ملاحظ از دریا چپ و منظر موانع خارجی و مصائب بان بده که و آخرت و دریا آرزو  
 کنند و گویند یا البیت فی لعمری الله فلا یحیی یا البیت می بیدار چون انچه فی نفس

القرین این بشایه ابر است که بالای آن سایه کرده و الله اعلم  
 مکتوب و منیر حضرت شاه غلام علی صاحب تحقیق مقامات مجددیه سید احمد رضا صاحب  
 احمد رضا رب العالمین و صلی الله علی خیر خلق محمد و آله و اصحابه ائمه مولا رضا صاحب شفق مهربان کن  
 سلامت رقعہ سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه در رسیده بود و چون فقیر

بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود و انجیت بجواب آن نرسید و انچه بودم معاف از اند  
 اکنون متواتر در دفتر دیگر رسیدند باچارانچه معلومات فقیر بود و بحسب عقل و دانش خود تر میفر  
 نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند ما کان من صواباً من لدن شایخی و ما کان من خطا  
 فنی و السؤل من الله العفو والعفوان محققان طریقت خیال گفته اند که انسان مرکب است  
 از ده لطیفه پنج از عالم خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی است لطیف ساری در جسم  
 که در هر عضو مخصوص است دارد و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مراتب است  
 پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک است و بسبب بقا و صفات آئینه زجاجی آفتاب در آئینه  
 منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدید آید و حالانکه آفتاب را هیچ خود  
 بهبوط کرده همچنین از لطایف عالم امر قلب روح و حس و حقی و آگاهی که مقرر اند فوق العزمت  
 که بر قلب الرحمن من امر که در او تیسریم من العلم و قلیل و رشان آنهاست و درین آئینه  
 نفس منعکس شده و آثار نهایتی در بدن انسانی بوجود آمده و آنچه در حادثت وارد  
 شده که مالاک الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حلهای از بهشت می پوشانند با صبح  
 ارد و نوح می پوشانند اینها از حوال نفس است که کتب و روح حلوی است پوشانیدن لباس روح  
 جسم تصور نمیدانند پس باید دانست که لطایف عشره و انسانی مرکب در مصفا نشود و لایق تجلیات  
 روحانی نمیتواند شد پس در طریق دیگر و ابتدا به ترکیه لطایف عالم خلق می پردازند بر اینصورت و  
 مجازات و حدیث کمال مثل تصفیه لطایف بهم میرسد و لطایف عالم امر نیز مکتوب و ظلمات  
 پس تصفیه اند و خواب معنای شین خود و آفاق صدفی می بیند گوشت می بیند یا قمر ناقص  
 یا نام و شمس مانند آن از اسرار فانی میگویند بعد از آن سیه نفس میکنند و به ترکیه عالم امر می  
 پردازند و در طریق تصفیه یک که اقرب حرق است و آن به ترکیه عالم امر می پردازند و انوارشان را  
 قلب روح و سر خود و خودی حقیقی و نیز سیه نفسی میگویند و سرور و حشمت نیز و نیکو میسر  
 ستریم یا باستانی از لایق روح انفسهم نیز و حقیقت که با این و سیه سیه است و نقیض

نقاشی که در این کتاب است

بعد از آنکه لطایف امر تصفیه نفس و غاصری پر داشتند و بعد و به با هم غلط نمودند و متحقق گفتند  
 که خارج ذات حق تعالی موجود است و سوای او تعالی هیچ چیز موجود نیست و  
 بقول حضرت مجید دوم صفات ثنائیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود  
 یعنی یکی نشاء استماع شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات زاید بر ذات  
 میگویند و در خارج سوای ذات هیچ چیز را اثبات وجود نمیکند و گفتند که حق تعالی چون  
 ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی را واحدیت میگویند و چون تفصیل دانستیم  
 تفصیل علمی را واحدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند یعنی وجود  
 و تعین مثال و تعین جسدی گویند و این اتمالات خمسة و حضرت خسته و چون عکوس و  
 ظلال را عین بی فصل گویند که آن صفات اند و صفات زاید بر ذات ندانند عین ذات و تبه  
 اند و قائل به دوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند اکیان  
 واحدیت در آنجا وجود اما حضرت مجید دوم و مثال ایشان که بصیرت قوی دارند میگویند که  
 صفات عین ذات نمیشوند بلکه زاید بر ذات کبری ذات محتاج صفات نیست اگر فضا  
 صفات نبودند ز ذات هم که صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث انکار علم میکنند  
 امر نه ان العلم میگویند که نشان الحیوه و القدره و السمع و البصر و الاراده و الکلام و التکوین  
 صفات گویند و از ع شیونات اند و عکوس آنها غرض که اعتبارات سمع و بصر و غیره که در  
 ذات اند از شیونات میگویند و صفات زاید در عکوس و فسرع شان حکما و صوفیه  
 و به و به همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفا میگویند و صفات زاید ثابت  
 میکنند و اعتبارات و شیونات با هم مراد اند متعارف نمیشوند و حضرت مجید و با وجود  
 در صفات از ذات ممکنات را که صفت است و قریب آن عکوس صفات میگویند و عاقل میگویند  
 از آن که در حسیه را عاقلی صفات مقدسات گویند که در حسیه محسوسین یعنی انبیاء و ملائکه را مراد  
 صفات عظیمه یا در آنجا احدیت خاصیه است اما است و دیگران باین دولت شرف

است و صفت

شأنی شایسته

در این باب

بلکه انما عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اعداد و صفات که در مرتبه علم موجودند  
 و بحسب تعادل ضدیت با نوار صفات منور شده اند از ان ظلال مرآتات و مبادی تعینات  
 ممکنات اند در خلق حقیقی نزد حضرت مجدد مساوات و صفات ثنائی هیچ چیز موجود نیست لیکن  
 در خارجی که ظل خارج حقیقی است حق تعالی عکوس ظلال را بوجود خلق موجود ساخته و نشان  
 احکام آثار بقدرت کامل خود گردانیده و درین صورت همه ادست گفتن محض خطاست همه  
 از دست باید گفت چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس  
 شیونات مشیونات منبج در ذات حق تعالی از ذات ممکن ممکن تر است  
 و هم از صفات که حضرت مجدد در مقام فرموده اند که هر چند خدا المتعارفین این متعارفانی او نیستند  
 شد و عقل افریت بین المتعارف تصور نیست اند که در همین متعارف غایب شده که اصل نسبت بظلال  
 از ذات ظل قریب تر است و اصل لاسل نسبت بظلال از نفس ظل مایل و قریب تر است  
 و لکن اصل مایل باصل قریب است نسبت بظلال از اصل و اصل از او آید و این است  
 معقول سازی متبوان ساختن با این تفریق برای عقل کافیه و در مجموع شرایط پس  
 وقت عدم موضوع حمل این هم صحیح نیست سبب سبب صحیح است در وقت انوار مریده پذیرد  
 صادق نیست پس بپس بید صداقتی است بین اول باید که بید از علت خود نسبت به هر چه  
 که شمرده و او باشد بعد از بید زید گفتن صادق اید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است  
 بر حمل ذات وی بر وی پس علت قریب به از ذات و این همه تقریرات برای اطمینان  
 قلب شلک است اگر نه کریمه محض اقرب الیه و محض الی او و این برای بیاید و نسبت  
 ای برادر و جو افریت واجب نسبت ممکن از ذات او ممکن بود و نسبت به هر چه که واجب  
 واجب ممکن بعلت است از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب و علم حصول است که به غیر عالم  
 دارد با علم حضوری که ذات او تعلق دارد و است بید قونی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم حب به النور که باید است - علم که علم به غیر ممکن است - نسبت به نسبت به نسبت به

ان الله تعالى سمعوا الصجرا بان في ردفه كناية باشد از هر نوع حجاب که حجاب  
 غفلت ظلمانی است و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجاب عبارت از دایره ظلال باشد  
 و ظلال کاسم الهادی نورانی و ظلال بهم المفضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد  
 و اولیا را نائب شان گماشت تا حجب از میان بر آورند و اثرش محبت و الهامی ساکنان  
 افروزد به سبب عشق ان شد هست کن چمن بر فرختند بهر چه جزع مشوق بود کجای سبب  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب و چون محبت همچون ست در سینه در را  
 باند اقرب بهم رسد این قرب که است و در مراتب غیر متناسبی دارد و کلا بطلان سبب است  
 الی بانها از ان خبر میدو پس بر کوه بنده را قرب همچون بهم رسد و ظلال او را در عالم  
 بصورت دایره ظن ظاهر شود و خود را در عالم شان بسیند که بغیر سیر میکنند که به ظلال  
 رسیده خود را و اصل بدان برده است که چون ظلال است مضمحل و فانی در آن  
 و باقی بقای آن بسیند و همچنین میدوید که سیر میکنند در دایره آن تا انتها و اثره ظلال  
 بقدر وصل خود و مالک که اگر نه آن دایره فی غنما بلکه هیچ دایره نهایت ندارد  
 جانش غایتی دارد نه سعدی را سخن پلای به میر و تشنه است و در یامچیان باقی به فنا  
 قلب روح و سر و خوی و اخفی و ظلال سما و صفات الهی در بین جوارست سید و مکرخی را  
 بالاتر همه رسانست پس هر طری دایره ظلال که مبادی تعینات ممکنات است غیر مبادی و مانده  
 سیر و اصول آن که سما و صفات اند و واقع میشود که مبادی تعینات انبیا است پس هم سلم  
 حصول بدان بالا صلا مختص بانیا است علیه السلام و بجز از حاصل نمیشود مگر نوشت و نیل نصیب  
 این سما و صفات که مبادی تعینات انبیا است و بجز از این و بطریق و بطریق است اسما و صفات او  
 اعتبار است که قیام بذات آن بجز از این و بطریق است و بجز از این و بطریق است  
 و از انظر و میگویند پس اسما و صفات بجز از این و بطریق است و بجز از این و بطریق است  
 نام دارد و فضای لغزش برین می شود و چنانچه در این است صفات و ولایت و لیا





دایره محبت است که تحت محیط آن دایره هست آن مبداء تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا  
 ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسید میشوید آن مرکز دایره  
 ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت است که مبداء تعین موسی کلیم است علیه السلام آنرا  
 ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت است چون بدان مرکز رسید میشوید آن مرکز هم  
 دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزج است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند  
 و آن مری و مبداء تعین جدی سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم و بابتار نام پاک محمد  
 و مرکز آن محبوبیت صرف است که آنرا حقیقت ولایت احمدی گویند و مبداء تعین وحی آن  
 سرور است بابتار نام پاک ادا محمد صلی الله علیه و سلم و همین دایره محبت است چون با حال به  
 ملاحظه ملت محبت محبوبیت صوفی متوجه میشود و سیر در تعین جی کرده باشد و سیر در تعین  
 وجودی بهم درین اثنا واقع میشود بالاتر ازین مقامات سادوی حقائق تعینات انبیا مقام  
 لا تعین است که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر سیر شود و سیر نظری میسر شود و آن از حصار  
 سرور پیروز است صلی الله علیه و سلم لی مع الله وقت لا یسعنه فیہ ملک مقرب کائنات  
 اشرار همین مقام گفته اند بعضی صاحب ولتان و لش خواران سرور و بطیف اولیاء  
 زین خان نعمت اولش عطا گشته بیت اگر بادشاه بر در پیران چه باید توای خواجیه بخت  
 خدمت سرور انبیا از اینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت  
 در پیروی حقیقت قرآن دایره سیف قطع در پیروی ولایت کبری می شود و اندک ظاهر  
 محبوبیت ز سر و صفات اقبال ولایت کبری چون نفس را فدا اتم انجام دست میدهند لهذا  
 نام او سیف قطع شده و علم درخشا و شبهه بخاطر می خند که حل آن از کتاب حضرت است  
 نامده شبهه و آنکه حضرت محمد و فرار ابتدای حقیقت محمدی ضمه لعلم بهر شده و چنانچه  
 و می شود بهر حلقه و غیر آن بیان نموده اند سیرشان لعلم تا بهر شده و سیر حقیقت  
 تا بهر شده و تبیین درین کمشوفات جهان فرموده اند که کاه باشد که خلش است و صوت صل

ظاهر میشود و پسر چون باطل میرسد نگاه و صبح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود بطل بود  
 اصل نیست لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودیم چون نشان العلم که مریض است  
 است سیدم دریافت شد که حقیقت محمدی نیست پسر چون نشان جامع رسیدیم که نشان  
 العلم جزویت از اجزای او دریافت شد که حقیقت الحقائق و تعین اول حقیقت محمدی  
 همین است در آخر کشفیات ظاهر شده که تعین اول تعین وجودیت پسر نشان ظاهر شده که تعین  
 اول تعین حی است و شاید این مقال نمروده اند حدیث قدسی گنت کنز الخفیا  
 فاجبت وان اعرف خلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حسب سر بر  
 که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت براسمی موسوی و محمدی و احمدی در دایره حبیب  
 سر بیان نمروده اند پس رنج لازم می آید که شان العلم جامع تعین حی باشد که سابق  
 بصوت اصل خود را و نمود و بود و این و انباشد که صفة العلم اصفا حقیقیه است نشان العلم  
 عین ذات است بجا از اعتباری صفة محب اصفا محالست که اصل شان العلم صفة محب  
 باشد و تشبیه و آنست که کمالات نبوت عبارتست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات  
 بعین مراحل سیر در دل سر که بر می آید که سیر و صفات اصول آن اصول اصول آن در  
 بشون اعتبارات من حیث الظهور و النور پس قطع مراحل صفات و تجلی ذات  
 است بی پرده اسما و صفات ترقی از ان مقام چه معنی دارد پس ابعاد آن قرین حقیقت  
 کعبه عبارت از سر ذات حضرت کبریاست این معانی بیست یعنی عظمت و کبریا  
 که سر ذات اند سوال خست کبریا صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر  
 سلاق سر ذات بران آنچه دست چوب در حدیث قدسی آمده الکبریا و  
 و اعظمه از ازی فمن نازعنی فمهما اخطأ فی ذادی زار و راجع آنچه بران  
 میخیزد بخت کبریا که در هر دو درک مندرجست قال لاند که لاند  
 که در هر دو درک مندرجست که در هر دو درک مندرجست که در هر دو درک مندرجست

و حقیقت قرآن معلومه است بچون است که مصدق اسم الواسع است آن نیز صفت است  
و حقیقت مسموم عبارت از صفات سلویه است که صلا لا باطل لا یسرب لا یله و لا یولد  
و لا یکن له کفوا احد و محبت محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفویض آن  
از مرتبه کمالات نبوت که تکلیف ذات بخت است چه معنی دارد و مگر صوفی در خیالات رجب قمری  
سکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت  
محمدی و حقیقت احمدی از ائمه صفات اند از ولایت کبری لیکن شاید که حصول بعضی صفات  
موقوف بود و تحصیل کمالات نبوت اندک حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن  
در تل این برداشت بهر حال نفی گذشته و از انجذرت حضرت ایشان شهید هم میباشند که بودیم  
و بناب حضرت صاحب ایشان از شنیده تسلیم نموده و گفتند که شاید همچو باشد و آن است  
که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود است صفات ثابته و تعالی نیز در خارج موجود اند  
و دیگر صفات ثبوتیه و سلویه اضافیه هم در خارج موجودند بدین طور که نشاء انتزاع آنها در خارج  
موجود است چنانچه گفته شود که در مطنی که در موجود است در آن مطن ابوت نید مرم و در  
هم موجود است بمعنی که نشاء انتزاع آن در آن مطن موجود است همی و حق تعالی نیست  
و من کرده شود که تعقل و مقل در همان نباشد زیرا که مرم و منی است که اگر مقل موجود شود  
حکم کند با بون نید مرم و مقل که ذات صفات حق می باشد و حق در خارج موجود است  
و سویی شان بیخ چیز در آن مطن موجود نیست چه حق سبحانه تعالی او و صفات او اجمالا  
و تفصیلا متعلق شده پس در مرتبه علم هم صفات حق تعالی و وجود است و محرمات بنیقه و صفات  
بهر ثبوتیه و سلویه اضافیه و تعارض صفات هم در مرتبه علم میبود و از این مرده ظلال ناشی  
است و از ائمه ظلال ائمه اسکان در مرتبه علم پیدا کرده و در خارج مطن موجود مطنی بود و در مرتبه  
و از این کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است مطنی را نیافته از این تقریر هر شبهه که ممکن  
می باشد مرتبه علم وجود مطنی و همی در خارج حقیقی گنجینش نیست ذات صفات حق در مرتبه

یکی مطلق خارج حقیقتی و در مرتبه علم و احی دیگر بیدار است که سیر و سلوک صوفی مکانی  
نیست که انحصار بیرون سیر و در نه انقباض است که ممکن واجب شود که این محال  
لکه عبارتست از آن که بجنب انبیا و اولیا باشد همه سیر که بان محبت بکامل علم مع مرتبه  
بند را باطلال اسما و صفات ذات واجب معینی همچون حاصل میشود و در این معینه در عالم  
مثال بصورت سیر مکانی تمثیل میشود و کمال آن محبت بصورت حصول و محلول فناء دید میشود و چون  
بصورت چون نظر کششی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام بقبرت سابل رهنین فخط تعبیر  
فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حرم مدینه بصورت آن سیاه فرماید و غرض که  
همچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود و اکنون باید دانست که در این فطال که آرا و کلام  
صغری بگویند ترا و حود نیست که در مرتبه علم و احی و صوفی بدان وصل میشود که صلوات  
و دایره صفات که ترا ولایت کبری و علما و سیف قطع توان آن عبارتست از صفات  
که در مرتبه علم و احی و افعال موجودات آن صفات که در خارج موجودات و کلمات نبوت رسالت  
اولی الامر عبارتست از تحلیلات بی پرد صفات بعد از آن که در مرتبه علم موجود است  
آن در خارج اهل صوفی را مقصد علم هم میرسد بهتر و مفیدتر در مرتبه علم موجود است بهتر و مفیدتر  
که هم در مرتبه علم موجود است آن مقصد نباست چون آنچه صوفی بظن یا بهر چه سیر و مرتبه  
او را معینه هم میرسد با صفات اضافیه و تقالی که در خارج موجود است از انحاء است تعیین خودی در  
تعیین حسی و خلقت و محبوبیت که صفات میانه و از بجهت سر اوقات خلقت نه بدو و صفت  
همچون که حقیقت کلمه قرآن صلوة و صفات سلبیه که حقیقت صفا و اندیش است و حودیت نه  
که آنهم از دایره صفات کمال محبت هم تنزل رسیده باشد فایده این همانند و معنی است محبت  
مقابله عبادیت و معبودیت معینه هم میرسد که در مرتبه علم و احی و صوفی بدان وصل میشود که صلوات  
و سلبیه که در خارج موجود است در مرتبه صفات حقیقیه است که آن تشبیه است در مرتبه سلبیه  
و مابقی تر از مرتبه است که در خارج موجود است در مرتبه صفات در مرتبه سلبیه

آنرا مرتبه لائقین گویند تا آنجا بچکس را چنانکه نیست که معینه منجحت منجحت است و محبت حق معتر  
 و واجب بر ترست از آنکه علم مخلوق بوی تعلق گیر و سبحان من لایعلم ما هولا هولا هم  
 پیغمبران علی السلیه و سلم بعضی اولش خواران و را سیر نظری در آن مقام است و استحقاق  
 با کمالی که علی اسی شواهدی الامکان ثم دنی الجبار ذالفرقة قد لی فکال قلاب قوسین  
 او ادنی نگارم که هنگام سیر نظری صفات حقیقیه قلاب قوسین هنگام سیر نظری ذات مقدم او ادنی  
 است چرا که در مقام نظریات منظور قوس جوی است لا غیر و در مقام نظریه صفات بوی از امکان  
 نیست که احتیاج الصعکات الی الذات من عید عکس باین تقریر هر دو شبهه محل میشود که رجوع  
 صوفی و فقری لازم می آید و فریست شان العلم و شان الجلیع اتعین جی نیز دست می آید که ایشان  
 علم و شان جامع در مرتبه علم تحقق است و تحقق آن در مرتبه علم منسج حب است که در خارج وجود  
 است که هر چه فاجست ان اعرف بران شایسته است الله اعلم اصل قلب و اواره ظلال است اصل  
 آن نسل که مرفی قلب است مقام صفات مرفی آدم است چون فناء قلب در اصل او صوفی را  
 حاصل شود آن صوفی صاحب لایت آدم علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود  
 و اصل و حقیقت ابراهیم و نوح علیهما السلام است آن زن صوفی را صاحب ولایت گویند و ولایت  
 صوفی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون هر چه در اصل خود فانی شود و حقیقت صوفی است علیه السلام  
 صاحب ولایت و صوفی هم باشد و چون خفی هم در صفت خود فانی شود که شقیق عیسی است علیه السلام  
 صاحب ولایت چهار که نه شود و ولایت عیسی توفور باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود  
 آن صوفی صاحب ولایت چنانکه مانند خفی زیر قدم آنحضرت است و اصل خفی شقیق و است علیه السلام  
 و سلاطین متبینه زلفات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبادت را که یک لی و ضمن فانی است  
 پس بر کمالیکه متضمن وزن من ابراهیم بعدنی عباد متضمن و در منقول ران شراب باشد چه  
 نبی کلان با بی خور و در کلان بر هر که با بی کلان بر هر که با بی خور و در کلان بر هر که  
 شراب با بی صمیمت یک لی اگر ولی دیگر را دست بد از شهنشبت صوفی گویند و هر که صمیمت

با رسول اکرم دست نه اورا ضمیمت کبری گویند ابوبکر رضی الله عنه را ضمیمت کبری بود و لهذا  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم خود را مکتب الله فی صدقات الاصبیة فی صدقات ابی بکر و رسول  
 فرمود که من ابوبکر و رسولیم در سابق است پس من سبقت کرده حضرت شیخ محمد با ضمیمت کبری  
 داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه را با ضمیمت خود بشارت داده بودند و ضمیمت  
 کبری لیکن چون آنحضرت ضمیمت کبری داشتند و ایشان شهید در ضمن ایشان بودند ضمیمت کبری  
 بتوسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را ضمیمت خود بشارت داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال  
 و الرسول منه حسن العاقبة -

مکتوب سوم نیز شهاب غلام علی صاحب حل الشکاک رده بعض مقام طریق و بیان ساکنه  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الصلوة و السلام علی سوله محمد و آله و اصحابه و جمیع  
 حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقیه میرانده نصف سافلین در اثره یعنی ولایت کبری متضمن  
 اسماء و صفات اند بهت نصف عالی آن شکر شریف است اعتبارات ائمه بعد از ان اگر محض فضل  
 الاهی از مقام صفات و شیوئات ترقی واقع شود سیر در دایره اصولی ما خواهد بود و اگر گذشت از  
 دایره اصولی آن محسوبست بعد از آن اثره قوسی ظاهر خواهد شد و از آن اثره غیر قوسی ظاهر  
 نشد این اصول سه گانه سما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات  
 و شیوئات گشته نیمه تفصیل اسم الظاهر بود که یک بازوی ظریف است سم باطن سوز و در پیوست  
 سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است فی آنکه در جسم ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم باطن نیز چنین  
 و اما سما و صفات است ماورای زمین و با ذات ملحوظ در صفات العلویات اصدا ملحوظ است و اسم علم  
 ملحوظ ذات در زمین و در صفات بر یک علم نیست که ما و را علم است و السیر فی علم سیر  
 فی اسم الظاهر و السیر فی الحلیه سیر فی اسم الباطن و فی حق علیها ما اثر صفات  
 و این سما و صفات که اسم را ملحق و رندین درین علم است و درین علم و درین علم  
 علم و علم میان اسم الظاهر و اسم الباطن مود و اندک جایی منی حکم قطره و درین

برای محیط و گفت نزدیک است در حصول و در اثبات این سیر قه نموده اند که گویا برای فهم  
 و از بسیاری رفتن مانده ام بعد طی سافت بسیار فای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر  
 ظاهر شد که این شهر از تعین اولست که جامع جمیع مراتب احوال و صفات بشود اعتبار است و نیز  
 جامع است حصول این مراتب و اصول نهاده و انتهای اعتبار است البته است ان مقام ملاک  
 نموده اند که آیا این تعین اول حقیقت محمدی است یا معلوم است که حقیقت محمدی است که ملاک  
 ذکر یافته و آن طایفه این حقیقت سیر که فوق آن شهر واقع شود و در آن کمالات نبوت  
 خواهد بود این علم را که متبصر حقیقه و است و بعد اولانی است این مکرر عزیر الکلام  
 استفاد می شود که کمالات نبوت عبارت از کلیات محبت است چه که اگر صفات صفات آمده اند  
 باعتبار وجود و بالانفصاف و نصف ساحل از اولی از ولایت که فی سبب اگر اوصاف غیر از این  
 که امتیاز خارجی از ذات ندارند و در صفات اشکول اعتبار را گویند و نصف مالی از اولی  
 از ولایت که بی است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه که حیات و علم و قدرت  
 و اراده و جمع و تبصر و کلام و کون به سیمه صفات مدیه است حصول انبیه در و از اولی  
 و حصول صفات از دایره است سیمه نبویه قوس مدیه و صفات اعتبار وجود به دست  
 المنقده در دایره ولایت علیا است بنده است که درین مرتبه صفات هم در ولایت  
 علیا است چنانچه شرح آن در تفرقه علم و العلیم بالکذات است پس آن مانند سری حق ازین مقام  
 هر در مرتبه ذلت محبت پس در کمالات نبوت محبت است که جوابی چون فوق کمالات نبوت  
 و رسالت اولی لغز حقیقت کعبه نبوت است و سر اوقات غصبت که ریاست حقیقت است  
 و حقیقت صلوات که وصفت است بچونست و بعد ویت صرفه و خلعت و محبت محمودیت و تعین خود  
 گفته اند و اینها در صفات امده ملاک صفات حقیقیه است یا نه حقیقیه یا نه در صفات  
 حقیقیه نه چرا که صفات حقیقیه یا در است صفات که او کسی نمیدانست که این صفات  
 است که سبب صفات مدیه است و صفات مدیه است که در صفات مدیه است که در صفات مدیه است

می آید و علی اشکال شخص و همچنین است که صفات که بعد از کمالات نبوت حاصل این مسیر میشود و غیر آن  
 صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشتہ لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از  
 ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق اصول آن اصول اصول آن اصول اصول آن  
 ازین با احتمال بابا میکند و آنچه آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که دعوت و محبت و قسم  
 یکی اضافی و دوم ذاتی و همچنین محبت و تعالی یکی بذات و تعلق دارد و دوم بغیر و همچنین محبوبیت این تقسیم  
 صحیح فائده نمیکند چرا که هم اقسام صفات اخل دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه  
 دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند و بعضی از اربعه شی و نیز آنچه تقریر حضرت فایز الدین در تقسیم  
 صفات نوشته اند آن هم علی اشکال نمیکند این تقسیم صحیح است که صفات و قسم است یکی ذاتی و اقبا و فاعل  
 از ذات اند و دوم نجایش زیادتی ندارد لیکن قسم اول اس مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفسها  
 دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چرا که صفات  
 زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که سافی زیادتی است پس صفات زائده را در مرتبه است وجود  
 بالانفسها و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست مانند  
 اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه در ذات اند و سومی بشیوانات اند چه  
 در دائره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفسها و در دائره علیاست من حیث وجود  
 بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجدد و رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ صفتی خارج از ولایت  
 باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط و جواب خط آن مهربان فقیر بهمین تقریر که الله اعلم  
 اصطلاح کرده و از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض اصحاب حضرت ایشان عروه الوثقی در جواب  
 ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب بآباجاب در جواب این صادر شد و یکی آنکه نوشته بود که چون  
 سماع کمالات نبوت بذات بحت تعلل داشته باشد ترقی حقیقت کعبه حقیقت قرآنی بر آن  
 چه صورت دارد و مخدوما از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلل دارد و فقیر  
 نقل کرده اند فقیر سررگفته است در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره لاف قدس معلوم است



از هی کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سرگانه است پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات  
 و تنزیهات و تقدسیات است بعد از ترقی از اسم النظام و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریقه  
 تفصیل مذکور است لیکن ذات تحت و دن آن سخن است چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد  
 و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه که عبارت از سر اوقات غفلت است فوق  
 کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتی را فوق این کمالات ثبات کرده اند  
 آنجا که نگارش کرده بود که ذات الله را این وجود و عدم است گیر مکتوب آن جناب باین عبارت  
 صادر شد **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون اعتبارات است پس حقوق حقیقت  
 کعبه و سال آن که انبار سجود است جز آن که محفوظ است بر کمالات نبوت چه معنی است جواب  
 این نوشتن تفصیل نخواهد بود بقدری که مرتبه کمالات نبوت فوق اسما و صفات و شیون اعتبارات  
 در روایت کبری ملی ثابت است مشفق صریح و مکتوب جناب و ه الثقی صریح است  
 و عن سلامه و نلاحظیه حال شکل نشود و چرا که بعد از قس جمیع اسما و صفات بعد از تمام شیون اعتبارات  
 و اتیه که همان است بلا خطه سداست صفات بعد از ترقی از تنزهات و تقدسیات نیست مگر مرتبه تحت  
 آن کمالات نبوت است پس همی کردن تحت آن زمان مرتبه طلیه همین محل اشکاست مغایرت  
 اعتبار سجود و محبت و محبوبیت و وسعت بیچون مانند آن را اعتدالات شیهات که سابق در ولایت  
 کبری و علیا میتین رکعات نبوت گذشته چگونه صورت بند و هر حال جوابی که از نیمه اشکالات تقصی بخشد  
 فیه درین مضمون خواهد بود اما غیبی باشد یا نیمه قوت فکری آن همانست که بخدمت نامی معروض  
 داشته بود و اگر حق و صواب است من الله سبحانه و عصبه و احسانه و اگر خطاست من نفسی الظلمه المدینه  
 الخاطیه معتقد و کرد و صاحبان بر این وجه نیست و فیه معنی کمالیت محاله و مکاره منظور نیست  
 و کلام و آنچه تا بدین زمان در حضرت مجرب و معبد و در کشیدین در کلام کتبهات حق سرل میبودن  
 این خوب است بعد و دیگر حرکات رکعات کتبهات نصی و عنایت نمودم و هر چه در این مضمون  
 نخواهد بود و من در درین شیون اعتبارات متقدمه رکعات نبوت در هر صورت می باشد

[illegible]

عظمت و جلال و روار کبریا حضرت محمد و رضی الله عنه میفرمایند بعضی از کمال مردان باشند که در و  
 سر اوقات عظمت و کبریا بطریق انبیا علیهم السلام ایشان را جا و بند و قول مهم و معلوم ای فرزند  
 این معاد مخصوص بهیئت و حدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک  
 درین مطن نیز برین عصر خاک مست تشفق من از سیر افاقی و سیر انفسی و جذب و سلوک و خصوصیت  
 جذب بقشندیه و مجذب و سالک سالک مجذب و استغفار است و ده بودند تشققات چون انسانی  
 مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است هر یک از این سبب که ورت از مولای خود  
 با وجود اقریت بعید و مجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین رطبه سیر و کس  
 و این عوارض که ورت از آنها دور سازد لهذا انبیا را فرستاد که مریات شان و صفات  
 الهی اند که با غفلت و کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مربی  
 او باشد غفلت او را مغایله آفتاب چه یار الهی انبیا بدو و جازا که ورت انسانی کرد و نیکو آنگاه  
 اعمال صاحب آنوقت چون اعمال بیشتر خواص و خاص تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صاحب  
 تصفیه نفس و خاص دست مید باین را سلوک میگویند که سعی بنده در آن دخل دارد و م آنکه انبیا  
 مریای صفات اند لهذا و ذات ایشان حق تعالی تاثیر داده است که از محبت و مصاحبت ایشان  
 بی اختیار از لطائف مجانب مصاحبان شان که ورت و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل  
 آفتاب بی اختیار حرارت نور دست میدهد و چون که ورت و حجب بر طرف میشوند چون در پیش  
 این جذب میگویند از صاحب کرام چون کمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند  
 در رنگ پیغمبر برآمد و در بدایت خلق بیات آن صلی الله علیه و سلم نمودند و از صاحب این  
 علوم و ادوار قرا بعد قرن با سمان جو ساطع سیر رسید سلوک عبادت از اتیان ریاضات موافق  
 ارشاد پیر کمال کمال که او را جو ساطع از رسول کریم یا پیوسته رسید و این نتیج ترکیه لطائف عالم  
 اوست در طرق صوفیه شش تیه و فادر غیر هم سلوک ابر جذب مقدم میکنند و مرید اول ریاضات  
 رحیمت انسانی آن است میفرمایند تاثیر صحبت پیر کمال هم در ریاضات شان میباشد اگر فقط

ریاضت چهار میکشاید برکت شان یا ضایع نفس و عناصر مرید را صفا میکند و مرید طهارت  
 نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا ماه یا ماه ناقص  
 یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار سپید مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر مرید بدین سلوک است  
 و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعد هر کامل یکمل توجه بجار او میرود  
 که در آن مرید را هیچ عمل نمی باید برکت توجه او لطائف عالم احوال و احضیر ترقی کرده در اصول  
 خود با فانی میشود و تزکیه لطائف عالم احوال و فناء هر یک از آن در حصول شان مستمیر بدین ا  
 سیر نفسی میگویند و این جذب است مرید که انجمن تربیت کرده شود و او را سالک مجدد میگویند  
 و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند است ستاره و ترقی و وصول بهل فناء در لطائف خود در ح  
 می بیند لهذا این اسیر نفسی میگویند و حضرت حواجر نقشبند رح از جناب آلمی طلب کردند که راسته  
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصول باشد انداختی تعالی حضرت خواجہ رضی الله عنه را  
 بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده  
 که در طریق نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق مشایخ کرام که  
 در تزکیه نفس مینایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می در آیند و الی مائت السلام  
 عروج می نمایند از نجاست که سائیت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یا دست بین  
 طریق اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان ابو جاحن مسرتده است  
 مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اصناف دانسته اند و بیکار می تحریر اند  
 بلکه مضر و مانع وصول مطلوب بقیت نموده اند زیرا که سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بر بصرت  
 شاد و مجاهدات شدید قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده چون مشرب به عالم احوال و فانی  
 و در انجذاب قبلی اتنا و روحی افتند بباست که باین انجذاب قناعت کنند و چو بی آن سلم  
 از بچون حقیقی باز دارد و در غرق سالکی گفته کسی سالک را بخدای پرستید و بخلاف بزرگان  
 این طریقه علیه که شروع از مقام جذب مینمایند و بعد از آن ترقیات میفرمایند از اول خورشید

در رنگ ریاضات مجاز است الی آخر کلامه رضی الله عنه این چهار را که جذب سلوک مقدم هستند  
 مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میگویند یعنی مجذوبه که اینها جذب سلوک را هم غلط  
 کرده اند اینجا اصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقیه واقع شده که مجذوب را هم غلط کرده اند  
 و اما معنی آنچه ذکر لغوی داشتیم بحسب نفس و ذکر لسانی یعنی وائیات در مقام ولایات تلاوت قرآن  
 و نماز نافله در مقام کمالات و در حق اینهاست سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقیه نقشبندیه مجذوب  
 سالک مذکور جذب آن عبارت است از برخواستن پیریمت خود را بر ترقی میبرد مقدم کرده اند بر سلوک که  
 عبارت است از ریاضات فائده سلوک غیر از تصفیه عناصره و تزکیه نفس و بیکر نیست در عالم هر سلوک را  
 تا شریفست و صوفیان بیکر طرق سالک مجذوب نه که سلوک مقدم کرده اند بر جذب فائده جذب هر  
 امر است و تحفیض امکان باطنان عالم امر در اصول خود واقعی شود و از آن ترقی کرده اصول آن  
 اصول اصول آن سیر عالم خلق که سبب مروج است سرای نیست سیر عالم که جذب شریفست  
 سیر نفسی است سیر صوفی را تحفیض ممکن تا در راه ولایت صغری سبانی سیر میگویند و سیر بکبر و در  
 ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و امیکه در حق مست چون نزول میکند آنرا سیر من الله میگویند  
 میگویند و در حق است از استغراق صوفی در مشاهده و لذت و سعادت عالیاست انقطاع از خلق و  
 برول عبارت است از توبه بسوی خلق برای تکلیف و شهادت مجذوب میگوید که اکثری گمان بر دو عالم  
 اگر در ولایت و محبت است در نبوت و خلق و زجاء و مجذوبه که در ولایت نصیب است از جوت حق نیست  
 اگر بگوید که امر از ولایت نبوت عروج نیست عروج در عروج سرد و از ولایت است در سبزه سرد و  
 از خلق و توفیق الهی البت در مرتبه موطوع تکلیف و خلق است در موطوع ولایت تکلیف و خلق نیست  
 بهشتی نیست و ما بر سر خلق بر شرف نیست که حسب ولایت مقامات عروج را نام کرده اند و  
 کرده است لا حرم مگر فی فوق در سید اوست صاحب مقام عروج را نام کرده موطوع فرموده است  
 اند بکلیه خود متوجه جوت خلق است حق جل و علا فی فهمیدن نه معرفه الشریفه نام تکلم هر  
 تقاضا در حق دیگر شمع سلوک ریاضات پس از آنکه پس میسر و بحر طیفه فائده است

مجدوب سالک

سالی الشیخ سیر فی الله



نفس ناطقه بدان جهت استماع میکند همچنین تعبیر از خروج خطوط شاعری از چشم وصول آن به بعضی محسوسات  
صفات و صفات آنکی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسی مشارکتی نیست مشابیهی گسترده  
حقیقت فی پس چنانچه مقتضای سبانه را ذات همچون پیش است همچنین صفات و همچون پیش اندلیس  
کستله متی لای الذات لای الصفات و لای ادراکها لای توقیف شرط است مهم و صفت که حق نقا  
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده و سوا آن اسم اگر چه در لغت معنی همان اسم باشد اطلاق بر نیست  
ازین بیان اوضح گشت که معرفت مقتضای ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صوره  
وقتی ممکن باشد که آن شی را صورت باشد ولیس میسر است حق سبانه تعالی بعلم حضوری یا علمی  
که فوق علم حضوری باشد باز بلکه واقع است حقیقتی بعلم حضوری مدرک شی و ادراک آن در ادراک هم  
علم حصولی نیست لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن الادراك و چون در ادراک  
آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محالست و ممنوع و لهذا علی مرتضی فرموده البحث عن سبل الدات  
اشراک ای برادر باندید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن حدیث و آن علمیشی  
و احکام از عبادات و معاملات و علم است به بار و معاد و علم توحید باری تعالی و اتصاف و بصفا کمال  
و تنزه و انقضا و زوال بوجهیکه علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب است در نی مقام بخاند  
و توقف قال سرتعلی منه آیات محکمات هن ام الکتاب اخوتنا بهاک فاما الذین هم  
اقول هم رجع فیتعوا تشابه منه ابغاه الفتنة و اتعاه تاویل و اعلم تاویل الا الله و المراد اسحق  
فی العلویقولون اما به کل علمه رینا حصه راسخان فی العلم و یرقیام بهین قدر است که بگویند که  
بیم و خداست حق است در ن گفتگو نیکه مقتضای خبر او و ادراکهن علی العین مستق و یدر  
فوق باید دید و یدتو لو هم وجه الله باید دانست که مراد خدا حق است گو می استوار و ید و  
ابر و غیغ نیست بلکه کیفیت سمع و بصیرت تعالی و علم و کلام و غیره با بر اوضح نیست ایمان باید آورد  
و کلام در گفته آن نه بر و همچنین بخیر قرآن حدیث بران ناطق است از عذاب قبر و وزن اعمال  
و در دین بهیشت کس ایمان باید آورد و در دین ریافت نیست آن باید و شبهه

نه بر جای مرکب آن با حقن که جا با سپر باید انداختن فرموده باطله محبیه و قدر و غیره  
 چون پیروی عقل پیروی تشابهات کردند و در وسط ضلالت فیتند از قرآن ثبات است گشته  
 خلق کم و مالتعلون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست با وجود آن اسما و عمل بهرگاه  
 فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت که حاصل و کافیه بل امر پس امرین جبریه و قه  
 پیروی عقل کرده و در وسط ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفت اکنون علم باطن صحبت بیان  
 کرده میشود آتی براد حق تعالی میفرماید که ریختن اقرار الیه من حل او را در حق اقرار الیه من  
 آیات دلالت دارند که حق تعالی اسعوفات قریب است از انما بانها پس بیان مبادا و رو که حق تعالی  
 اقرب است با خلق و اقربیت و باطنی - قریب مکانی است که مستند جسم است بلکه اقربیت بی کیف  
 که عقل احدی نه نیست این اقربیت است مومن با و در آن شریک اند و یک قریب اقربیت دیگر  
 که محبت است بخواس بدگن حد قول است تعالی از رحمة الله قریب من المحسنین - شد  
 صحیح قدسی آمده که لا ترال عدی یفرب الی ما کنوا هل حتی احسنه فاد احسنه کنت بمعنه  
 الدی لیسع به و نصره الله یصوره الخ این اقربیت از حجت غیر تشابهی است چیزی برین  
 بر این دلالت دارد که حق تعالی و ان الله مع المحسنین و قال موسی ان معی و مع حق تعالی  
 او قال محمد صلی الله علیه و سلم لا تحزن ان الله مع الین معیت قریب از صطلح و دیت و نذر  
 این دلالت که عبارت از اقربیت بی کیف است مستند علم حضور است که ذات و صفات فی متعلق  
 باشد و آنرا علم بطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و در استراحت که چون شخص با ذات خود در حضور است  
 که محتاج حصول صورت نیست و بیگاه در آن غفلت از راهیت بحدت محض و کدی بتد  
 غفلت از لوازم دست یس کجاست و صفات که اقربیت در وی قریب حضور متعلق است  
 سوال اگر اقربیت است در حضور یا در غایت محض قریب است در غایت محض  
 در محض محض و در غایت محض و در غایت محض و در غایت محض و در غایت محض  
 است که او دعوی اقربیت حق رحمت غفلت از راهیت بحدت محض و کدی بتد



الظالمین مولوی روم میفرماید: و تو زنگار از رخ دل پاک کن و بعد از آن آن را  
 اوراک کن. **سوال** اسباب حصول دلالت علم فی چیست **جواب** دلالت که عبارت  
 از قرب معیت است ثمره محبت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب متفق علیه  
 و محبت از دو چیز بدست می آید یکی آنکه با کسی که از اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت کشش از  
 جانب حق خواهی بود و مطیعانچه انبیاء باشد یا بواسطه تائید نفس شیخ کامل مثل اعیان مغیره یا بتیمیم  
 باشد دوم آنکه از ملوک و بزرگان یعنی زهد و ریاضت قوه تعاق الله بحتی الیه من یتشاء  
 و یسئل الیه من یشاء دلیل است بر دو طریق جذب ملوک فضل صحابه بر سایر است دلیل است  
 بر آنکه محبت شیخ کامل کامل قوی طرق و حصول است بچشم قوه صلی الله علیه و سلم متفق بحسب کماله  
 و توله عالی لایزال حدیث منقرض بال بالوافل حتی احده دلیل است آنکه اتباع رسول و اولاد  
 و موجب محبت است و سید قرب غرضه از تبسبب محبت شیخ کامل کامل سوال صاحب و اولاد  
 شیخ حصول دلالت میشود **سوال** فایده که مترتب بر حصول دلالت علم فی باشد چیست **جواب**  
 آنکه آتی و تعاق علم حضوری دائمی بر مراتب صفات اعلی فواید است و فواید آنست که سوار  
 صاحب اتباع مستان اختیار مرغوب طبیعت او شود و کمالات شرعی باطنی بکمال طبیعت  
 گردد و گفت تکلیفات شرعی زود است و در حق تعالی مرتجی صحابه میفرماید و لکن الله جلیلکم  
 الايمان و ربید فی قلوبکم و کراهه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان و لکن الله اعلم  
 فصلاص الله و بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم کایوم احد کون یکیوم  
 تعالما تحت ده و دیگر فایده آنست که ثواب اعمال و زیاده باشد و رکعت بار و متر از هر  
 رکعت میزان باشد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده و حق می تواند حد که نفوس متحل  
 ده ساله بلغ مداحم و لا یصعبه یعنی اگر میزان مثل جنات احد در در ده خارج که میبرد و میبرد  
 یک سیر یا میسیر نه که کسی از صحابه را نه داده اند این بیان واضح است که در هر مرتبت و  
 بعضی تصاعد در مرتبه قدر که شخص در استقامت و تضرع و کوشش در در آن مرتبه

فایده اینست که  
 در هر مرتبه  
 در هر مرتبه

افزاید و هر قدر که در مراتب قرب با فزاید زیادت تنقاست بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که  
آنچه قبال میگویند که علم باطن با علم ظاهر یکی گفتند و باطل و غلط است آن اولیاء که الا المتقین و لکن  
اکثرهم لا یعلمون سوال از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم خصوصیت است بین و تقریری که  
آن نسخ علم خصوصیت است و قبل و تا آنی آید بیت این معیان و لطیف بنیست که از آن  
که خبر شد خبرش باز نیاید و پس طاعت اولیاء رسد که از حال و مقام خود خبر داد و داند و از امر عباد  
و قرب و دور و مثل تشنگی کرده اند و درین باب مثل خصوصیت و تفاوت تصنیفات کرده اند این سخنان  
جواب اینهمه گفتند و علم خصوصیت مخصوصی و باین علوم بر کشف است و صف عبارت است از  
مطالع علم مثال بدان ی برادر شدن دیگر است مثال دیگرش عبارت است از که دو چیز از یک  
باشند و این در رتبه اول و بعد و محض است مثل عدل و راست و کج و بد و نیک و بد و بی شرفی  
چنانکه گفته شود که ابد شما مثل قیامت که در امان می و شن بشود و نماند که هر دو زیبا و حسن نیستند  
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب انکس و دی مجبور و هر یک مثل میشود و یوسف علیه السلام  
سازمانی حسی و سمعی و بوی و شمع و بوی که صورت گاه و بوی فریاد و بوی دشت و ده بود و بوی  
از حیوانی و نه در بصورتی سیاه و دید که از زمین بجهت رفته و رضای بصورت مردی  
خوش و دیده پیوسته تکیه حسی میجوید که مرتبه قرب ترقی در آن سریکی رود و شوق و اشتیاق  
و اراد عام مثال صورت تمام مرتبه از مرتبه بدل یا صفت یا ذات نمایند و صوفی می بیند  
که صورت مثال از جای خود میسر میکند و تا فیکله از در امکان خالی شد و بر در خدای صفات  
میرسد و خود را از غلظت از غلظت سیم می بیند و در آن نظر حاصل شد بعد از آن می بیند که  
آن نظر میشود و خود را در آن فانی و وجود آن نظر فانی می بیند از آن نظر فانی می بیند  
میرسد و در آن فانی و فانی متوجه بین غلظت های بسیار و در آن فانی و فانی و فانی  
این عالم صوفی و در هر مرتبه است صفت صفت و در آن فانی و فانی و فانی و فانی  
در این عالم صوفی و در هر مرتبه است صفت صفت و در آن فانی و فانی و فانی و فانی

الا انشاء الله انهم آید و آن در کلام فصحا مستنکر است نیز دو و متلی جبرئیل موجب کمال سول کریم  
 نوشتند که پیغمبر جبرئیل ضلح دو و نیز هر کس که از دو و متلی جبرئیل مراد داشته پس گویند این آیه نزد  
 حکایت اراکان است که رسول کریم جبرئیل بر صورت اصلی او شصت و سه بر شصت و سه عفات  
 آید و دو و آن آتق حالیت بحکم ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد و الا لکن جمله تهودی فقتل که مستطوع  
 از بهر علمه شدیدا ید الله سبب عطف صفت می نمیتواند است پس ظاهر شد که مراد از دو و دو  
 قرب حق است سولوی و هم میفرماید انسانی بی تکلیف بی قیاس بست با الناس با جان پس  
 نوشته بود و مذکر صوفیه احوال ذلت الا در صالوا اله را بنفس انسان و وحی آرند که  
 صم بکرمی فتوح لا یجوع و البوم مختلف علی افواه و نکلسا اید هم و تشهد را حله بهما کاف  
 یکسول و حق نهیان میگوید حال که در حق کفارت صاحب من این گفتگو از حق اعتبار است  
 تنبیه بر غصیه قرن نیست که مفسر گفته اند برش اعتبار از من نیست فرو شد خیا  
 ربعت بحار عشره بدرهم سونی شیده و زیوسن مت چون جوسن دوم دوم و در بر سپند  
 گفت ذاک ان انما عشره بدرهم تکلیف الشراء و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صم بکرم  
 اعنی یسحق فهم لا یجوع عن ناطق نهیان زعیر حق صم بکرمی ابو داود یجوع عنه تعالی  
 ان غیره چنانچه اعضا که بر آنا شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود و اعضا سون  
 رن آنا شهادت خواهد داد که موجب تکلیف آنها است رسول کریم فرموده تسبیح و تهنیت تقدیر  
 بخوید من سونات مستحقات یوم آتیا نه نوشته بود و مذکر نکلسا میگوید لایمان که آتیا  
 و لایمض و در حدیث آمده که لایمان تسع و سبعون شعة اهلها قول لا اله الا الله  
 و اراه حاجة الادی عن الطريق تطبیق در چگونگی باشد صاحب من چون سول کریم  
 سید و دهمه علیه السلام تو من بالله و ملتکه و کتبه و رسله و یوم الاخر و  
 سید و دهمه علیه السلام بت تو ترجوع بت تده که سالیان نیست تو  
 سید و دهمه علیه السلام و سید و دهمه علیه السلام سبب است تمام

گفته ایمان که یزید فلا یقصر یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان اعتقاد و جازم  
 قلب این یادت و نقصان تصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب شک میان نیست و اگر  
 ریب شک نیست خبرستایانست این حصه و درست بین النفعی الاثبات پس این یادت و نقصان  
 انجامیش نیست لیکن چون احادیث کثیره و آیات قرآن بایدها نقصان مفهوم میشود مثل  
 الله تعالی الذین امنوا زادهم ایمانا و زادوا ایمانا مع ايمانهم ان الله يصيرهم ايمانهم  
 و نحو ذلك لهذا معنی حمد الله و الثم مدحین میگویند که ایمان یزید و یقصر حیثه نام بخاری  
 و صحیح خود با ایمان یزید و یقصر نوشته است لیکن در فقیران نزاع گو یا راعی است لفظی چرا که فقط اقوال  
 باللسان تصدیق بقلب نه و فرقی نیست مع استرضای فی النار و سبب دخول جنت است و او عین  
 التصدیق و یادت و یزید است ایمان کثرت ثمرات مرتبت مرتب شدن بران اتفاق از تالیف  
 اوامر و احتیاج نهایی است پس نزاع لفظی است مضمونی میگویند که ایمان صورت است و حقیقت  
 صورت ایمان همین است راست تصدیق بقلب علیه او اعمال صالحه است و اعتبار کرم و با  
 شری و افعال سادات حقیقت ایمان تصدیق ایمان همین است و این بر تصدیق و عمل  
 نفس است که مقتضای طبیعت گردد و حسن بصیری که سر سلسله صوفیه گریه است گفته که اگر شخصی بگوید  
 مانند که درین سوره آمده است پس محاسن که آن شخص در آن سوره انگشت گذارد و اگر شخصی  
 انگشت در سوره ای نهاده پس معلوم شد که او را در آن سوره نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده  
 هرگز نه و میگوید او را در وحدانیت شش نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده  
 ایمان دارد و چون از وجدان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شریع و صدق رسول یقین  
 قلبی است و معصیت میگوید پس بی دریغ میگوید که حایکه که باقیست آن نفس است که  
 اماره است بالسور هر چند حق سبحانه تعالی فیصله میجو و اقرار از آن تصدیق قلبی و چون متدبر  
 کات و روح مقرر میزد و او بقدر این است و او ده لیکن آن نفس هم صورت ایمان نیست  
 موقوف به تعریف است و اینها در حدیث آمده است و در سوره نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده

مطلوبست پس ایان اول یان قلب است ایان ثانی ایمان نفس قائل سبحانه یا ایها النفس الطمئنة  
ادخلی الی ربک یعنی من غیره راضیه یعنی کل ارا و مرضیه فاوخل فی عبادی یعنی فی الذین  
قال الله تعالی فهم الیس ان عبادی الیس ملک علیهم سلطان اذ دخل جنتی شاید که مراد  
ازین جنت جنتی باشد که در حدیث آمده است و فی الجنة حفرة الیس فیها کواکب و لا یصوب یخلى فیها  
ربنا ضاحکا چون نفس ایان آرد اسلام شیطان صادق آید زائل نفس از کبر و حسد و عقد بر طرف  
و از محاسبه پاک گردد و اگر نه محاسبه بر زائل نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم  
او تخفوا بحسابکم و الله فی عجل من یشاء و یعدب من یشاء در حدیث آمده و اجماع است  
بر آنست که حاصلی که بخوار و تعلقی دارد از ازار او کردن حساب عذاب نشود تا که صد آن عمل شود  
از ازار او کردن طاعت قواب یابد و از عمل کردن آن و چند ثواب یابد پس مراد از تحوذه فی انفسکم  
درین آیه زائل نفس است که اعلم امی برادر ایمان آوردن نفس و توجع استیج کمال مکمل  
صوت ربند و مولوی روم میفرماید بیت نفس انکشد بغیر اظلم یچ دامن آن نفس کش نخستین  
نوشته بود و ندانم صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در حقیقت سودمند است  
صاحب من کیسه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سودمند نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین  
قول کفرآمیز آید و اگر بایمعی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سودمند و سودمند اندازین محروم خواهد بود  
پس جایز دارد ایمان مجازی برای دخول جنت است ایمان حقیقی برای حصول خالق جنت فایز است  
من یک لیکن باین مجازی همه با صیغه اعمال صامع اگر در کور برداشته و غنیمت است بلیت  
مساکین ان النعم نعيمها و للعاشق سکین ما یحس ع شکر سکان نسبت بعرضش در فرد  
و در بس مالیت بر حاکم قو

موسی و شریعت و اینست که در این مولا علی بن ابی طالب  
 همه اوست و در واقع گدا و اطلبش همه دست و درین جا چاره عقد باید کرد  
 هر بان من دم که کفیر میکنند و بر او قائل اطلاع نیافته لب طبع میکنند بجا میکنند اول  
 بر او قائل باید فید بعد از آن حکم باید کرد و اینچنین مقالات منی بر وحدت وجود است که همه است  
 بگویند هم اوست **۵** اینچنین مندرق و نهانخانه جمع است همه اوست و با همه اوست  
 یعنی بگویند زید هم خداست و عمر هم خداست و خود با همه نهاده این معنی که حق تعالی است  
 کلی طبعی است و این خاص ممکنات خدا و وی اندین هر دو قول افر صحت است و با وجود حق تعالی  
 ننوده با همه نهاده بعضی جمال کلام بزرگان ابر نیای باطل خود حمل کرده با حاکمیه و نه بعضی مان  
 طعن بر بزرگان نیکشاید و در حقیقت صوفیه وجودیه حق تعالی وجود حقیقی موجود میداند و صوفی  
 لسی اموجود میداند و عالم را در مرتبه و هم میداند که اله الام لا موجود الا الله میگویند و بجا  
 اعتراض را و میشود گفتی آنکه این مذہب موفضانیست که محتاج به وجود محصور را موهوم و کفیه  
 فرق مذہب موفضانیست و درین مذہب چیست و مآخذ است بدان و موجب اجتناب و جو منته  
 ارده میشود و لذا در کتاب مقام اول سید حق تعالی است و تأتیه میبیند پس اگر عالم کماوات وجود  
 مانند است بدان صانع فوت میشود و سوم آنکه کریمه دنیا که خلق خدا با کمال انانی با  
 قولست چرا که موهوم باصل و ناچیز است چهارم آنکه باغرض اگر عالم موهوم باشد حق تعالی موجود  
 پس همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موهوم با همه موهوم محالست معنی این بیات و  
 اشال آن چه باشد جواب این اعتراضات آنست که فرق در میان مذہب موفضانیست و  
 مذہب آنست که موفضانیست عالم را موهوم قسمی میداند که فناء استحقاق اصل نیست اما استدلال  
 بر وجود صانع فوت میشود و صوری وحدت حقیقی جمیع وجود و موجب است که همه اوست  
 را عالم را موهوم بدانند چه موهوم فناء است و چه موهوم باصل است و چه موهوم باصل است و چه موهوم باصل است  
 موهوم باصل است و در آئینه باطل و خرابی و قال و ان صفه عالم موهوم است که همه اوست

و خارج موجود اند و دائره و عکوس آنینه اصلا کفایتی و ثبوتی ندارند و مع هذا آن دائره و عکوس  
 دلیل اند بر وجود زید بنا خلقت هذا باطلا صادق است چرا که عالم را در مرتبه و هم براس  
 استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و مع هذا صوفیه با استدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول  
 هم حصولیت حضور کسی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق است محتاج با استدلال نیست عکوس  
 روم می فرماید مشنوی آفتاب آمد دلیل آفتاب اگر دلیل بایست آوردن  
 پای استدلالیان چنین بود پای چوبین سخت بی گمین بود آیین جواب همه اعتراضها  
 محض ششده اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه دست گفتن خالی از تجو ر نیست چرا که چون  
 دائره شعله و عکوس نرسد که در آینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله و زید است پس اگر  
 آنرا با مجاز همین یه گفته شود و همین شعله گفته شود و هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش دارد  
 که آن موجود است این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل قیاد میشود و لهذا از ان تجاشی  
 می نماید و عینیت قابل شده اند و گردن مراد آنها آن عینیت نیست که مستلزم کفر باشد نفوذ ماسد منها پس  
 بیت مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمه الله علیه آن باشد که معتبر  
 فتمیده است حال آنکه خود مولوی یگویی در بعضی ذات اولی جوهره مرتبه بدی خیال  
 نان برتره و معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که جو حقیقی که عین ذات حق است  
 یسفت و چون از بیرنگی خود سیرنگ شده یعنی در مرتبه و هم کثرت صفت رفت موسی با سوسه  
 اور خاک شده یعنی از یک نوع صفت و متعدد و متکثره را آمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم  
 ایک جنس بود و بر یک مشاربیت اند و این احکام و احوال مختلفه دارند مراد در حرکت شدن  
 همین تکثر و اختلاف است بیت چون به بیرنگی می کان داشته موسی و سوسه و از آن  
 یعنی چون صوفی در وقت مرده متغرق شایده و جو حقیقی میشود و در آن وقت موسی و سوسه  
 سر و از نظر او ساقط میشوند و خود و نکته مطهره نظر و مبدا شد از آن وقت خبر میدهند که موسی و سوسه  
 زنده شنی و همچنین حالت موسی و هم قدم سر خبر میدهند که در آن وقت موسی و سوسه زنده شنی

این سخن کے باور مردم نہ شود یعنی وقتیکہ صوفی تہجد ذات بحت میشود در آن وقت صفات  
 ہمہ نظر نباشد پس صادق آمد کہ علم حق کہ صفتی از صفات حقیقی حق است انفکاک ادا ذات  
 در آن وقت در علم صوفی آنہم سطح میباشد پس در علم صوفی گم شدہ نفس الامر سوال زیر تقریباً  
 امکان صحت دعوی صوفیہ ظاہر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست جواب این جامعہ برین دعوی  
 ہر چند استدلالات نہ کو رکروہ اند و در ان کتب رسائل فوشہ اند لیکن در واقع دلیل آنہ کثرت  
 لا عبرہ صوفیہ شود یہ یگویند کہ این جامعہ کہ ہمہ اوست یگویند در غلط افتادہ اند و منافات اشباہ  
 و غیرہست یعنی سکر عشق و تقصای عشق آنست کہ غیر محبوب از نظر محب ستور کرد و دوسر  
 کہ می بیند صورت معشوق کہ در خیال دستقرست شود و میگردد و در عشق مجازی ہم نصیحت  
 ظاہر میشود و دودہ آئندہ جو ممکن در تقابلہ وجود واجب بمنزلہ ناشی است لہذا اعتقاد موجود در  
 شکک یگاہ مدخل نیلیند لہذا ممکن و فیفسہ لیس لہ من عندہ الیس رسول کریم میرید  
 اصداق القدیہ ہول اللہ **مصرعہ** کل تنی ما خلا اللہ باطل عین صفا  
 ذاتی اوست جو در سغارت حق حل عدس وقتیکہ کہ قولہ تعالی تو ذوقلاذات  
 اھلھا ان تصور کند و یقین اند کہ وجود کمالات اتی تن نیست سغارت در وقت خد  
 بن تصور کمر ابتداء وجود عالی خواہد یافت خواہ گفت لاموجود والا سدر چہ پھر یہ نہ بر سر بود  
 و پارچہ عایت پوشیدہ است اگر آن پارچہ را بغیر بہت کند و درین مدحہ تنقاست ناید  
 خود را بر نہ خواہد نیست چنانچہ شمع نظر خود در آفتاب و قمر ہستہ بہتہ روشن جری و نصر  
 آریک خواہد بود و این بہ اقرب بصوات اوفق کتاب سنا جامع است سوال  
 و رقی نامی صوفیہ کہ کامل صفت شود بگویند کہ در خارج حقیقی میرزا و حقیقی بیچ موجود نیست  
 ممکنات در خارج صلی بوجود و طی موجودان این چہ معنی دارد جواب از جامعہ عامہ صوفیہ  
 جمیع سیدہ نامی ریکندہ و سیدہ پادشہ بر دانشی سیدہ سوسہ شود و شود و در  
 حکایت سیدہ و چون بہتہ کار میرسد رشتہ نامی سیدہ و سفر نہ کہ محمد صلی اللہ علیہ سلم



علی بن ابی طالب را چنانکه در میان وجود واجب و وجود ممکن متحقق است لفظی تحقیقی بر آن  
آن موضوع نیست باینکه برای اظهار قوت و ضعف اولویت و اولیه و ضد آن اصل عقلیست  
و میگویند که آنچه در وید و شهود و توکل و آن غیر حق است آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود  
آن باید حجت علی است که با نایم مروت و در بیان بارگاه است به غیر ازین بی زواله  
که هست به مالک رب رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده نفعی نشود  
باید دانست که کشف کونیه و کرامت و اعلی سبب لایت است و از لوازم آن مابست لایت  
بمان جزو کیف است و از لوازم آن انبعاث و تشریع و خرق عادات که بر ریاضت است و است  
هم بصورتی آید که کشف الهی که عبارتست از دیدن صور و شالیه و قرب همچون غیره مراتب است  
معانی در آیه خیال خاصه اولیا است مولوی و میفرماید آن خیال لایکه و اهر و لایت  
علی و یان بنیاد است لیکن خاصه شامه نیست که اولیا کشف الهی باشد و بعضی کشف  
تقصیه باشد بعضی از جهلی است اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بعد از چهره  
صحابه کرام که با جماع اشراف و فضل اولیا را بدو و که ولایت شان مخصوص قطعیه است که از اینها  
بکشت آتی حکم کرده الاما و الله اعلم

کتاب ششم نیز شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت مطهرت حقیقت  
به سدر الجن کربسم و کجه و اصابه و اسلام علی رسول و آله و صحبه شریعت و نصیحت پناه  
مدین وستان سلامت بعد از اسلام است الاسلام مطالعه نمایند چند سوال فرشته بودند  
جواب بعضی از آنها از کتب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوسته میشود که آنچه جهال میگویند  
که در میان شریعت مطهرت و شریعت حقیقت تضاد است این را غلط فهمی آنهاست بعضی شریعت  
و حقیقت و تحقیق نفهمیده اند و شریعت در لغت معنی راه است لهذا راه مام را شایع میگویند و  
اصطلاحی از اسلام شریعت عبارتست از جمیع اجاب و الهی صل و علیه و سلم را بابت مومن خدا  
و مومن محبت و مومن است صراط مستقیم حق تعالی سوال کردن از تعیم موده و نقول تعالی شد

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم واین است که حق تعالی همه  
 انبیا را بتسلیم آن فرستاده بود و قال الله تعالی تسع لکم من الدین ما وصى به  
 نوحا واما الیک ما وصىنا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقموا الذم  
 ولا تشقوا فیہ کبر علی المتسلکین فانذروهم لعل الله یحیی البه من یشاء ویهک  
 الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر  
 اسلام بیان می کرده ایم آن شریعت است که وین است دست کنید و تفریق روا  
 نذار یعنی بهت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز و حد ملا شریک نگذارید اینجا هر که  
 اقتال نماید و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید و در امور مباح هر کاری که کنید برای خدا کنید  
 و با هر که دوستی گزینید برای خدا با هر که دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز وی از کسی نکنید  
 عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب الله و بعض الله  
 و اعطى الله و منع الله استكمل الامان رواه ابو داود و عن انس قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم لا یوم من احدکم حتی اکور احلیه من لده و والدة و  
 الذاس اجمعین یعفو علیه و عده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یلت من  
 اکر به و جده من حلاوة الايمان من کان الله و رسوله احب الیه مما سوا  
 و من احب عبدا لا محبة الا لله و من کره ان یعوف الکفر بعد ان انقضت اده  
 كما یکره ان یلقوا النار معو علیه و قال الله تعالی قل ان اباؤکم و اماؤکم  
 و احوالکم و ارواحکم و عتیداتکم و اموالکم و نفوسکم و تجارتکم و نفوسکم کما اده  
 مساکن رصوها احب لکم من الله و رسوله و جهادی سبیله و ترصوها حتی یأمر  
 الله بامر انی احادیث معلوم میشود که مسلمانان کما وقتی شود که خیر خدا دیگری محو و منت  
 و بنظر خاطر او باشد همین معنی اموال الذین و کما تنقص قومیه کبر علی المتسلکین ما یعو  
 الیه مست یعنی گرانست بر شکر کار آنچه بسوی آن سیوان قوی محمد را بر این قلمه و به

یکی ماست بر شکران تقیلت پس سیکه غیر خدای پرست از بت پرستان آتش پرستان آنجا  
 شرک حلی دارند و سیکه با وجود ایمان توحید قبله توجاه و ادنیست و انیر خالی از شرک نمی نیست  
 و در امور من کامل نتوان گفت الله یحیی الیه من یشاء ویهک الیه من ینیب الیه  
 هر که از خدا بخواهد بر او سبک نهد بلا واسطه مثل انبیای واسطه انبیاء و انبیا نشان بایست میکند که کسی  
 که رجوع می آرد به سوی الهی یعنی مجذب سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر نشود آری تفریر و وضع و شیوه که مختص  
 محیی که همان شریعت ما را انبیاست هاست که آنرا فخر طلب میکند و جعل میازند و آنرا در مصلحت  
 حقیقت بگویند یعنی حقیقت شریعت است چیزی دیگر که آنرا اجمال ضد شریعت میدانند ازین جهت  
 سیکه میگویم که شریعت مبارکست از ما جابر البقی صلی الله علیه و سلم آن چه چیز است که قرار کردن برین  
 دوم اتفاقاً و قلب حقیقت آنچه قرآن مدیث بران ناطق است سوم تمسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق غلیظه  
 ربه و حسد و حقد و حسد و حرص و رما و ممعه و غیر مانند آن اوصاف باخلاق حمیده چون توبه و  
 زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال حرام و مباح که بتیست کردن  
 افعال او امر و اجتناب مباحی اقرار بران فقط در این سه چیز دیگر لاشی محص است این سه دلیل  
 است بر آن صورت است و حقیقت حقیقت عقدا و آنست که اعلم اسد الله و او هر دو محقق  
 میرد بر سه سیه المومنین می تمیزی یعنی مدینه میفرماید لو کشف لفظ کما از و یوم یقیلاً  
 ابو ذر غفاری می اسد عنقه سهوت یس و اضمات هاری فکاتی انظرانی عین  
 الرحمن و از آنرا که سه سیه است ستمه بگوید یا ای سال ما در رحمت و مهربانی است گاهی  
 انسانی است حقیقت اخلاق عدوی است و هر دو اگر دعوی محض است عدوی خاص را مدق  
 استیة بر میسد که آیت و امانیست بر مطلق است با خود زبان پاک نیلند که موقداً بعد  
 الله ان تقولوا ام لا تفعلون تحسبوا دنیا بصر او علی اس بناد محمد بن خود گفت که این سیه  
 در دایره سخن بسیار رسید بن کمالی از تصانیف خود در بیان حدود و ارسا و در سنج و قرا  
 وقت من و ما ب و اب تصدیق پس سیه در شیخ گفت که سیه مکه بر سینا و



رسیده شود و اولیای عالم و منون حفاظ در جات عندی بهم و مغفرت و زرق کرم  
 یعنی برای آماست. جات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان رزق کرم در جنت رزق کرم  
 آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در یافتی معنی طریقت در یاب و طریقت لغت  
 نیزه. اگر گویند و اینجامه او را تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول که صلی الله علیه  
 سلم برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و شمشیر زبان و جان تاثیر نفس شریف  
 ظل سومی حق رتبه و فی سلسله بود و کبریه انک الله فی ال صراط مستقیم شریف شده به کمال  
 شخصی سلمان میشد و آن صحبت بقدر استعداد و باطن انگس نبو هدایت کمالات و لایست نمود  
 همو پیشه چنانچه آئینه در مقابل آفتاب میشود و بعد از آن بقدر حوصله و استقامت او کلام شریف  
 سلوه ظاهر می نمود و بعد از آن در صحبت شریف آنحضرت سبب، ضمیمه از مهاجرت از اوطان  
 و بن عیان چه وضع معارف و ان نفس و ان قیام الیای و مصیبات و ایا هر ترقیات مجید و سود  
 بکمالی دهان تا کمال و مودت و ایستادگی، شان به دست مده جمیع سن. ایضا از نام فصل  
 آمدن تهرین. لب. رده و ان ایسی. رسید کسی از حیدر بن سارک را که به "عین است"  
 از مجتهدین و بهار و به دست پرید که عمر بن عمر و در دست تهرینی بهتر باشد و به  
 در ساقیت بعد از یاری و حلل و نفوس معاویة و تصادم و بین القری و عمر المرقا  
 و تاسیس در بیان و به عمر ریاضه است که تحریریه و نه که ایستادگی منکوس انفس  
 قبل الفتح و قاتل. ثانی عصب در حجه من لا یر القوم بعد و قاتل و لا  
 ایستادگی القاعد و من مودت غیر اولی الامر و المجاهدین فی سبیل الله  
 به کماله که به تهرینی است. به دست و مودت و به و مودت کسی مدان مرتبه و به  
 رسید حضرت مهدی و به مدعی و به مودت و به مودت که است از رسم و این من که  
 مدد و در باب جرم و به مدعی و به مودت و به مودت که است از رسم و این من که  
 انجا استفاد و صاحب و به دست از سه و مودت و به مودت که است از رسم و این من که



از غم بی آلتی انزده است صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست در حق درویشان  
 کاست نوشته بود و ندک در تقدیر صاحبان کمال ندک و ندو در تاخیرین بسیار شد نصیب  
 من این سخن بضر غلط است صاحب کمال بد و در قرن ثانی کمال بسیار بعد از این اندک  
 محتاج بود و ندک الله تعالی و السائقون السابقون اولئک المقربون جنات النعیم ناله من کمال و لایق  
 و قلیل من الاخرین و اینهم غلط که درین بانه نسبت بر ما سابق بیشترند لیکن اصحاب کمال همیشه باشند  
 اما سول الله صلی الله علیه و سلم که از اول امتی ائمه قائمه با الله لا یضرب صحر خذله  
 لا من خالهم حتی یأقی امر الله قال سول الله صلی الله علیه و سلم مثل امتی که مثل الغیث که لایق  
 اوله خیر ام اخوها نوشته بود و ندک سولوی روم میگوید آتش ستاین بانگ فی نیست  
 مرا و ازین عیبت افروزنده که امت صاحب من را و ازنی صوفی کمال است که از امر آت  
 انصرخ و خالیست و بانگ فی تاثیرات انفس شریفه است و آتش شوق و محبت الهی است و افروز  
 خداست حل ملا نوشته بود و ندک میگویند که جهاد اکبر بسیار با نفس باره است و از امر است و  
 که یکلا تقتلوا انفسکم منع اقل نفس صاحب من انجین سوال و ای و شوق از نشان شما  
 بعید است و کشتن عبارت است از ازاله زنازل نفس و تصف ساختن او بصفات عیبه گویند آن نفس که  
 صفات سعی و پیوسته است و نفس دیگر تصف بصفات ملکی و رحمانی بدیده این فاجده قتلوا انفسکم  
 به مناسب و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر است سول الله صلی الله علیه و سلم چون از آن و سول یا عیبه  
 باز آمد فرمود و جناس الجهاد لا یغفر الی الجهاد الا کبر قال الله تعالی و جاهدوا انفسکم  
 جهاده ما دهمین جهاد اکبر است قال تعالی و نھی النفس عن الهوی فان الهی الماوی اعلم  
 عرفت نفسک انقی بین حدک و محدث قدسی است عادت نفسک انما قامت لمعاد اما  
 نوشته بود و ندک و شوق گرفتن نفس تکلیف است و شوق تکلیف نیست یا عیبه شیخ تکلیف بالایض  
 نیست که تکلیف الله نفسا الا و سهم کمال سول الله صلی الله علیه و سلم که از اندر یار این کمال  
 سبیل و عادت نفسک من اصحاب الفصول و قال سول الله صلی الله علیه و سلم لایوم و لایا میوه







و بدینی بین العالمین خواست رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت ما را چکنه چه خورن و عیال  
خانان ایچکنه و دیوانگی هر دو هاش بخشی و دیوانه تو هر دو هاش ایچکنه و خرق عادت را نزد  
اولیا را هیچ قدر مقدار نیست شل جو زو میوز لب طفلان میدان و آنرا باست نقصت خود  
عیب شمرند و میگویند الکرامه حیصل الحال باعث نقصت آن بود که درین حلقه نفس است خوب  
شهرت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بحسب امر من الشلین یشاد الله ملا صاحب فی دنیا  
او دنیا که تحصیل حلقه نفس دنیا موجب نقصان اوست آخرت قال الله تعالی اذهبتم طیباتکم فی  
حیاتکم الدنیا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر بویافته جو و نقش بویا در بدن مبارک ظاهر شد عمره  
بگرفت و گفت یا رسول الله قصیه و کسری در آن نعمتها و آنها و ثمنان خدا و تو رسول الله با بحالت رسول  
فرمود و عیالنت یا عمر و ثلث حق محجل الله طیباتکم فی حیاتکم الدنیا سن بخوام که برادران  
خود رسم که انبیاء و رسل و ذواتنا همین حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار محضات مر  
انبیا را صبر و است که راه دعوت کفار واجب است کفار بدون معجزات بمان می آید وند و اولیا  
دعوت میکنند مومنان برای انتقامت بر شرح و تبیین حقیقت آن بیهار که راست فی مایه کرامت است  
اولیا و بعضی احباب مقتضای حال صادر میشود فی اقتیاراتشان آنرا شل حصرتان بپوشیده میدارند  
اکثر اولیا که ظهور کرامت را بپوشیده وقت مرگ حسرت کردند که چرا خود را این راست را  
والله اعلم بالصواب

مکتوب مفہم بولوی تعظیم اسم ربی و تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی شوق  
محبت با فوائد و کیم

مولو یصا بشفیق مہربان من سلامت - صدہ ارسال صحت الاسلام و انتیاق راق و نجات  
آیات واضح ای مادامکہ کہ فقیر تا تحریر رقمہ ہا بخیمہ و دامت برکاتہا خواں سزجبت تبارک الوہی  
حق سبحانہ تعالیٰ آنشفیق سلامت و رسد ارشاد فیستہ دار و فقیر ذات تہریف اعینت مراد  
و مای جبریکہ کہ ترا لله امتاک کہ واک اد، ذی کرامت و کرامت در کمال صحت

حضرت الهام شده و بخدمت صاحبزادی عالی نسب صبیحه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد و در حق ایشان بسیار دعا کرد و نیتها حضرت صاحبزادی که بر کثرت قیام این قیوم داشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کسی از ایشان در احوال ایشان آگاه است از غیر بسیار خوش شنید و شکر الهی بجای آورد **مشفق من** هر چه ایشان صحبت کرامی اله بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت سالت فرموده بودند بمشیرة کلان ایشان به احباب کمالات نمیده بودند و مقامات بشارت علیهم داشتند لیکن اثر لطف پاکست ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن زنیان و اولاد نیای هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر را انچه میسر شده خدمت ایشان میکند دیگر هیچ و بی رعاش ندارد و حق تعالی دوستا نزاق رت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت انداخته الله تعالی این نیازها بسیار قبول افتاده که اگر توجع جناب حضرت شیخ نموده نشین گمان میدارم که از نوازش آنجناب خط بردارد **مشفق من** صاحبزادی برادر زاویه حضرت شیخ است و زوی این صاحبزادی بی ادنی نمودن بحایت ایشان شیخ را ایشانرا بخشونیت میتی آمد همان شب حضرت ایشانرا در خواب دیدم که مرا در بعل کردند و در پستیانی رفتند داود و بسیار مرغانی فرمودند **مشفق من** در مقام حقیقت محمدی صلی الله علیه و السلام توحید باشد عیبت در هر مقام که فوت نکند سزا رفت ستر ترست حضرت شیخ صلی الله علیه و السلام از حضرت امرای علیه السلام در مقام خلعت غنیمت از لیکن در مقام حننت بر بیم هست ایشانرا از اهل سیکوید حیلان سلقه افتد حق تعالی بفرماید و ملک جنتها افتد آنها را و اهل جنتها علی قومه و روح در حیات استاء ان ملک حکم علم و هدایت حق و یعقوب دهد سا و بخواهد نماز من بابت حق علیه السلام را حق تعالی است بر این شمرده از انجا مفسر میگوید که چنانچه فصل اول و دوم است احسان چو میتوان شد فصل آمار همین یکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احسان نموده بود بسیار مسامحه دارد و بارست لکن الله فی مراح قرین با و لکن الله عزیرا مقام نبوتیت متفلسفان فرمود **مشفق من** عالم بهامها احوال دارد و عالم حق تعالی است و خود و قیام است اگر بصل و قیام عالم اعتدال و قیام طالع بهما سکه قبول ناست و قیامات شبیهات قیامتیه است و کس



از یک غنیمت شد باد ۱۰ این گرامد شاهی عظیم الشان کثیر العطایا و الاحسان بسبح القهرمان فقیری را  
 بسوی خود خواند و او را متوق انعام و احسان قرب منزلت رفیع شان فرمایند از آن بادشاه و گروین  
 صحبت کناسی بحسب اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در مندرجین بادشاه اگر چه  
 او پشت داده کن من احتمالاً تا بدگر و قهرمان مطلق القبه مقتضی قتل آن دانا فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد  
 که رب العالمین آنقدر جلالت و جلال غفلت کبریا نباشد. السبوی خود میگوید: «فیمن یقرب الشک  
 اقرب الیه» در اینجا محمول در اریالت فرستاده او را بسبوی خود خواند و نعمتهای بهشت سر به نعمتها  
 دیدار و تفریق میار. بسط غذاب ۱۰ نوح و زقوم عید مکه و این ناکس از قرب منزلت دور کرد و این  
 دنیا را دنی و شهنش آت تو پیشود و میداند که او تعالی خاص و مظهر است بیکجا هیچ چیز بر وی مخفی نیست  
 بیحیائی و بی و قیست نقل است که زنی پر دشتی پیش قلنسوی او و فریاد کرد که شوهر من فی دگر سخاوت او را  
 از آن باز رانده و می گفت که او را از آن منع میبرد حق تعالی میفرماید: «فاکفهاهاکتاب لک و فی النساء  
 صفی و قلات» و بجمع آن زن گفت که ای فاضل اگر بر تو صحبت محتاج یا عیب بودی من مجال خود را  
 تر و ظاهر میکردم. انصاف میخواست که شخصی که نسل من صاحب سر با همه تار من و مرداد و دیگر  
 پر از دوا را چکیده را داشته افتاد را بر من صد جلدی شسته و دهم و دو جوش شد و افتاد و جوش  
 جد ویران یافت آن حالش بود: «گفت و قتیله این سخن گفته آت نداد که این بیعیفه یا این جسم که دارد  
 چنین بگوید: اگر حیا بخت که با من نبود حق سرال خود ظاهر کرده و اصرار میآید که کسی را با من  
 نسوزم که با من از آن در گذشته کسان الاقرب امور را من مشغول شود و من مانده است  
 و من مثل این بگویم منطی و لیس بگویم و طبله تحت انسان که متعالی انصاف است  
 از خط بطلان حال او میماند که حق تعالی آن و سببه عظیم است برین برودی مابستولی و تو گفتی  
 که خوف و حشمت بر روی غالب و بقیر است که از راه ضیاء و احترام و بار و در عت و بکوشد و چون  
 که متعالی طبع است دوست با او دارد و با خدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت و تملذ شود و حکم الهی  
 مع من احب سمیت دریا به دار سمیت اقرمیت نبات بخت سه لند حضرت شیخ زمر میان غبت



بسم الله الرحمن الرحيم

اگر چه اندیشه نظر فرمایند بسم الله الرحمن الرحيم از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب  
تفسیر قوله تعالى ان كنت تحب الله فاتبعوني محبتكم الله امام شیخ السبغونی نوشته که حب المومنین  
الله اتباعهم امره و اتباعه طاعته و اتباعا و هم رضائنه و حب الله للمومنین ثنائه و علیهم و  
ثوابه و حقیقت این تعریف محبت نیست بلکه بقضای محبت است در تعریف بیادنی گشته  
الحبه میل النفس الشبه بکمال در ادعیه محبت محله علی ما یقر به الیه و در حقیقت  
تعریف محبت صفاتی است تعریف محبت فی نیست و نز و فیه حب به است از اشتغال قلب محبت  
بقسمیکه باز دارد و از او بر سبوی غیر او چاره نباشد و او توبه و ام روی او و هوای من قایل  
العشق نادر محرق ما سوا المحبوب یعنی یقطر قلبه التوجع لغير المحبوب فلیحمله نسیا منسیا  
کلن لو یکن فی الوحد سیر محبوه حتی یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یروی غیث  
این تعریف محبت بنده است حق تعالی از قلب و اشتغال قلب بنده است پس محبت حق تعالی عارست  
از انس سازد که منتفع باشد جذب بنده را بجناب خود و نگذارد که متوجه سبوی غیر او شود پس محبت  
فرع محبت خداست و لذات تعالی غیر ما یحبهم و یحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرد و لفظ  
عشق در کلام خدا نیامده است در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم کمتر آمده در کلام الله و الدین اصول  
استند حلال آمده و استند حلال است از افراط محبت و عشق هم دشت افراط را میگوید که سلف  
القاموس را بر اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن در تفسیر از هر طرف محبت  
عقل طالع طالع و حواس را بیکار سازد آن فرط محبت عشق گویند بطلن و محبت پس سکر و مستی  
عشق راست است این را تنگی حوصله است اگر حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد مقدار که زیاده رفته و  
افراط که عقل نمای خود باشد حواس بیکار شود و لهذا برخی سعادته تعالی تجسم صادق می آید و در  
در اسما را آتی است که جمعی محبت ما شوق گفتن بروی تعالی صادق نمی آید چرا که محال است که محبت  
صفات آتی را بیکار سازد و لا غفیه شأن عن شأن می آید و میباید که امر و ایمه است بعضی  
اولیا را است که حوصله آنها وسیع و استعداد سالیان است محبت آنها زیاده است و است

بسم الله الرحمن الرحيم

حواس ما را بر تنه میارند و مکر و اسگشتان بکبر و تنه و پند و بیزاری از تنگی در حمله بخورگشت اما این گفت سزا  
 عالم اصلی سعادته و شادمانی است که ما را در آن عالم معرفت و ماسعناک فی عبادتک است  
 التودیه ایلیا علیه السلام بخدا اید یعنی سعادته و شادمانی و ماسعناک فی عبادتک است که مومنانند مکر  
 اولی و سابع و سابع عشق و غیره اند یعنی راهی را میجویند که به آنجا که عشق سمارت افیسر  
 محبت است و محبت است ای افسر محبت دلی و اعلی است که محضت به لوی و مومنانند به عشق  
 به چه که در سنن از آن برتر بود عشق الله از منین جسد بود و آنچه امام خدایا سلام محمد و آل  
 رحمة الله علیه بر آن تعریفش آن نکرده و نکرده خواهد بود مقوله میگوید در آن مقام نظر ابر بر سر است که  
 از راه محض است از تنگی حمله خبر میدهد و در محبت نیاید از سر محض و محمود است لیکن اگر استجواب شد  
 ای عشق بهتر ماند مشفق که راه خدا را به نام خود تا جان باقیست طلب باید بود  
 در یاد و یاد اگر کلمات ریزند کم باید کرد و خشک لب باید بود و تقاضای فرط محبت آنست که  
 اقبال امر را بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بجوی در عالم انزلی رسیدن حیرت است کرد که  
 من صافی رود قیامت تا نازد و روح ایزد که کفار را در پای که ایها محبوب عبودیت و تاجودیت شما همراه  
 شان و روح برود تا آمار بنان میزانی ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آنرا حق تعالی مومن  
 کلین دهد باید که بان تمام دوزخ خود را بیند از آیه ایها مجبور و حکم خود را در دوزخ اید و دوزخ بر آمار خود  
 سلام باشد و منادی او از کند والدین امسوا اشد حلاله و کادان ما که راه در دوزخ است و لیکن  
 اگر فرط محبت سکوستی باشد خوف خدا بی طبع ثواب در میان نیاید و خدا است که را به به بی  
 هستی آب در دهنی آتش گرفته میرفت پرسیدن که کجایم می گفت بجایم که دوزخ را این آب سرد است  
 بهشت است این آتش بسوزانم تمام دوزخ عبادت خدا خوف و دوزخ طبع بهشت کند ملک العاصی عبادت  
 گفت و تمام ایها علیهم السلام آنچه در محبت استند و به پنداره از آن می شنید و بود و آن همه برگاه که در  
 اصلی سعادته و شادمانی است که ما را در آن عالم معرفت و ماسعناک فی عبادتک است که مومنانند مکر  
 سوال میکرد و حق تعالی من مسلمانان میفرماید که در تنگنای حق و معصی المصالح مدعون همه و حوا



اطمعاً و صامداً و فاهمه بفقول لیس ثبوت مره و یقین در روایت میں جس حسرت شخصی که کما است  
 مایه کای انشال امر خدا خود را در دوح اندارد و در عذاب و در خاطر او دامن باشد و مایه  
 پسندان شود نیست شخصی که عذاب و درین راه نداند و خائف و ترسانست مایه خود آن ناک  
 اقبال امر محبوب نه و خود را در دوح اندازد و محبت کاسیت بقول بخت کوبت که تیج پاکه و در شرم که در هر  
 بسیاری میں سو هر کای و هر سو و عذاب بهم نیز نیست که سلام دست ذل لعلی قد تعصب احدا  
 صبره و موی شمع راجع بسوی و است بنامیه سدا رتبه یعنی قد تعفست است و این است  
 ساد است تا در به اندر دل فلک و ممکن بنده مثل طالب علم بعضی طالب علم در چلن پس ایام  
 و تیر ساله است این صفت در اندام است محبت غنیمت اگر کسی صلی بطارات نام نهاده است و در طاعت  
 و لا شاتقی الا طالع و در یقین محبت امرب بسیار است محض و است

المکتوب هشتم بغیر نیمی از سادات و باب تجویر لعن بر نیریدیم اسدالهم  
 الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین  
 در باب طعن بر یاران اهل بیت و جماعت رسول است امام طهر و حیدر و بی حجت الله  
 بر خدا که اران منع کرده و امام احمد بن حنبل هم و اکثر صحیحین مثل ابو جری اسرار و در طاعت  
 تعازی می در شرح تمام می همین قول حق و جماعتی درین ماه نظر را و در یقین نکوت موده  
 در این البته اصاعت وقت اشتغال است به ماده و بجهت آن حضرت امام علیه السلام  
 و طبع بخاری را بر سر و دست کرده که رسول صلی الله علیه و سلم را تب مرا بگفت اللهم اعن  
 فلا ذوق و رایت عنده اللهم العن اباسعیان اللهم العن الحارث و هسام و هوس  
 العن سحیل ابن عمار اللهم العن صفوان و امیه و ذوات انس مذکور که امر است  
 او سوب علیه السلام و بعد بجهت فاهمه طالموسا قال بی بی علی علیه السلام کلهم و رو  
 الحارثی عن اهل بیت و در حدیث لال آنکه حق تعالی و سال خود را در سماع خود و در خود  
 که در سماع خود و در حدیث لال آنکه حق تعالی و سال خود را در سماع خود و در خود



قول کند و اگر خواهد بکفر مصر دارد و آنها را ضارب کند بجهت آنکه آنها را مانانند و در بعضی روایات  
 مسلم آمده که در علی ذکوان اهل بیعت چون از آن سرور غدر کردند و نهند برین عمر و انصاری و غیره  
 هفتاد کس از خراجگاه رضی الله عنهم جمعین قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم با سخت غم و ارم و  
 و بر آن خالص میگردد از آن این آیه نازل گشته و ازین منع شد و مروی است که جبریل علیه السلام نازل  
 فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله ما بعثک لعلنا و لاسأبا انما بعثک رحمة للعالمین  
 لک من کل امر شیء الا ینینی تراحم تعالی برای لعن سب نفرتادوست برای رحمت فرستاده است و  
 در نسخ البلاغت که فتح کتب و افض است مرویت که چون امیر المومنین از اصحاب خود تنبیه کرد  
 شام را لعنت میکند فرمودانی که ای نکو نواستگاین یعنی من کرده میدارم که شما سب کنید گمان  
 باشید و جواز لعن آنست که جزیری روایت کرده که قاصی ابوعلی در کتاب خود مختار الاصول گفته  
 در اصل بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدرم در میان سپهرند که مردم بیزید را در  
 میداریم احمد رضا گفت که ای بسر کسیه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را دوستی بیزید چگونه روا باشد  
 بجز لعنت نکرده شود بر کسی که خدا بروی کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا بیزید لعنت کرده است  
 ایضا گفت فل عیون تولیة یفقد فی الارض و یقطع علی ارحامکم الی الله  
 لعنهم الله فاحصهم و اعنی ابصار هو یعنی قریب است که روگردانی کنید شما ای مردم و فساد کنید  
 زمین قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بی هاشم و بنی امیه نازل شده پس مردان و عبا سیان که در  
 خدا و ظلمها کردند و فساد نمودند و قراة امیر المومنین علی رضی الله عنهما بیان تاویل است که بخوانند قول تصحیح تا  
 و او که سواد لعن فی اللعول یعنی ای قلیب تو یا ایها الناس لایة جازة خرجهم نعم فی الفتنه و ما یجوز  
 او لک الذین لعنهم لایة فاحصهم و اعنی ابصار هو یعنی ای مردم و قلیب که بر شما با تا بان ظالم باشند  
 قریب است که شما همراهشان در فتنه و فساد در آیند و کارهای آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها  
 ماست و در آنکه خدا آنها را حق دلیل میگردد که حق تعالی در قرآن بفرمایان الذین یؤفکون  
 الله و رسول الله و الذین یؤفکون الله و رسول الله و الذین یؤفکون الله و رسول الله و الذین یؤفکون الله و رسول الله

بجاءت ضافات یعنی یوزون او یار احمد و رسول و دین صورت عطف سولی انجیل عطف خاص است  
بر عام برای زیادت است تمام باشد عطف جبریل بر ملا که مؤید این تاویل است حدیث قدسی که بخاری  
روایت کرده قال الله تعالی من عادی لعلیاً فقد ہارنرفی بالحق اربعین ہر کہ باولی خدا  
گردید پس با خدا برای سبک برآمد پس انبیا امام حسین علیہ السلام کہ سر شہید اولیا را بعد است ایذا برد است  
و نیز انبیا رسول سلی احمد علیہ وسلم ظاهر است رسول فرموده صلی اللہ علیہ وسلم فاطمة فیضه منی  
ما را اھا و یوزینی ما اذا ہا استغنی علیہ یعنی فاطمہ پاره ایست از من پنج خوش سیکہ و از خوش سیکہ مرا  
و ناخوش سیکہ مرا پنج ناخوش سیکہ و از او اخرج احمد و ان ملکہ و الحاکم ان اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
قال من اسب احسن الح یمن فقد احسن ومن انقض ما فقد انقض و روی احمد الخاری فی الاذ  
والحا کہ و غیر ہر ہر یعلی بن مرثد حسین بن و ابی اسر حسین احب اللہ من احب حسیناً و یعلی  
و غیرہ از انس بن جارت و این کہ و نمان ای ہذا یعنی الحسن یقتل بارض من ارض العرب  
ملا لیا کہ بلا من متھد ذلک منک و فلینصر فیہا و اما وایت دلالت دارند بر آنکہ انبیا  
حسین علیہ السلام انبیا آن سرور است صلی اللہ علیہ وسلم و انابن عباس مرویت کہ ابن ابی درج  
عائشہ رض بازل شدہ و عیالہ منافقان بروی قہمت کردند و رضیہ فاکت زین عم معلوم میشود کہ سر از رخ  
او اہل بیت عیبر را اینا کردہ ایدار پیغمبر کردہ و ایدار خدا کردہ و استحقاق لعن شدہ و همچنین است حکم سیکہ ہا  
پیغمبر اسب سیکہ کہ رسول فرمودہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ اللہ اصحابی لا یقعد و ہر غرض اسب بعد  
فمن احسن قحی احبہم ومن اعظمہم فبعضہم من اذا ہر فقد اذی من اذی فقد اذی اللہ  
فیو متاک ان ماحد رواہ الترمذی عن عبد اللہ بن معقل و زندی و حاکم ابن جریر از حسن بن  
علی علیہما السلام روایت کردند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را نمودہ شدند سلاطین بنی امیہ بر سب  
آنحضرت از بنی امیہ ناخوش و رنجہ شدہ برای تسلی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را احططاک الکوت  
انا اولیاءک و ولیة القد لیلیۃ القد بحیر من الف قحہر ملکامی بنی امیہ بازل شدہ فاسمہ الی گفته بود  
تھا کردیم سلطنت بنی امیہ را راہ بود کہم در راہ یعنی از در سلطنت برید تا انقضای سلطنت

مردانیان را بدو که بنیاد و چند سال شده آئین حدیث هم معلوم میشود که از زیر و دیگر مردانیا  
 آنحضرت سال الله علیه و سلم را ایذا رسید بیل گیر آنکه قوله تعالی العزالی الذین بدلو الله الذین  
 واحلوا قلوبهم دارالادب و احلوا قلوبهم دارالادب و احلوا قلوبهم دارالادب و احلوا قلوبهم دارالادب  
 که از ستم بر خطای این است رسیدیم که آنرا بایستند و مودعها که احلوا من قریب بوالعبد  
 و بنو امیه اصنامی معده و فتنه بدم در و اما سوا امیه فتنه و احلوا من قریب بوالعبد  
 در ذکره اند فتنه بدین بنو امیه و بنو امیه و بنو امیه و بنو امیه و بنو امیه و بنو امیه و بنو امیه  
 که اسکر و سوا امیه چندی در دیار و ستاده و شده اند و همچنین امام فتوی قول عمر در روایت کرده  
 این حریر و ابن سعد و طبری و در وسط و ابن مردویه و بحدیث طرق از امیه المومنین علی در روایت کرده  
 بیل و گیر قوله تعالی و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه  
 من قریب و کسر الله و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه  
 فی سماء و من کسر الله و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه و عدل الله را سوا امیه  
 آیه و این را یعنی چنانچه بعد موسی و بنو نوح و کالب خرقیل علیه السلام را عطفه صاحب سیم و در  
 که پیش از شما بود یعنی چنانچه بعد موسی و بنو نوح و کالب خرقیل علیه السلام را عطفه صاحب سیم و در  
 موسی را تازیان کردند و عالم را با صلح آورد و همچنین بعد محمد صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عثمان و علی رضی الله  
 عنهم را عطفه صاحب سیم و در و بنو نوح و کالب خرقیل علیه السلام را عطفه صاحب سیم و در و بنو نوح و کالب خرقیل علیه السلام را عطفه صاحب سیم و در  
 که ستم بر این خوف نشان از کارها و عبادت کنند مراد تحریک نشان از بامن چیرنی بیاور و هر که بعد از  
 کافر تو پس بنی فاسق و خارج باشند از حکم خدا و او العالمیه گفته که رسول صلی الله علیه و سلم بعد از  
 سال آنکه بهیچ داز کفار و در ایذا و دما و در و عطفه صاحب سیم و در و بنو نوح و کالب خرقیل علیه السلام را عطفه صاحب سیم و در  
 پس آنرا کمال خوف بود و آنکه یک نام از صلاح خالی می بود و چنانچه بعضی مرال میفکند که بیج و وزیر  
 نمی آید که مامون باشیم و صلاح نسیم از زمان این آیه تا ازل شده و آن الی عالم در مرابن ما ربهم و اوت  
 که و که این آیه ازل شده و فتنه که در خوف شد و دریم پس حق تعالی و عطفه صاحب سیم و در و بنو نوح و کالب خرقیل علیه السلام را عطفه صاحب سیم و در

اسم داد و در ملک اسلام فراخی شایسته حق تعالی موسی را تائید دین او و سه کرده و در حیات و وفات  
و عده فتنه جیت قال انما صرحه علیهم در بعض سینه بنه و ای که از حق موسی علیه السلام در دنیا و اوقات  
عده و یوش بن یحیی بن علفه شد و یوش نام کرد و ملا و سام و بی اسرائیل فست کرد و یوش بن عده فضا را  
محمد صلی الله علیه و سلم در وقت خلافت راست بن یوش گشت و او که صیقل و بی بی جیت مرثان بن کر و دایان  
آور و دریا کشته شدند و سید که ابان گشت و فتح تمام و اوق بنیه در خلافت عمر و عثمان سی اید و سانه  
جای بجا این امر اطرقت متعدد و اعلی بن عمر و سیت در فتح السان فیل علی صلی الله علیه و سلم و ان هذا لا یصلح  
بک نصره و لا حد لا کثره و لا لفته و حیایه الدی طهر و حسن الدی اعده و اید و حیایه بلع مالک  
طالع من حیث ما طلع و محض عده و یعود من الله حجت قال الله و علاله الدین و مواضعه که آید  
فاله و محض عده و فاصحه الی آخر ما قال صلی الله علیه و سلم درین آیه دلیل است بر صحت نبوت که احادیث  
لعبت تقسیم که بوقوع آید و پس صححه است دلیل است بر صحت خلافت علماء اربع اگر آید و این آیه را  
طالع در وی آتی لازم آید و آن محالست چرا که یعود و یعود و یعود و یعود و یعود و یعود و یعود و یعود  
او دلیل است بر صحت و سبب سنت و محامه و دین بن نان و صلی الله علیه و سلم و بر طلال و سبب و انصر  
که آنرا سگوید که آیه سببه حاف اما بد و قیبه میگردد و تمام و در ممدی و یعود و ارجوحه و اعلا سده  
و آنچه میگوید که بعد از ممدی این عده میفرماید و شد که میگویم در این قول میگوید و یعود و یعود و یعود و یعود  
علیه و سلم از سرور و ایت کرده و فرمود که خلافت بعد من سی سال باشد پسر من طاعت باقی بماند  
بشارت ملا و ای که در دو سال خلافت عمرده سال خلافت عثمان و در دو سال خلافت علی شش سال  
یعنی ما یام خلافت حسن بن علی سفینه استوار کس و نکرده و خلافت ابی کرد و در سال سه ماه و خلافت عمر  
سال شش ماه و عثمان و در ده سال و علی و در پنج سال و راه و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن  
این آیت دلیل است بر کفر برید و انشال و و اشیاء و جیت قال و من کفر بعد الله و اولاده و من  
الفا سقوب امام حوی گفته که ابی سیر میگوید که اول کسی که در این صحت کرده و قتال و ستر و در  
و غیر میگوید که این آیه است از یزید و ابی و اقل کر حسین علیه السلام و در

از اهل بیت نبوت ایستاد که در دینی حُرست کرد و ناموس آن سرور را و لشکر برد نیز فرستاد و وفات کرد  
و مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که در وسط ایستاد و ریاض جنت خراب کرده در واقع حرمه چیز با کرد که  
در میان آن کوهی میکند و خنجر بر بیت اسد زد و عباد بن سیر را که نواسه بود و پسر بن عبد الصخر  
بود کشت ترمزی از حسان وایت کرده که خنجر کی از غلامان یزید بود کسانی را که در پیش کشته یعنی اصحاب  
و تابعین یک کلمه دست نبر اگر کس شمار آورده و مسلم را وایت کرده که و قبیله حجاج عبد اسد بن سیر کشت  
ایستاد بنی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم و ثقیف کند اما و صید فاما الکتاب  
قرآن و اما الله فلا حالک الا انا قال عبد اسد بن عسمة الکتاب هو المختار بن ابی عبیدة المذنبی  
ابن حنیف یعنی ملک کند مسلمانان و دوستی که یزید روز یکم حسین علیه السلام را کشت تیرها خواند  
خنجر که مصمون آن تیرها آنت که امرونا را آل محمد صلی الله علیه و سلم انتقام کرده ام از روز بد خسته  
آن ایستاد بنی سبت بیت و دست من جدب از النقطه من بنی احمد ما کان قد فعل  
و خمر را حلال گفت فان حرمت یوم املی دین احمد فخذ با علی دین سبج بن مریم و آل محمد صلی الله علیه  
سلم را بر سر باسب میکرد و در میان هزار راه درین گراهی فرصت یافتند بعد از آن حق تعالی از آنها  
انتقام کرد و چنانچه از قاتلان محجوبان گریه انتقام کرده بود و آنکه کسی از آنها مانای ماند و دوست که سبک  
حضرت امام حسین یزید میسر را حکامه ریر صومعه ای بی فرو دادند بران صومعه م قوم بود و بیت  
ابو حاتم قتلت حیاً ساعه حله يوم الحساب ازان اهب پر سید نکلا بیت  
که نوشته است گفت ر قدیم م قوم سبت میدام که کدام کس نوشته است غرض که هر یزید را و ایستاد  
نات بنیو پس استحق لعن است اگر چه درین گفتن فائده نیست لیکن است ایستاد بنیو فی انقصی است  
والله اعلم

### کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از صلوٰۃ بدانند هر قدر که اوقات در ترویج سبست حصرات بسیار آرا  
بغیرت باید شمرده و طالسان خدا را از جان غریب تر باید دانست چون مانده کمال فساد و سرور است







زمین چاهی فرو ریز از وضع نگه جای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بر آن قبضه نکردند و کمین  
 گندم و کرب و برفقه در راه با ایشان سیدیم درین ستم تصور نشود و موضع نگه میراث بد بوری جد ما  
 من نیست محض قصدی حضرت مرزا صاحب شهادت رضی الله عنه در ادای خدمت ایشان  
 تقصیر نمایند نوع دیگر که برای بن ماندگان مفید است که دنیا را چندان مسترزه اراده نکنند  
 و بطلانی و آتش در جهانی می میرد و بعضی به پیری میرسد نام حشرشان بهر در اندک خدمت مثل ما و میر  
 این است که کوفت مسالمة آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر بماند حتمی میفرماید اذ السماء القطر  
 الی قول علیت نفس ما فاصدت و احوت الی باشد باین لذت قلیل که انهم بسیج کشی میشوند  
 لذات قوی دائمی را بر باد دهد و بالامان ای اگر قرار شود لغو باشد منهایس جانیکه مصلحت نیست  
 و مصلحت منوی ما بهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم بایست کسیکه مصلحت دینی را مقدم  
 نمیدارد و یا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صل الله علیه و سلم من جعل المصوم همما  
 واحدا هم او و الله هم و ما یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصد و صحر سازد مقصود  
 آخرت متاخر در در کفایت کند الله تعالی مقصود و دیای او و کسیکه مصلحت منوی را مقدم دارد  
 کلاه باشد که دنیا هم ادا دست نهد چنانچه مشیرترین است پس خسر الدنیا و الاخره شود  
 اگر دنیا دست دهد و در اندک خدمت وال پذیرد و نسران امدی لاحق شود و فقیر بشیر خود بهر بار  
 مردم با دیده که دولت سید با زانها اثری نماند و فقیر و را و فقیر و پدر فقیر و فقیر گذشت  
 قصاصات باشد بهر چه یاد میاید حق این خدمت زما ادا نشده حصصا برین فقیر و فقیر که مشیر  
 عمر در زمانه فاسد تر یافته از بخت نادم و مستعصر امما بجز الله قوه ملحق اریس خدمت نکردم  
 دارا اگر انبای در کار نوعی بکونی کردم الحمد لله علی ذلک از سبب تا فصل آتی امید حضرت دارم  
 مقصود اصلی در بیت فقیر همین است اما سرکت بهین عمل حمله منانان مکه بهر دم هر کس که طاقات کرد  
 مستعد است بهیئت نموده و زنده علما بهتر از من موجود کسی بی پند و از باطن کسی دیگر از  
 چهره است این نیست را آنکه اگر مصلحت دینی را بر نراند هم داشته شود و دنیا بهر دوی و از

نمیشود و هر چه سید بزرگان مراد تقی پس از وفات نرمان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند  
 طمع و خاطر داری ناحق را داخل نماید و بر وایت معتبر نبوی عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت  
 دنیوی آنست که در ناگشت دینداری منظور دارد چون درین مانده درین شهر ندیده اند و  
 بسیار تیغ یافته است شرفا بیشتر بر غلبه نسب با فقه محبت نظر میدارند اول مایه بین باید گردد  
 یکسوی نفی یا تنقیح بر نفس اگر صاحب دولت مالی نسب باشد نباید داد و در زیادت سوازی دین  
 تقوی هیچ کار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید محکم که درین اده فلاں این فلاں چیزی نیست و  
 و دولت اعتبار ندارد و که شش از تداول است المال غایب و در هیچ و یکبار باید دانست که اکمل  
 الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله علیه و آله و سلم هر کس بر قدر آسان  
 مشابست هم رساند در باطن ظاهر و صفات جلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عبادات و عبادات انکسار  
 همان قدر کامل باید دانست هر کس در مشابست و چیزی از ان قاصه است همان قدر و بر آن ظاهر  
 باید دانست و اما بجهت کمال اتباع سنت سیده که ادبای نقشند با اختیار کرده اند گوی مایه  
 برده اند و همین کمال مشابست بجهت کمال متابعت لیل است بر فضیلت شان اگر چه قاصه همان  
 از کمال متابعت انجناب کوتاهی کند و براداری و اجابت ترک محرمات و مکروهات و شبهات و عبادات  
 و عبادات و معاملات خصوصاً در معاملات قناعت کند انهم بسیار غنیمت است گوشت بوالهول و اقبال  
 استجابت کمال شغال بمن و عبادات و عبادات از و غیر شود رسول فرمود صلی الله علیه و آله  
 و سلم من اتقى الله تعالى استسب له دینه و سرجه و من وقع فی التهاات وقع فی الحرام  
 الله یثقی فی الصیحین جمالی میفرماید اولیای کلا المتقوا یست و دستان خدا اگر متقیان تقوی  
 عبارت را دادی اجابت ترک محرمات و شبهات است را از کثرت بوالهول و اقبال استجابت انهم محرمات  
 را اکل نفس است از هلاک و حجت که در حقد و حسد و ریاضه و طول و صحن و دیا و اسد آن  
 بعد از ان محرمات که بافعال حواج تعلق دارد و در کتب فقهیه بیان اند و اگر بهت رین مرتبه محرمات  
 کند و از شومی نفس و شیطان مرنگ محرمات شود پس ایچ اتمام حقوق العبادات از ان

باید کرد حق تعالی کریم است پیران عظام شفیع انداخته ای عفو است حقوق العباد و بخشش نمی آید  
 آیات و احادیث در نیاب بسیار اند این قیمة محل آن تواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون  
 من لسانه ویدیه و حدیث ان تحب للناس ما تحب لنفسك و تکره لهم ما تکره لنفسك  
 در بنما کافیت شهر مباحش در پی آزار و هر چه چوایی کن که در شریعت مانع ازین گناهیست  
 یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و بیک از رضا که برای دین دنیا مفیدست آنست که از اتباع خود  
 وزن و نزنند و نوکر و غلام و کنیز که در حیت بیک میان معاشرت باید کرد که آنها را می توان  
 و دوست دارند و از کثرت اخلاق و مخواری و عدم تکلیف و لایطابق در عایتها بجان گرویده باشند  
 اگر آنکه بعضی از آنها از حسد بیک دیگر اگر باخوش باشند آن معتبر نیست و قبولان خود را از ادب و  
 فرمانبرداری و ضد سنگداری رهایی دارند مگر در آنچه بحقیقت امر گفته رسول فرمود صلی الله علیه و آله  
 و سلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و باقران خود را از اقربا و برادران و دوستان و  
 هم صحنان و همساگان با خلص و محبت و مخواری و تواضع باشند دنیا حای مناسب برای معاشرت  
 دنیوی با چه تقاطع نکند هیچ خانه بر باد نشده و بیکه با هم ساخت و مخاصمت کردند و اگر کسی  
 اندیشه دشمنی با آنها را با احسان و کوفی ترمیم کرده و سرنگون باید کرد و بیت آسایش و گنجینه  
 این دو حرف است و باد وستان تملطف با دشمنان و ما را با قال الله تعالی اذفع ما لک  
 هی احسن فاذ الذی بینک و بینہ عداوة کانه و لرحیم و ما یلقها الا الذین صبروا  
 و ما یلقها الا ذ و حظ عظیم و اما بنوعتک من الشیطان برع و استعذ بالله  
 هو السميع العال یعنی دفع بری کن بحصلته که نیکوترست یعنی بدی دشمنان بر نیکی کردن  
 آنها را خود دفع کن پس ناگاه شهید که در میان تو و او دشمنیست دوست و محب خواهد شد و نمی کنند  
 انجیس مگر کسی که صبر میکنند و مگر کسی که صبر نکرده صاحب صیبت بزرگ اند و اگر دوسو سه شیطان ترا درین  
 کار مانع شود از خود بخوان و پناه جوی بجدابرستی که خدا سمیع و علیم است آیس حکم در حق کسی  
 که مادی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خاصا مادی دشمنی باشد مثل دفع

و خارج و مانند آن از آنها موافقت کند تا که از عقاید فاسد و توبه نکند اگر چه پدر یا پسر باشد قال الله  
 تعالی یا ایها الدیر المنک لا یخند واعدی وعدک واولیاء الی قوله لن تنفعکم احکام  
 ولا اولاد که بوم القیامة یفصل بینکم در خاندان فقیر بنیه علمانده آمده اند که در عصر  
 ممتاز بودند از خاندان فقیر احمد این دولت بهم رسانیده بود و خدایا بیا میزد و رحلت کرد و دل  
 و صفوة السراهر چند خواستم تحصیل بند دولت تن ندانم حسرت یافتند عبارت فتاوی که فمید  
 اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر اگر تواند که شش کند و فرزندان خود را سعی کنند که البته  
 لازم کس نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر بر کاست علم ساریست از دانستن حسن و قبح عقاید  
 و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و اس علم بدون دریافتن  
 اوله از قرآن و حدیث تفسیر شرح احادیث اصول فقه و دریافتن احوال العین خصوصاً آنکه  
 اربعه اجماع است لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر کتابهای بعضی روایاتی اصل  
 نوشته اند دریافت حال صحیح و سقیم سائل بدون اینهمه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواند  
 حکمت فلاسفه لایستی محض است کمال در آن مثل کمال مغربانست در علم موسیقی که موسیقی هم  
 از فنون حکمت یاضی مگر مطلق که خادم همه علوم است خواند آن البته مفید است \*

فصل چهارم در کتاب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی رح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بنام مرزا صاحب - حدای غرض آن تبیین طریقہ احمدی و احیای سنت نبوی  
 دیگرگاه داشته مسلمین را متبع و متفید گرداناد و فقره ولی الله عفی عنہ سلام محبت شد مکتوب  
 منیر منیر باد صیحه تبریک که متحول بود انواع الطاف و وود و مود و فقیر را در شقت سالی داشته  
 این فقیر و اولاد و فقره و احمد سد که اهل این دربانگان سکنند ازین عترت و قباست که میگردد و و احسن  
 الیکم و ذکر کلامه تعالی میں عہد مات آمد و رانی و نیاس او اشنائی رفته بود و محمد و مافقه تا تو تک  
 و احیای برای جبری دارد و تنوید حقیقت آن عالمی می تواند تا حال بیج اعید شده است نظیر غنیم

توان گفت قلمی شده بود که بعضی قاطع را بصورت اسلحه حاکم نوشت خاطر شاق آن قاطع است گفتند  
 که زود آن عدد بجز گردد - توی شماره صلح صحیحین استماع نمودند مستع کتب است بلکه مشهورند او  
 اندرین تعبیه است که توقع است که اینده ظهور رسد و جدا زان احرام صحبت شریف بنده مدبر قدری که  
 وقت شریف گمارد کند بیک و یکجهت اخروی این غیر تنگست بال بیاید بود و السلام مکتوب دوم  
 نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریق احمدی خصوصاً طریقه صد فیه ما و آن تمل باه اح  
 ضایل و فضایل را و یگانه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه امام مفتوح گرداناد و مکتوب گرامی  
 مغرور صحبت مزاج شریف حمد الهی جای آورده شد پس بعد از آن احری اطلاع بر صحبت مع یافته باشد که سبب  
 سرور خواهد بود پس در اینجا که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید تصرعه رزم رزم خورده است  
 بجای آمده و آنچه از توبه و تبری را انصاف سوی تقریر نماید طایف حطرات و ملکات ناصیه تنگست با سبب  
 فقیر زاده با التماس عذر حق خویش مخبری اند - شاد اهل مد صاحب بجایست و مدار سبب غیر پرده کش  
 بیا شد درین مدت چندین مرقه ملاقات شده و حیر و عافیت همیشه می آید شاق ملاقات شریف  
 و السلام مکتوب سوم نیز به مرزا صاحب - شیخ المسلمین با فادات قیم طریق الاحمدیه در وی  
 طریق توجیهات نفس الکریمه بین فقیر ولی اسلام صحبت مشام میرساند و قیام کریمه درود و حمد  
 احمد مد علی سلامتکم و عافیتکم از نگارم اخلاق مرچو آنست که بدعای ظلمه العیس کریمه و ما باشد آنچه در آت  
 ضلالت تاب عبد الغنی جان اشارت نموده علی الارض العین تا حال با ترف او را و ملا کریم الواب  
 مکتوبات مفتوح است بامر که ابواب مکتوبات مفتوح است الله مقصر خواهد ماند و السلام و ان ارم -  
 فقر زادگان سربلندی مدعی و عاست در اوقات احابت کریمه و ما باشد مکتوب چهارم به مرزا صاحب  
 خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه را و یگانه سلامت داشته ابواب فیوض بر بدگان خود مفتوح دارد -  
 از فقیر ولی المعنی عه بعد سلام واضح ماد که مولوی شاد الله بار قیام کریمه رسید مدد جب سست گردید  
 قصد ایجاب سبب معصی ساب که شرح آن مطی سبب خواهد اتفاق افتاد تو قیام است که در اوقات مرچو  
 دعای سلامت اوقات شایسته و باطنه در حق بده صعیف فرزندان و متعلقان بوجه و آید به

والسلام - برادر میان اهل اسلام شفا یافته اند لا قبل از رجاعات باقیست آمد واری نیست که  
 آن نیز بهتر شود از جانب فقیر که فقیر آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحدہ نوشتہ اند  
 کموت مجسم خواجہ محمد امین و تحقیق محلی ار نسبت آنحضرت تعبیر وجود موبوب بیان تقلید آنحضرت  
 نہدی از مذہب فقہ امامہ اربعہ برادر محمد امین اگر رسالہ شہودہ - چند سوال کردہ بود جواب  
 آن میں احوال تفصیل نوشتہ شد سوال اول آنکہ نسبت بانسبت کدام طریقہ از طرق مشہور  
 شائستہ ترست کہ تم را خدا شغال طریقت صحبت متصل تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقوی در اتصال  
 من طریقہ نقشبندیہ است و نسبت باطن آندای من بطریقہ جیلانیہ است زیرا کہ اصل در طریقہ نقشبندیہ  
 حفظ صورت و ندیدہ حضرت حق است و در مذہب ہر آدمی اشارتی با جناب آقہ است آنصورت اجمالیہ  
 و ہنویہ حضرت حق است این طائفہ آنرا واسطہ گرفتہ اند تا بران مواظبت کنند و سر وقت کہ خواہند  
 اران اشغال کنند بحقیقہ احتیاجی اصل در طریقہ جیلانیہ تہذیب و وسرست تا چون مہذب شدند  
 سر وقت آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم میر شود و در سجاد و خلعت ثنارت سلف بجال خلف  
 اقوی نزدیک من طریقہ حشمتیہ است اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب ہفت اشمہ اصول  
 طریقہ جنبیہ طریقہ سہروردیہ است اگرچہ فقیر نامناسب با طرق بسیار است اما این چار چیز این چار  
 طریقہ استنادہ کردہ ام جزئی اند غنا البماخیر بجزار و فائدہ دیگر زیادہ از جواب میگویم کہ بعضی وقتا  
 مراقبہ حاضر کردہ شد بر من اجدا در اما حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ و حبیب ہر کی فوری یا حق  
 کہ آن در غالب سندہ است در باب پیدا کردہ جمعی کہ دوص کس باشند باز یادہ و آنرا استوارت  
 اخلاص اہل ہندوآن باصطلاح انقطہ بحث است اگرچہ گاہی باعتبار دنیا مانند گاہی باعتبار دیانت  
 و علم دیدم کہ آن دو طریق در اثبات نسبت من انتقال کردہ است سوال دوم آنکہ صوفیہ مرمودہ اند  
 کہ من نای شریعت بود و مومب بہ ہمد **س** موسی اندر درخت آتش و پسر نریشاد درخت ازنا  
 تنوت و سحر و صابریل و انجینان و انجین انکار یعنی فانی بشریت و وجود مومب  
 صیت منہم تہائی ملک و صوفیہ واقع شدہ است کہ بنی آدم رسد طبقہ مخلوق شدہ اند آنکہ طبقہ ہنویہ

غالب ترست آنکه نفس سبیه از زور آور ترست آنکه نفس لطیفه دقوی ترست پس آدمی باشد که  
 حال مغلوب یکی از این نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر اسی که آن غالب میکشد میبرد و چون تو که در  
 معتقدات شرع را عقل خود جدا د و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی فلذا لا بعد  
 اجازت شرع چه در باب سبیه چه در باب شهوید بشریت و فانی شد در شرع و نفس او شرع مانی ماند و حدیث  
 لا یومن احدکم حتی یکون هواة تعالما تحت به اتسارت همین مقام است چون ازین مقام شرع  
 واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با و لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را باستی فلذا لا اتصال  
 بی کینت قبله نماید توجه و انجذاب خاطر او را الایمن معنی در حق و باقی گشت بخت و اینها دو راه پیش رویش  
 یکی راه نور الهی است و محبت آن مشایخ است بدات محبت و دوام راه توحید افعال صفات و  
 انحصار الی شهادت حقیقت احد و طلوع آن از کوه انانیت و انا هر موجودی بعد از ان استقلال آفتاب  
 واحد و کمال خود بعد از ان تمام هر دو راه یا یکی می آید یا نه و را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم کلی حکم  
 دیگری را از جهت نمیکند و متعاقب آن تفرقی اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار  
 او دل یا بر بخارج و نفوس نمیکند کارهای مناسبه آن میکنند و مبرور و کیفیت اتصال مشرف میشود و یا  
 بطیفه خفی معرفت حقیقه واحد مشرف میگردد و این او جزو مویوب گوید و این درست اشاره است  
 سوال سوم آنکه دل تو در مسائل تنبیه بر کدام مذهب است گفتیم بعد از امکان جمع میکنم در مذاهب  
 مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و وضعی واقع میشود که مایل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر  
 الجمع باتوی مذاهب از روی دلیل موافقت صریح حدیث علی بن ابی طالب و خدا تعالی انقدر علم داده است که  
 فرق در میان قوی و ضعیف کرده شود و در قوی مجال استغنی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد و از راه  
 مذاهب جواب میگیم خدای تعالی بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفی داده است الحمد لله تعالی -  
 مکتوب ششم نیز خواججه مجاهدین در جواب بعضی مسائل بسط شد الرحمن الرحیم بحسب رفق  
 خواججه مجاهدین سلمه الله تعالی - سوال کرده بود که لطیفه غالب من بین لطائف من کدام لطیفه است  
 لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید - مایه دانست که لطیفه قلب هر چند یک



طیقه است اما روح و طبقات شتی دارد و وجهی دارد و کجای و وجهی دارد و مائل نفس شهویه و وجهی دارد  
 مائل نفس سبعیه که منبع آن نزل منور است طبقات است از طبقات دل و وجهی دارد و پیوسته روح و وجهی  
 روح سیه روح و طبقات شتی دارد و وجهی دارد و متصل بقلب و وجهی دارد و متصل بنور القدس و وجهی دارد  
 لطیف و نخی و آنچه از میان لطائف غریز شارا می بقوت و استقلال اقیاز دارد و وجهی است از وجود که  
 بروح نزدیک است و وجهی از وجود روح که بقلب مائل است پس غالب آنست که اسد اعلم که ظهور گرفته  
 طهارت عبادت و نسبت او سیه و یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل اسد و جو انس و الفت  
 بیشتر و دفع کار این غریز از این چیزها و اینا سبب این چیزها باشد انشا الله تعالی و اگر تمام سیر لطائف  
 مقدمه است آخر کار روح بهین چیزها باشد و استقرار در این مطن - مکتوب محققم بخواجه مجاهدین  
 در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد و قدس سره که در باب غلت حصول این مرتبه مطلقا بانحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و سلط بعضی افراد است نوشته اند و از آن مندر و نفس خود داشته اند -

برادر عزیز القدر و خواجه محمد امین اگر چه الله تعالی بشود - سوال کرده بود که حضرت شیخ محمد و قدس  
 الله تعالی سره العزیز در مکتوب خود و چهارم از جلد ثالث غیر آن نیست تصحیح کرده اند یا آنکه آنحضرت علی  
 صلی الله علیه و سلم بعد هزار سال بواسطه بعضی افراد است مقام غلت حاصل شد و دعای الله حاصل  
 می شد که اهل بیت علی ابوالهیم متحاب گشت با شماره معلوم میگردد که مراد از آن مرد و است حضرت محمد  
 و این مقدمه در ظاهر بود و اشکالات کثیره است از آنکه که توسط فریاد افراد است و حصول مقام غلت  
 که از اعلی مقام است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات و التسلیات حضرت  
 مجدد و متقی جواب این اشکال خود شده اند که عدم و غفلان اگر برای مصلی و مخدوم لباسی خاص  
 طیار گسترده منبری ایسا را لازم نمی آید و بنده امیر و از آن جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان  
 الله اتحدی حیللا كما اتحد ابراهیم حیللا و این حدیث نص صریح است در اثبات غلت  
 مر آنحضرت پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صحیح صحیح باشد گفته شود  
 که مراد از این غلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت است نه غلت محطکه فلا اشکال بر آنکه -

محلات بر اینها ازین تا دلیل با میکنند پس درین سلسله آنچه نزد تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب خاطر  
 رسید که هر چه در حالت اجتهاد توفیق تحریر آن یابد بنویسد باید دانست که کشف اهل امر راست در دست  
 ولیکن در بعضی اوقات حقیقه الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات تفصیل و در بعضی اوقات شیخ  
 بشیخی و در بعضی اوقات بغیر حجاب متبعضان کلام صوفیه لایا دراز دانستن اجمال تفصیل و اغراض نظر از آنجا  
 که قابل اندر میان کلام محمل مفصل می باشد پس ناشناختن ابریم که در هر طایفه از زمان فعلی دیگر فایده میکند و درین  
 زمان فعلی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون وجه حضرت فاطمه زهرا علیها الصلوات التسلیمات سبب  
 علوسه بر تعین ایشان در عموم فعلی که بردست ایشان بر مردمان افکار شده است سبب ظهور انظار و  
 بنوری که از حجر بیت حضرت ایشان سر آورده و اسباب آخری انطریق ان تحسینا را مستفاده عنوان  
 خطیره القدس و شیخ آن رو پوش آن منظره آن متشکل صورت هر چه ازین قبیل بیان گفته شده است هر  
 جدید که در عالم پیدا شود و تباغی بر روی کاری آید ضمیمه خطیره القدس میشود و سبب ایجاد برت نفس  
 بنی آدم که طبقه سه طبقه پیدا میشوند دلیل بر است که این امر را اجمالاً دراک کنند و باین نقطه تعبیر نمایند که این  
 کمالات احوال آنجا حاصل شده است تفصیل این کلام و انقائ حق آن است که گفته شود که مصلحت کلام  
 اقتضا کرده است که بعضی شروح و تفاسیل و مکتوب نقلی اعظم در هر عصری پیدا شود و نشان آن مجرب است  
 باشد از کمال آن مجرب است بآن نور محمد و بنزه شعل تجلی اعظم و نشان اعراض آن جوهر اعم که در دال ظهور  
 خود است بحسب احوال و ادوار و ظهور و حود است بحسب احوال و زمان این تغییر اشارتی کرده باین قسم ظهور  
 و باین قسم اشکال درین امر است باجمال و آتیش حسن در کار شد چیتسم در اسرار ام یا زلف او را نشان ام  
 چون این مقدمه ممد شد و گیر باید دانست که حقائق اجمالی که در اهل ظاهر میشود چون لغت معارف و  
 آن کوتاه است این طایفه لفظی را کتاب است که بحسب فرائد و اعتبار بران حمل توان کرد و دیگر بدو آرا  
 عنوان آن حقائق اجمالی فائده رتق ایشان میگردد و باید دانست که ابا ان مروطیاریه و آن معارف عامه را  
 در برده آن لفظ ادایغریاب تعریسان از طالع کعبه گان بالا راست که اختصاصیت این لفظ اغراض نظر  
 کعبه و سطح نظر خود همان حقیقت اجمالی و معرود عامه ما را در پس فیاخت میقامت لفظات و استجاب دعا

اللهم صل على محمد كما صليت على ابراهيم و تصوير دائره كه مركز حرف ذ است محيط آن كمالات  
 ذات ماریه و ده آن مركز دائره نامه كه آن مركز مجربیت است محيط آن است نزع جمعیت همه نیزه گان  
 اتار و اعتبار است اعتراف مثل این مقدمات را میشوید یا كم و صحت دایت اسلام می اعتراف  
 ایاب اطفا را سد و یاد بر و دست می ندارد و همچنین است سخن و توحید قرآن حقیقت كعبه و حقیقت محمد  
 سیان و احوال آیس غلامه كلام آنست كه عدا از الفصح و ده دیگر تده است كه بعض اعتبارات احلال  
 فیوض مقدمه است مثلا احوال طبع روح و سر و غیر آن همه محال شده هیئت جمعیت پیدا کرده و معص اعتبارات  
 تفصیل فیوض مقدمه است مثلا اسال حج بیت النامیه كبری و برین و ده مفصل برست از ادوار ساقه و در  
 احقاق این و ده شری مطبوعه كه این درق گنجان آن ندارد و با حكه شیخ محمد دار هاصل این و ده و ده و سا  
 معارف مختلفه این و ده كه از زبان شیخ بطریق رمز و اباسر زده و پنج قطب را ستاد این و ده است برود  
 بسیاری اگر گران مادی طبیعت است خلاص شده و تقطیع شیخ فطعم صحت و تواد و و گون گمان  
 و شكر است شیخ شكر است بغیر است اعظم الله تعالی له الاجر و غیره در اكثر معارف كه شیخ سرمان فتح و آورده  
 مصدق است مثل اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ ار مرود یا دران تجاوز نكرده و همین بی پرده آورده  
 و مثل قول بقیات علماء اهل سنت و معارف احوالیه كه تقلید امایا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نمودن  
 آنها با تحقیقات صوفیه ریا كه معارف علماء مقصود است بیان خفیه القدس و تالی علم و آن متعین است تفسیر  
 كلیه زبان صورتی ای كه در مرآه متعین شود و این تعین سلطه ولی حیدم حله بر ترست ایالتا هر چه ایسا  
 مرتبه خبر میدهند است درست است و در تصویرت صاحب است قول بحدوث ساموی الله و قول ما راده  
 كه تعقبات بتجده داشته اند اما است این نیزه ديك بغیر و سخن معارف شیخ محمد و متعین شده و اگر تحقیق  
 دانسته اند در حل این اشكال و همه بتوانیم گفت كه غرض شیخ ثبات اصل حلت است آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در اول مرغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان حلت رسی آویم بآن معنی كه توطا و ب و ا  
 سال مردان حصه از ان حلت یافته و در اینجا هیچ حد تنبی آید كه فضائل اصافیه مثل مقدمه و متعین  
 شدن توسط علماء تحقیق شده است و همچنین بر عالمیه است اومس سندی در اثبات حصه سانه ایسا

صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت مقتدا بودن حضرت مرآن قوم را خواهد بود و انکار  
آن مکار بهرست و انچه خدا تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علیه و آله و سلم و صلوات الله علیه و آله و سلم  
مکتوب ششم نیز خواهد بود این در کشف اسرار تفصیل نبوت برودیت - ادرم خواججه محمد امین اگر مرآ  
شبهه در تفصیل امیا علیه السلام را در میان سوال الله علیه سوال کرده بودند و الله علیه که حق تعالی و خلق اولی  
بغیر ملاحظه آثار و بعیر تصور موطی که قبل آثار آیه که بقول نیست مثلاً ساء را بنیض فیصل سادین بصورت  
بر ماضی راجع و استن بغیر آنکه نسبت این عرض به نسبت این حال قباس لکن معقول نیست بحقیقت  
و ادب خویش فواره ایست از دریای وجود حقیقه می توان گفت که علی از دیگرین باقی باقی وجود نه هست  
میتوان گفت که این تعیین که وجود خاص شده است از این تعیین دیگر اعتبار به خصوصیت بهترست و  
نمی توان گفت که این تعیین که وجود خاص شده است از این تعیین دیگر اعتبار به خصوصیت بهترست و  
گفت که لازم و آثار بحقیقی با اعتبار اشتراک قرائن با این حقیقت بهترست که طبع سلیم را تجویز اطلاعات  
تجانی میکند پس معنی تفصیل بغیر بقیه موطی که قرائن بحقیقتی کند و آثار یک حقیقت در انجا نفع و ملائمت  
نات از آثار حقیقت که معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطی کند و قرائن است و آثار و ملائمت  
که ام موطی کرده اند مثلاً سبب ارگ و تفصیل می دهند و نظر آنست که گاه و اسیب بر دو آدمی ملائمت  
و آدمی استیلا از هر یک میکند پس باعتبار ملائمت بودن با آدمی که عایت حاجات و امل کردیم پس را دیدیم  
که در کار راد و گیر و دار که کار با دستاد بان محال است نفع میدهد و گاه و اسیب دیدیم که در حال انتقال و حرمت حواس  
که کار و دقایق و تجارت بود و سیر بار و فرقه اولی اعظم و اشهر اند و فرقه ثانی سبب ارگ و ترجیح دادیم  
اگر بعضی مقالات این مقدمات با معانی گذارد و نقل سلیم از اهل می کنند و بعضی اینها ضعیف است و مرآت  
عالم اطیافی پیدا کنند و در طلب ملائمت و مساوی نه سبب اعتبار آمار باشد و هست انقدر و ملائمت و مساوی  
بعضی مذهب و لیکن محبت مادر فرقه است که ادما حقان و امتیاز کماهی و اما حال شیاست و  
چنین تریاک از هر محال نماند و اعتبار حقیقت نمانست و اعتبار آمار از هر که در ساقی باشد  
حیوانی کمال صورت ادست چنانکه تریاک کمال صورت نوع وجود است هر یکی حالی را و بعضی حقیقت

شرح کرده است لیکن چون هر دو را در شد بر اسان حیوانانی که با انسان ملاست دارند و آن یک نفر بود  
 باین احسام و آن یک ملائم سخنان یکی و استعجاب دیگری مسلم اکل گشت هیچ آدمی و در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند  
 بار ابرای تیار غرض و در بعض احیان نسبت بعض اشخاص اصعب میباشد از اشیا فاضله مانند گاو چون سقیا و من  
 آثار آن تنویم ملائم تر میشود و راسپ چون تقبیل شخصی و بی محتاج شویم زهر ملائم تر میباشد از یک و چون  
 بستن محتاج تنویم سنگ ملائم ترست از ذهب فقه پس ملائم در اکثر احوال اثرات احوال اکرم است  
 از ملائم و اقل احوال احسان احوال اوضاع افراد و بطری آدم مرتقی سید اگر دین مضطر شده اند اما  
 نوع افضل فصل کلی فاضل خلی چون این مقدمه و نه گشت اما که تفصیل نیاز دارد لیا از رحمت حقیقت هر  
 ولایت است نه باعتبار اقدار آن آثار جزئی بی و دلش بلکه باعتبار طوئیت که اثر پذیرا را هر دو حقیقت  
 میشود و آثار یکی ملائم ترست را با اعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال آثار آن دیگر و همین است معنی فصل کلی  
 آن موطن جوهری آدم است آن آثار تزیین نفوس است معلوم مانده ایشان و در اول اقبای ایشان با در سطح  
 علوم ایشان باعتبار ترسایت اسان قدم و ضرب تریج بر ایشان مانند حارثه و در سطح حقیقت مطلقه  
 ایشان را حقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجه مفاسد دنیوی و اهرویه در میان ایشان برانداختن و انچه  
 و در حاجت نیست که امیا افضل از اولیا معنی که ولایت ابرنوت فصل نماده اند اما حال اعتبار این موطن  
 انموه و در حقیقت کار را ساخته اند و در پیش بحث قیاس باید که در تفصیل ششین حضرت بعضی رصوان اعلی که  
 باعتبار تر و بیج مستحق و افاست حقوق حلاوت کثرت نوع اسلام جمع کلیدی آدم در طاعت شرائع و اطعای  
 ماله نفاست ایشان در محالعات ترنوع و ماسدان پس یکیک در تشکیل کرده است ملاحظه قوت قرات  
 یاتمه نفاست ماسدان معرسم پی برده است السلام مکتوب نهم برخواججه محمد امین در سر قدیم و دن  
 و آن مجید در ولی می لواطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن استغاضه حضرت انسان از ان ضعیف و عیروا طاعت  
 اراد و محمد امین اگر خدا تعالی استبوره سوال کرده اند که سر قدیم و دن قرآن حبیب و در اول می از انجاست  
 حقیقت قرآن بر می دارد و مانند که چون در از ان پیش بر ران تحلی عظم در سطح حقیقه مطلقه متین است و کمال  
 از کمالات تحلی اعظم آدمی قایم شده اند قیام صورت جسم آفات آن کمال بر سر نفوس سایه است معلوم

از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علوی که صورت انسان آنرا آقاها می کند در آمدند  
 خود با قصای اولی بدون استلا شعلال با سبب کشف یا مقتضات و ادعایه و مانند آن در این مجال کتب  
 و امتیازی پیدا کرده است یک حدی جامع و مانع بهر ساینده بعد از آن در عکس تجلی غلظت کم در اجابت و تکرار  
 مستعین شده است حدی دیگر گرفت بیخ علم که جامع شدند تذکیر بالارالد و بایام الد و تجاراة المعاد و حاصله  
 و تعیین احکام در عبادات تألیف مندرج فی تألیف ثانی و دائره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت میخاسر صلی  
 علیه و سلم سجود شد بر آن علوم بهر طبعی که از صلب خلیفه القدس خواسته است هم ملازمی همه آنرا تبیین نمود  
 جبریل مقدم این است برین تبیین در لطیفه عقیده آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس نعت عریض است و اسلوب بیح سوره  
 آیات یونسید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آرا بر دامن ساینده و در تبلیغ آن جاره شد باز جوارح الهی تقو  
 غیبی آن کار را سرانجام داد و سپس بر آن هر اراواح ملاک تمهید شد نهجیت آن محظوظ العاطفان بنی آدم فرما  
 بعد قرن آنرا تلاوت کرد و آن تقریب نمود و نجاتی غرض اسم و در محفیه اعمال ایشان مکتوب شد پس در طریقی  
 از عالم مثال که متوسط است در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در جامع میشود و صورت گرفت طر  
 وستی پیدا کرد پس آن قدسیت اهل خود و محدثت باعتبار نزول دعوتیت و کلام حضرت عز است  
 منزل واسطه ملک کریم و متلو بالسنه و مکتوب در مصاحف و فحیم ایشان در لاف و شکاف و واجب التظیم  
 و کتبه البرکات تلاوت آن بخیر در جات بنی آدم که القرآن لما قف له و تبیین بهر لاف اعلی و عالم مثال در  
 بحمد الله تعالی استفیضیم برین حقیقت متعین در عالم مثال بواسطه **بلیت** و لواو لی و کل مننت شعرة  
 لسا دالما استوهیت فلجب حده و السلام مکتوب هم در تحقین معنی بعضی آیات تنوی مولوی و م تذکر  
 سره - آیات ایست **شکوین** بجان استیاس الرسل ای هو تابلوا اسمهم متذکره  
 این فرأت خواست که تخفیف کذب این بود که خویش بنیجهت در گمان افتاد و عال نسب  
 زانفاق مکرری شکیبا **جواب** احمد صمد صحابه در آیه حتی اذا استئناس الرسل و طوا اسمهم قد لولا  
 مختلف مد حضرت ماشه می الله تعالی عما کذبوا بشید ذال میخواند که در تخفیف بخواند و تخفیف است  
 می انکاشت یراکه در صورت تشبه یعنی است تا وقتیکه ناسید شد به پیغمبران گمان کرد به پیغمبران که به روح

نسبت کرده شد از آنجی همیکه یا آن آورده بود و بنظر آرد و بنظر ایشان که شد نسبت من و نسبت من  
 منطو ایشان شد و آنرا بواسطه خنده و تودهنی بنان باشد که گمان کرد و سپاهبران که دروغ گفته شد و ایشان  
 یعنی خدا تعالی و حق دروغ فرستاد و ستار این محال غصمت انبیاست اخراج الهما کج و عرو و عن  
 غاشته فالك نه و هو سید اما من قول الله عز وجل حق ادا استیاس الرسل و ان قلت اكدی بواهم  
 کذبوا قلت عا شته کذبوا قلت فقد استیقنوا انی مکرر کذبوا هم و ما هو بالظن قالت اجل هم  
 لقد استیعوا بذلك و قلت لها و ظنوا انهم قد کذبوا و انت معاذ الله لم تکن الرسل نظیر ذلك  
 و ما قلت فما مال بعد الایة فالتهم اتاع الرسل الدین صوابهم و قومهم طال علیهم البلاء  
 و استخرجهم من الاصحاح استیاس الرسل من کذبهم من قومهم طست الرسل از اتباعهم قد  
 کذبوا هم حاد هم نصر الله عند دلالی و سبدا من بن عباس کذبوا تخفیف بخواند و میگفت ای صاحب  
 حانی دیگر میگوید و در لرحق یعول الرسول الذین امنوا معه منی بصراجه و نای دیگر میگوید اول  
 تو من و آل من و لکن لطعن منی و آنصرت صلی الله علیه و سلم فرمود منی احب الیک من انراهم  
 انسلطی کنت امنی حظه من تنک و ظن اینها راست یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب حلت بهریت مضطرب شد  
 مانده مضطرب شک کننده در حقیقت می یا مانده مضطرب ظن کرده که بخی و این شباهت را بر تشابهات  
 قرآنی مثل من بدله مسو طمان که یعنی جواد آمده است فی الکشاف عن اس عیاس و طو احین  
 صغف و عدوا هم قد اختلفوا ما وعد الله من النصر و قال کأنوا انش و تلا قوله و رار لوی یقول  
 الرسول الذین امنوا معه منی نصر الله فان صح هد عن اس عیاس فقد اراد بالظن ما یحضر بالمال  
 و محسن العلف من شدة الو سوسنة و حدیث النفس علی ما علی البشریة و اما الظن الذی هو ترجیح احد  
 الجائز علی الآخر و غیر حاد و علی محل من مسلمین فاما مال رسل الله الذین هو اعرف الناس و هم  
 انه متعال عن الخلاف فی المیعاد مبره عن کل قنم و لوی قرأتان عباس اختصار میکنند و توحید میفرماید  
 که احوال این مفسست و محصل و قاتن مع حجاب می شود و احوال سده رای العین می سید و بعضی اوقات  
 حجاب تسریت مانع میگردد و در حالت ای العین می شود می آید و صیق خاطر و مضطرب بشریت و سید میگوید

حالت احتیاج بطریق مجاز نقل تعبیر واقع شد مکتوب یازدهم در ذکر شد از مناقب ابو عبد الله محمد بن  
 اسمعیل بخاری رحمه الله نقل رشته واسعه و بیان شگفت کتاب صحیح او بر اهمات مطالب اکثر علوم و فنییه احمد سند  
 الصلوٰه علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم ابعد روزی در حدیث لو کان کلما یقال بعد الذی  
 لئلا ذکر حال او در جبل منزه که یعنی اهل رسی فی روایت لئلا ذکر حال من و کلامه لا تنکد که  
 سبک و تمیز گفت امام ابو صفیه درین حکم داخل است که خدا تعالی علم قدر ابرو است می شایسته ساختن جمعی از  
 اهل اسلام با بآن فقه مذنب گردانید خصوصاً و محضر متأخر که دولت یمن فقه مستحسن و جمیع مدائن و جمیع  
 اقالیم با دشواری خفیف اند و تصاده و اکثر در میان اکثر عوام خفیف امام ابو عبد الله بخاری نیز افاض است که خدا تعالی  
 علم حدیث را در دست دی ستور گردانید تا زبان احدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه این هر دو مزایا کسنان  
 صحیح تحصیل باقی باشد شخصی از اهل عصر که اهل حدیث بخاری است باشد علل اکثر تفقه عصر را با امام ابو عبد الله صلی  
 الصواعک این سخن از خیر است باید بدو گفت بخاری حفظ حدیث است علم دی رحمه الله قوی بود در حفظ  
 حدیث و ضعیف بود در فقه و نسیم عالی آر مخاطب آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نه داشت و متوجه میان آن  
 شدیم و گفته که شیخ ابن حجب به تقریب یکویده محمد بن اسمعیل ابو عبد الله احکام الدیباقی فقه الحدیث است  
 و این سخن نزدیک کسی که مستقیم حدیث کرده باشد بهی قائل تشکیک نیست بعد از آن چیزی را تحقیق  
 علیه که فشار آن بخاری بوده است حامل لای آن خیر بخاری کسی گیر نبود بیان کردم و در آن فایده بسیار  
 بر هر چه هست زبان بخاری ساختن خواج محمد گنج شند ایچ مذکور شد بغایت بعد است اما حافظ الکواش  
 حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن اختصار و بجا بقلم مضبوط گردد و موافق است عای ابناء حسنه تالی از آن  
 باب بقلم مضبوط کرده شد و بعد الموفق و المعین باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون شده  
 از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت صد سال دیگر پایه سینه کشیده و در آن نصف مرتب  
 می شد مد بخاری بعد دو صد سال حامل لای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشت پس در آن چیز پیش  
 از همه بخاری تا اسرار انجام داد و تیسرست در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین بر تواری آمده  
 و افضل از حدیث تفصیل این کلام که بعد از این حدیث چون معانی نظر کرده دیدند که بعضی حدیث استغفر



[illegible]

[illegible]

بیان دلیلی واضح برای فرق تاجیه احمد و السلام علی اهل البیت و در غیری فاضلی ذکر کرده که بعد  
 توفیق اسلام یافت در پی تعلیم شرائع اسلام افتاد و در بنو لا شخصی از شیعه باو برخورد و گفت اسلام طرق متعدد  
 دارد و صاحب ترین بر همین تقی طایفه شیعه امامیه است که ما را ایشان را تابع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادر  
 بما افتد زینهار تراستصبا نواصب گمراه سازند بیا تا من شرائع اسلام بر طرد امامیه ترا تعلیم نمایم  
 بعد از آن با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق  
 اسلام است زینهار این گمراهان ترا گمراه سازند بیا تا مذنب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید اسلام  
 در اشکال ماند و ندانست که که امام را اختیار کند تا چند سده در تنازع بود هر یک بجانب خود میکشید  
 آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو و بر ملا وقتیکه اوفت ناس جمع شوند تقریر مذہب من پیش  
 ایشان بکن پس که که امام یک را ترجیح میدهند و کدام یک را از اقطار عقیده خود در میان ایشان  
 خائف و هراسان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی اکبره  
 گشت و مقام این حکایت خواجه محمد امین را سوسله بخاطر رسید که وجہ ترجیحی که این فاضل بر آن  
 اعتماد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع  
 واقع میشد اوفت ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و با بدعات شائعه که عموم ناس بدعت  
 بودن آنرا نمی دانند و در استخوان آنها افتاده از و همچنین است کلام در میان مذاهب حقه فیما  
 بینهم کما لا یخفی بعد از آن بخاطر ایشان رسید که نطفه آلتی مصطفی آنست که درین سلسله حق  
 قاطعه بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت  
 امر مستحی شد و اگر نفس شیطان از آن باز داشت مالک شده باشد بعد نبوت حجت پو حجه که  
 محذور نباشد بعد از آن در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان تلقی پیدا شد از فقیر عفی عنه طلب  
 کشف آن نمود و گفتیم درین مسأله و در سایر مسائل که موقوف علیه شرائع باشند نطفه آلتی مصطفی  
 آن شده است که از علوم حاصله مخدومه فی الصدور و در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض  
 افراد متفحج و ترتیب آن علوم مخدومه میسر نمی آید و در بعض افراد بواسطه نفوس یا الفتن بر سوم

مانع اتساع حجت قاطعه می گردد و هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق باین  
 بحقیقت شریعت عزا گردن ننادون باحکام قرآن و چنگ زدن بقرآن رحمت ممداء علیه  
 و علی آکر و اصحاب افضل الصدقات اول چیزے که عقل آنرا بر خودش واجب میگردد آنست  
 که تتبع اخبار آن حضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل  
 و جوارح باید نمود زیرا که کلام او در شخصیست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود  
 باحکام و قصد خروج از عمده تکلیف معصم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزے که ما آنرا بگوش خود  
 از تجربه صادق شنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن مستخرج روایات ثقات  
 نمی تواند بود و ثالثاً بر خود لازم می گرداند که اخبار اهل ثل از آنکه خود دو قسم میباشد  
 نقل لفظ صاحب ملت و آن چند قسم می باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن  
 و غریب و ضعیف عقل حصر می کند اخبار نقلی را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز  
 چند قسم می باشد - اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب ملت است و مانع  
 از ویست و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و کذب و غیر معتبر باشد و منتهی  
 در حل عقد جمعی هستند که قایم باشند ب حفظ و تدوین شریعت و موصوف بدع و اجتهاد و پیروی  
 جماعه از مترسین بملته نه جمعی که آنرا گوشش و حفظ و فهم و تدوین شریعت و تبحر در آن از ایشان  
 دیده نه شد و مترسین آن ملت با ایشان متوجه نشدند پس قول این جمیع اهل و احقر است  
 آنرا که در حل و عقد تأثیر داشته باشد قسم دیگر خبر است که اختلاف فرق ملت در آن واقع شد  
 بر دو قول یا سه قول و هر یک براس خود اوله در روایات تقریر میگردد باشد پس از آنکه از  
 متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع محمل ملت یا اکثر ایشان با او باشد و اعلی اخبار  
 از صاحب ملت و حجت خدا تعالی بالزام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد  
 که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی است و حجت بثل آن لازم و آن جمله  
 اجماع اخبار شریعت است از موجب آن نتوان گزاشت و ثالثاً حاصل روشن است که اختلاف

فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق  
 نوابت با جمهور حملت با یکدیگر در سببناط از شرائع یا در تطبیق نصوص شرائع بعضی بعض  
 و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می نند و علامت دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انزعاج نمی کنند  
 الا از حقیقت نابت و غیر نابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدا می نهد و نرساده  
 است الا بر آنکه امر خود بر زبان ایشان شائع گرداند و ایشان هیچ وجه در امثال امر  
 الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق  
 اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک ننکرند پیغامبران متنبه  
 می شدند و ایشان را سر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شائع بسیار چیزها بر  
 بتعلق بالشرع جمهور نرسانیده است یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کرده و شائع  
 بر غلط ایشان اصلاح نیافت یا یافت لیکن سکوت کرده و از نظر کردن در نصب رسلان و قصد  
 حضرت حق اظهار دین خود را بر زبان ایشان مصلح می گردانید پس ازینجا لازم آمد که طبقه اولی را  
 از جمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوا و خود باید ساخت و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب  
 بود ایشان ادراک کرده اند و غلط و حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات  
 پیدا شدند که بهت ایشان از نصوص شائع است از هر طریق معتمدی که باشد و از معانی  
 شرع از هر محالی و تابعی که بهت حفظ دین و دین و روایات متسم شدند و طبقه اولی را متنبه کرد  
 خود را غرض و ایشان را محصل نهادند و سر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم اند نه نوبت و اگر  
 حاصل کلام ایشان آن باشد که شائع بسیار است از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا  
 تبلیغ کرد لیکن این را نفهمید یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند  
 بر خطا یا روایت قبول نکردند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی را آن غافل  
 بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شرع را نفهمیدند و ما آنرا می فهمیم ایشان نوابت اند پس  
 نوابت در اینجا اختلاف کردند و طبقه اولی طبقه اولی را متسم ساختند و بهیچ وجه قابل رد و تشنیع اند و اختلاف

ایشان قابل برداشت است و اختلاف جمله که در تطبیق بعضی نصوص یا بعض آن یا بسبب تشبیهات  
از نصوص مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن ابا نکند  
اختلاف مقبول است و راجعاً عقل یقین ممکن است که شیعه از نوابت اند و اهل سنت  
از جمله دین و حکم عقل سلیم در اختلاف شیعه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود  
و اختلافی که در علم اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور و فتنه هر کس است و احتیاج  
را تشبیه با اصول و اقرب نصوص صاحب شریعت و کبرای طبقة اول و اینکه گفتیم که شیعه از  
نوابت اند بحجت آنست که مذاهب ایشان منبسط است بدانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
به وقت امامیه امی می شود که مفروض اطاعت و معصوم و موعی الیه می باشد بر روی ایمان فرض است و در  
زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بحکم مفروض اطاعت غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس  
ایشان احداث حقیقه کرده اند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس از نوابت باشند  
و دیگر شیعه می گویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر جمعی بر خلاف حق بودند و در این جمعی  
مستثنی و این الامور و ابواب آمده خود با این علامت نوابت است و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث  
را مسترد می گردانند بدانکه امده ایشان مانع و لاک کرده باشند و این علامت نوابت است  
و دیگر شیعه بدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنایت تنگ داشته اند که بحکمس هدایت  
ایشان مستردی نشده مگر آنکه از یک راه بشرحیت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند  
پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود و مثال  
از یک زوایه چشمه نژاد و دیگر راه هدایت نتوان گفت سخنانک هذا جهتان حسین  
و همچنین معتقد به از نوابت و آنرا زیرا که حاصل کلام این جامعه در بسیاری از اخبار آنست  
که جز طبقه اول را قبول نکنند یا بنا و ایالات بعیده از ظاهر مرسوم نمایند و همچنین جماعته  
از موقوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرع را سهل گرفته اند و بعضی نصوص را بر تفسیر  
فاسده خود حمل نموده اند و محسوسه که مقتضای علم اتحاد است و تکلیف شرح هر دو مقتضی است

از لزوم است اندک باشد زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته نفی صاحب شریعت  
را و اخبار طبقه اول را مایل نماید هیچ جایز نیست مقصد پوس استشمام نکند سجاانک بدست ایشان عظیم  
و همچنین زیدیه از لزوم است اندک قابل اندک بوجوب اطلاع و وجوب بذل سعی و در نصرت عالم  
فاطمی که نسبت خروج کند زیرا که بے شبه قول محدث است و محال می نماید که شایع بوجوب نصرت  
این جماعه فرماید و نادانان قیامت دولت پیکس ازین جماعه مستقر نشود سجاانک بدست ایشان عظیم  
و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از هر طریق مقتضی  
که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با واسطه بلکه براسه آن که این اخبار شرح  
و تفاسیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب ملک و خیر آن که مقتضای  
بشریت جوشیده و ایشان در آن ارا بر یک حکم ضرورت اختلاف اخرج مختلف شده اند مشوجه گشته  
اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند بظان  
با یکدیگر اختلاف داشته باشند در فروع آن خلل کلا خلل است و آن خلل در نوده خلل است و در  
حقیقت با اتفاق این جماعه بے شبه از جمله علت اند احسن الله تعالی الیهم و کثرهم و نصیرهم و  
خذل اعداءهم و آنیکه عظیم از هر طریق مقتضی مقصود است که باشد روایت می کنند کلامی است مجمل تفصیل است  
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق و مخالف عقل تمام مضبوط و افرو حفظ عظیم داشت اما  
اینقسم خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت حدیث ایتها هم عظیم داشت و بر منبر تفریر آن  
می کرد و هیچ کس از جماعتی که در خطب او حاضر می شدند انکار نمی نمود بر خلل آنرا خاصه او که داشت  
لم و لاسلم در آن آراء متبع بود که لایق بعد از ان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات متدین  
مخوف و اندویشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجه با اتفاق  
موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فہم ثاقب و مضبوط و افرو داشت چنانکه درین امور مثل خاص عام  
شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام خلافت خود بر آن تقریری فرمود و از هیچ احدی قبیح  
در آن اخبار بطور نہ پیوست بر خلاف حال آراء خاصه او که در دار و گیر لم و لاسلم افتاده بود که لایق

جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی  
 را مشابیه بعضی باقیم اخلاف فاضل در میان این اخبار یافته شد اللهم الا اختلافیسمی که از اول  
 نقد در روایات است کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت  
 عائشه و الوهیریه و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس بن مالک و جابر و سلم حرا س  
 سایر الصحابه آنها حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان  
 ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی منطبق یافتیم الا اختلافیسمی پس جمعی که این اخبار را متعلق انداز  
 جمله دین اند و واسطه عقد ملین درین محل باید دانست که این قسم تفرقه براس کس است که در اصل  
 وفق ملت استقرار تبلم کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوسیله از وجه توفی و جهاد  
 حمله ملت را از لوازم بشناسد و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پیرده از  
 روی کار بزرگداشت شود اینست علیکه خدا تعالی تکلیف را بر آن دادر ساخته است و در ادان  
 ایشان اصل را مقرر نموده بر وجه اجمال هر چه تفصیل آن و فقر می طلبد و الحمد لله و لا و آخر  
 و ظاهرا و باطنا مکتوب سیر و هم بحواب عزم داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد ضیا  
 بن سید محمد رایتی الدین سید السادات حضرت شاه علم الله تعالی بنده ای المحمدی رحمه الله علیه جمیع  
 سیادت و نجابت آب حقائق و معارف آگاه غریب الف در میه ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر  
 ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العاقیه نامه مشکین نهامه شکر  
 خبر و سلامت رسیده الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت و حدانیت که مایجاب از وی حقایق موجودات و صفات  
 آن صادری شود مشهود می گردد الحمد لله این کشف حقیقی است در نفس الامر هر که کشف او مرتبه  
 فوقانی نیرسد محض ایجاب می بیند از چون تحقیقی که جامع احکام حدوث و قدم است و امام آن  
 حقیقت بعون مادی کل است فرد می آید اراده متجده می بیند هر دو شود حق است از جهت تصور  
 نفس ناطقه همه را دفعه و احدی نمی بیند دیگر از بیج در شری جواری که از دار الحرب میگیرند و بغیر <sup>عده</sup> آن  
 شرح تقسیم می شود سوال بخوده بودند قصه مختصر در نفوس جانز نیست چون در هر جا به حقوق تمام



لشکر موجود است بسبب تقسیم هر یک از حق بیکاری متناهی گردد اما پیش فاضی اسلام تا وقتیکه حق  
 دعوی نکرده است فسخ هیچ نمیشود و بسبب عدم دعوی زیاد ازین میتوان گفت و السلام پس  
 برآمیده انیسوب احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر گران جانب ایشان بماند  
**مکتوب چهارم** در حکم نیرنجواب عرضداشت شاه الوعید رح سیادت آب خالق و معارف گاه  
 سله الله تعالی - نوشته بود که اودا مشهود میشود که ذات مبدأ اثر دارد مانند انش که اثر  
 او بنورست فرق ایقار که ذات مبدأ صفات کامله غیر تنهایی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب غیر  
 متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که نورست سیادت ما با حاصل این مشهود ظهور  
 استعدادات و جوهریه مت و در ظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تنهایی آن استعدادات بمجمیع صوفیه  
 چه قابل بوحده وجود و چه قابل بوحده تنه و همه باین متفق اند ما نوشته که مشهودی شو که  
 وجود واحد است و قوالب مختلف و سبب اختلاف قوالب انبیا از حکمات است رضو میسایل و قوالب  
 یک طورت چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه مانع و منبر و زور باشد رنگهای مختلف پیدا  
 شود سیادت ما با این معرفت بوحده وجود و سیکت باز نوشته و چیز مشهود می شود اما  
 که نور دقیق است و صفات در زبد و فرس و حجر و غیره مشهود می شود و در آن سبایل ظاهر و باطن  
 ذات هم مشهود می گردد - سیادت ما با آن نیز از شعبه های وحده وجود است که تمیق و وجود  
 رنگهای مختلف که کل قابلیات ذات وجود در همه مشهود و خطا به است - سیادت ما با این  
 بر لوح ضمیر ایشان مشهود و همه موافق مناقشات صوفیه تحقیقین است عظمی واقع شده و این همه سیر  
 لطیفه خفیه است در خلوت گفته شود که در سیر لطیفه خفیه تخمین رنگات نقاشی خوش به آمد یاد  
 داشته باشند شکر حضرت صاحب الوجود ما را کرده و امید به بدایه و نیست سرائین مناقشات  
 حقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بجهت و مسکنات تمام مشهود و عظمی و در سبایل  
 بخاطر جمع دین سیر و سادگی سعی نایم به هر دو است - سیر به است و در سبایل نیز تعبیر این سخن  
 از حلال موعود می دارد که بالفعل در نوشتن نیز ما نماند هیچ - و در آن حلال است و سبایل

و چون مراتب و جوسید و مراتب امکانیه متناز شدند یک بقدر و خود یک مقبوریته ازل منصف شد  
 احکام شریف است راست آمد و السلام مکتوب پانزدهم نیز بحجاب عیض داشت شاه ابوسعید  
 حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت و سنگ و میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله  
 عفی عنه بعد سلام محبت التزم معالعه نمایند الحمد لله علی اعانی در آن گشت که احوال خیریت آن آن غافل  
 نشسته بودم الحمد لله که نامزد می یابان رسید موجب نسکین خاطر فائز گشت مبدو را احوال و علامه  
 تفصیل فرشته بودند و از مشاهده این صحنه انش سرور و از انتشارال تفرقه و حزن میخیزد این  
 موفقی قانده است راه یک سلف رفته اند همین راه است هیچ نرد و بنحاط راه دهند باقی ماندنی  
 آن موقوف بر استعدادت و پیر شدن پیمان این لطیفه خضیه تا آنکه پیمان خود پرنشور و قی  
 نمی شود مکتوب شانزدهم نیز بحجاب عیض داشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه  
 سیادت و نقابت و سنگ و خزین الف در میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از  
 سلمه مطالعه نمایند الحمد لله علی اعانی و مامیت آن عزیز الف در ما اطفال مسوون - نه نسکین  
 مشتمله احوال باطنه مطالعه کرده شد - نه نوشته اند شان ضیفه خضیه است آنکه جملا اشیاء در  
 سبدرنی بود و مبدو را تفصیلا در شایمان بعیت است که مو دین بدن حق در خلق و دیدن خلق  
 رفق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی انوار فتوح فرید گردان فقیر محبت جمعیت ظاهر و باطن  
 ایشان در بر سر صحت مزاج و کشایش رفق - حق است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرستد  
 مکتوب هیجدهم نیز بحجاب عیض داشت شاه ابوسعید در سیادت و نقابت و مراتب خلاصه  
 دودان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزم مطالعه  
 نماید الحمد لله علی اعانی مکتوب محبت اسلوب تقصیر معارف محتمله بطیفه خضیه رسید خاطر را سحر  
 و مستح گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است نرد و را جای ندهند نوشته بود که رجوع  
 کل بجانب سبدا ر مشهود میشود پس تطبیق خلوص اهل مار در ناز و حضور اهل بهشت در بهشت  
 باین مکاشفه چه صورت بند صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود میگردد رجوع در

زمان آینه نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگویی که مایه تملک را باعتبار ذات او اینست  
 که نیست و باعتبار وجود نیست که هست و عارف میگویی که مایه تملک را باعتبار تحقق خود یا مبدأ  
 و وقوع ارتباط واقع است کی آنکه از مبدأ برآید و دیگر آنکه بمبدأ ارتباط گشت بالفعل او را باعتبار مبدأ  
 هر دو وحیث ثابت است چنانکه ده را با یک دور بطریق است کی آنکه یک را چپ را گردش  
 دادم ده گشت و دیگر آنکه چون ده تمام شد کی گشت از عشرت انحلال بین قدر بایفید ثانی الحال  
 مبدأ و مرجع بود دیگر نسخ خواهد شد و اسلام کمقرب همیر و هم نیز بجاوب عرض داشت شاه  
 ابوسعید روح بسم الله الرحمن الرحیم حقانی و معارف آگاه بیاد و نجابت دستگاه سلاله الاکابر  
 میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله صلی علیه و آله بعد سلام محبت الترام مطالعه نمایند  
 الحمد لله رب العالمین علی عافیة الطریقین نامه تسکین شماسه متضمن بعضی مشاهدات متعنه بلطفیه  
 حصیه و انجمنی بسید و برادران شکر آبی بجا آورده شد این راه که میر و ندیمان صراط مستقیم است که  
 اکابر اهل خان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسا زد و در حالت ادنی صفت و از صفات  
 مبدا و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ضویر بر نسبت آفتاب که بر رنگهای مختلفه برآمده و تانیای  
 ذات مبارک را بعبودیت و از حلقه صفات دیدند که در نظام مختلفه ظهور نموده فقیر این برود و حالت را منسوب  
 به لطیفه ختمی می کند اما حالت ثانیه بلند تر است از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نور  
 میل می کند بجان مبدا و آنجا حسن جباب در آب تلاشی شده پیش این فقیر اخیال تابش است اند  
 صبر بهت بالحمد له انچه خدا تعالی عطا کرد مسامحت و سست عظیمه بر آن از زبان و دل شکر کنند و توقع  
 فریاد باشند و انچه از نور محمد علی صاحب الصلوات و السلیمات دیده اند تابش است از نسبت او به  
 سابق آرزو است این نسبت دانسته الحمد لله که حاصل شد سراف خفقان خواندن یا حمید فیض  
 عابد و خواه متعرق در اوقات صلوة خمس خواه یک جا بر بار در باب و جرمعش و آسودگی  
 ایشان متعجب است هر چه میگذرد همه حکمت حق است و اصحت نسبت شما هر چند بالفعل و در محبت  
 او معلوم باشد جد و جد و خواه شد و اسلام فقیر ناد و والد ایشان سلام برساند و توقع دعا می

استند که دعائے مومن بر سر برادر نائب ستیاب است. مکتوب نور و هم نیز بحجاب عیادت  
 سیادت و نفابت یناه قاتن و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر  
 ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمائید الحمد لله علی العافیة و السؤل من فضله ان یدیم  
 العافیة لنا و لکم بعد انتقام بسیار رقمیه کریمه متضمن بعض معارف و بعض اسرار ضروریه رسید چون شعر  
 بعافیة و سلامت ایشان بود و همه اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند  
 که ذات مقدس خالی از هیچ قیود مشهور و مجهول و کلمات کنز المصنیا اشاره با دست بعد از ان اوصاف  
 که بسیار افعال است بظرفی آید و احببت ان اعرف رزمی است بآن بعد از ان تا ترکان صفات  
 در خارج بحیثیت آن صفات مری می گردد و فخلقت المخلق تلخیص است بآن این همه معارف حق است  
 شکر و تبارک و تعالی سران بایک کرد و آنچه طلب جواب آن ننمودند آنست که بمقتضای اظهار ظلمه قدرت  
 ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشند و تعطیل صفات بوجه دنیا و دور نیست  
 حلول جنب و نارسا نمیدانند و تطبیق آن میسر نمی آید اگر تاویل ایجاد صاحب من این سخن را تاویل شود  
 دریا بعد مقتضای اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر لحظه واقع شود قدرت الهیه  
 واسع است عالمی را بیرون از جهات و محدود ایجاد میکند و اعدام می نماید اگر بشت و دور رخ محدود  
 چه بکلی باز آنچه در حدیث صحیح معلوم می شود آنست که در بشت و دور رخ ایجاد و اعدام است بشتی یک  
 میوه می خورد میوه دیگر کماست او پیدا میشود و دور رخ پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تولید  
 میکند کما لصحت حلول و هم بدل لما هم حلول و اعیان روح شخص در دست در یک صورت در می آید  
 باز شکل دیگر مینماید یا باید دانست که تجدد اشغال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شمس و اعدای شخصی  
 نمی طلبد چنانچه یک معنی گل تا دو ماه باقیست و به یک معنی بیج گل تا یک روز نمی ماند چنان  
 این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حال موجود و معدوم می شود و الحکم  
 باین فکر خاطر خود را مستحسن نمائید همان مشهود خود را محکم گیرید و السلام

## مكتوب مدني

مكتوب بستم در تحقيق وحدت وجود و شهود و جمع بين القولين بسم الله الرحمن الرحيم  
 من الاعلى خليف احمد الامير ولي الصدين عبد الرحيم دهلوي عفا الله تعالى عنه ووقفه لما بحيه  
 ويرغاه الى افندي اسماعيل بن عبد الله ايوبي ثم الى ان ارسل الله تعالى الى ما روجه و تمنياه  
 انما بعد فاني احمد اليك الله الذي انا له الامور اسلم على بديه المصطفى وآله واصحابه اجمعين  
 قد وصل الى كتابكم الذي سالتني فيه من وجدة الوجود من اذكرة الشيخ الاكبر و اتا به عن  
 وجدة الشهود على ما ذكره الشيخ المحجد و دليل مكان التصديق منها رضي الله تعالى عن الجميع و انهم  
 كما سلموا و اخواني يذكرون ان اكل زمان و نقل قرن على اسبابهم في تقايمهم رتبة الله عز وجل ان  
 تامم حال اوائل هذه الامة المعروفة حين لم تدور علوم الشريعة و طائفون الادب و لا و قس  
 عندا كتيبة بحث و انه لم ينزل امام احد سيمر في صدورهم علما بعد علم على حسب حكمته في كل دورة  
 لم يخف عليكم هذا المعنى و ان تقصدها في هذه الدورة من تقاسيم رتبة الله ان يجمع في صدورنا  
 علوم علما هذه الامة معتقدا و منقوفا و كشوفا و ينطبق بعضها على بعض و يصح الخلاف بينها و يتفق  
 كل قول في مقرة هذا الاصل منسب على فنون العلم من الفقه و الكلام و التصوف و غير باجبه الله و  
 توفيقه و اعلموا ان معرفة الحق على اقالمه انخفض عليه السلام كحرجي لا مبدع ولا ساهي له و ان المسكين  
 ما كان له المعبودة فيه لم يتحقق من السحوشينا او كما نعصا في شرب منه حاجتها ثم بعد ذلك  
 احد لا يحجر الا عن كمال و لا يصف الا باجلا و ان جمال الله و على تعين و اصفية  
 هي الرمان و فيه الملم يوصف و في مثل هذه المواضع يتفرق المستعملون فرقا فمن عرف منظر  
 اشارة كل واحد و الموضع الذي احضره جعل كل قل قيل في محله و صدق السمع من الانشاد  
 العبارات و تنوع الاشارات و لم يقدر على التخلص منها الى يرا الاختلاف بينا كبقية في حيرة حارة  
 مثل ذلك كس الامس عميل اكتنفوا الشجره ليقسموها و تجزئها و يحصوها و ارتقا



الحالات لكن الشئ لا يسمى باسم التماثل الا بتلك الصور المتوارة عليه من تلك الصور في الحقيقة  
بما تماثل لكن لا وجود لما الا بضم ضمنية هي اشئ وقع عند آخرين ان العالم ككوس الاسمار  
والصفات انطبعت في حرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسمار والصفات كما ان القدرة تقابلها  
عدم وهو العجز فلما انعكس صور القدرة في مراة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس  
سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمنهيب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة  
اشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحا جميعا لكن القول بان وحدة اشهود على هذا المعنى  
لم يقل به الشيخ العربي سهوب بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل  
هذا القول بعد التهذيب وتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان  
الاحتياق الامكانية اضعف والنقص والحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للخالق  
والامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات والافخار ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي هو  
عنه يحتاج الى تفصيل فاستمعوا لما يتلى عليكم باذان داعية اعلو ارحم الله ان اول الفهم المسلم  
يخلص اليه من نفوس الكتاب وسنة بل خليس الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود حقيقي  
مثل سائر الجنيات الا انه قديم موتر في العالم خالق لهم رازق اليهم وهذا العلم هو الذي يجده  
في صدره كل عاقل قبل ان يارس رياضية نفسانية او معين في العقول وهو الذي كلف به  
الشرع الناس والتسرع الاكبر لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب القوة  
المنوعة سواء كان ذلك الشئ المكلف به علما او عملا ولم يتجج الشرع عليهم الا بما يهدي اليه  
فطرتهم وهو يستلزم فهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله  
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة السحديث وهذه معرفة صحيحة واثارة  
صادقة مرحها تجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرضائي قبل ان يتحقق الزمان  
ويحدث حديث المحدث وذلك لان النفوس البشرية لما انجذبا اليه مثل انجذاب الحديد الى  
الحديد طبع في سبيل اليه مثل سبيل النار الى جهة الفوق وسيل الارض الى جهة التحت ، اصدق قال

بعضهم لانه صارت مقناطيسه فطوبنا به بجذبك اياها اليك تيسل به فمسي الحق عز وجل  
 الوصول الى بدا التخلي بعد الموت بقدر الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول يتبع  
 صدره عنه طاعة وجعل كل ايجه عنه او تعلق قلبه عنه انما دلي هذا المعنى ان النبي صلى  
 الله عليه وسلم قال سمعون ركبهم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تفسد من في ردة  
 فان استطعتم ان لا تغيبوا عنى منسوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا تعجب هو من ان  
 النجوم وشركها اشهرنا اليه وهذا التعجب هو الذي ينطبق عليه الاسرار الالهية الله مع وادبته  
 وهو الذي انبأه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان رب قبل ان يخلق خلقه فقال كان  
 في عمار فوقه مزار وهو الذي انبأ عنه الصوفية بقوله ان الوجود كله في منظرين منظر احب  
 له لياثمه والاشهر والانعزال والموت وقال الشيخ محي الدين ابن عربي ذوق ربه  
 اولادها ما به بل على ان هناك اربعة متبوية انتهى فمن اثبت هذا التخلي له هو صاحب نفصرة  
 الحق ويراى الله تعالى من الناس عبدا وادق الانبياء والاولياء في معرفتهم برسمه ومن شبهته  
 انما امر انظره رجا من الانبياء والاولياء في معرفتهم برسمه ومن رزنيق ودره وكد لك  
 من امر على ادومه الحق في هذه فطرة الانسان وادار عليه تكاليف فهو الرزنيق وكد لك  
 من مملو من الفطرة التي يحب شكره زديقان حائقي الاشياء وجوده في صدره يدور  
 حوله كالنار يحرق والمار يطبخ الرزنيق هو رزنيق فوار وادار الصلوة حيدر وادار الصلوة  
 يقين بذلك قامت عليه الحجة من نفسه على نفسه وكدته الدلائل من نفسه على نفسه وقدرته  
 من ثمان الاقوال والاراء وقد عرفنا من سمته شرا على الصلوة والسلام انه منيع الحق  
 من حور لظفرة ومنعي عن الحق في سوى ذلك الا ان الصوفية حنون انتهى ما جرى على  
 الحق على صورة الانسانية من اناسنا استعمل في ذلك مقادير من في ذلك عظمة  
 وان في ذلك بما هو ان يكون منبها عنه كدته يحرمون بطور وادار حور حور حور  
 من منسوبة بجملة نفسه في حور ان من بعد احكامهم هذا العمل في جميعه عنه في سمته



وهو ان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي به تفارق هذه الاشياء  
المعدومة فانا قد تصور الثلث مثلا ونقول انه ليس بوجوده وقد تصوروه ونقول انه موجود و  
الابدان المقصورة الثاني يفارق المقصور الاول والذي به يفارقه هو الوجود وهو الذي يكون  
مبدأ القابلية والفاعلية في هذه الاشياء وتمازج في الماهيات وهي الخصوصيات الزائدة  
على الوجود والامور التي بها يسمي الغرس والانسان والحمار والبعير بهذه الاسماء التي بها  
في نفسها لكل منها من الاحكام والاثار ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفية انضمامها فقول  
الوجود امر انتزاعي يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجودا  
لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود  
فيه وباعتبار ذكره في بحث الوجود الحقيقي فانا نذكر لامحالة امر انتزاعي نسميه بالوجود  
ونصف به الماهيات والانقسام به ان من اثار الجاعل جعل الماهية واصدرها من نفسه  
ولجاء صمدارها نظرنا نظرون الى بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية ونحو ذلك فارتسم  
في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ  
باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا نذكر قطعاً اموراً تمازج في الخارج نسميها بالاسماء المختلفة  
ولا جرم انها اثار الجاعل الحق ان هنالك وجودات خاصة نسميها بالماهيات مخفية بين  
وجودين آخرين احدهما الوجود الوحداني المبسط على هياكل الموجودات وهو مقدم على الوجودات  
الخاصة والموجودات الخاصة متميزات وتعينات لبعض مجموعها حاصل من ارتباط مفهوم الامة  
مجهول الكيفية بينه وبين الماهيات التي هي شتيون هذا الوجود المبسط وصورة اعلمية و  
تأنيب الوجود المنتزع من ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالاً لكل واحد من هذين العالمين  
انصاب الحق واخطار في الاكتفاء بالاشيقي عليل ولا لطفى غليلاً وقالت الصوفية القائلة  
وحدة الوجود اشئ الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الاثار الخارجية لا يتخلوس ان يكون  
في حصوله في الخارج وفي ترتب الاثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم صميمه ولا يكون محتاجا

الى ضم ضميته فالاول هو الممكن الثاني هو الواجب وقد ادرنا بذوقنا ان هذه الضميمة هو الوجود  
المنبسط على هياكل الموجودات وبشيء قائم بذاته مقوم لغيره ليس شعينا في نفسه مخصا بنوع  
من الآثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا فذلك التنزلات صادفتنا  
مخفا باننا رفاضة واول مراتب تنزله تجلية بنفسه بشان كل لا يخرج عنه شان البتة ثم تنزله  
الى التفاصيل لماك الشان الكلي في الجسم ودون العين ثم تنزله في تلك التفاصيل في العين  
كما كان في العلم حقايق الممكنات عندهم هي صور تلك الذات المتكثرة بتلبس الشيدون و  
الاعتبارات فانما علم بنفسه تلبسا بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن واذا علم بنفسه تلبسا  
بذلك الشان كان حقيقة لمكن آخر ووجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقايق فاذا  
اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له سببة خاصة جمولة الكيفية معلومة  
الانسية بذلك الوجود فصدر منه الوجود آثار مخففة بتلك الحقيقة واقفقي الوجود اياها بواسطة  
تلك البنية الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين ونظر في منظر خاص فمعنى الظهور  
تمييزه وتعيينه واقضار نوع من الآثار دون غيرها ومنظر شئ وصورة المحتمة التي تعين بها  
وتلبس باحكامها وآثارها أقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فأك اذا قلت ان المتحقق في معركه  
الاعتمال ليس الاجسام فوالقاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الركب وهو المركوب وهو السرج  
وهو السيف وهو الرمح وهو النعل وهو السهم وهو الرمي وهو المارزم وهو المنزوم وهو الصا  
وهو المصقول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص  
واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة ولم يصد  
منها آثارا واذا انقسم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارا والجسم محل تلك الكيفيات  
والحامل لها استعداد تلك المعاني في المحل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الاشياء  
عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعداد مخففة ان لوحظ اليها مع قطع النظر عن الجسم  
لم يكن لما تحقق وكانت موهومة وان لوحظ بضم ضميته وهي الجسم كانت موجودة فاذا

سائر الجسم منها آثره وحججه أخرى فقد افضى به الاسباب اعني التجار والحداد والخشب الحديد  
وانار والكبر والمغن والقدوم والمشار وغيره الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم الذي هو  
المرح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الايمية مجولة الكيفية بها القصف فلك  
المعدوم بالوجود ومعنى وجود سيف والمرح ح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق  
الاسم من الوجود وكان الجسم مائلاً محتملاً لصور كثيرة فاذا صار سيفاً وتلبس باحكام السيفية  
من القصف وغيره فقد تعين تعيين خاص به برز في بعض صورته المحتملة فقال عند ذلك ظهر في خطر خاص  
هو سيف كان ذلك كله كاملاً لا يمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات لفظية ترجع الى  
الوضع العرفي لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اولى بهذا الجسم لمعدوم ومعدوم  
بالقصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة استمرارية شبيهة عن هذه الصفة الالهية على ما  
مشار استخرج في الخارج اذ هي بمنزلة اتياب الاغوال الاستمته ان بهية العقل يحكم  
بالاقل مع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الموجود كان حكم المعدوم الحقيقي الذي هو  
الاستخراج بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت بتعيين مخصوص به  
اثره فان لم حسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمتد في ذلك على قانون طبيعة تامة لا  
يعظم ذلك بديهية فلوار ادان يحل الرفع فردا والعروض وبالممكن له ذلك ولوار ان يمد شياً  
من مرتبة اذ يوزن لم يستطع وبها هو الثبوت الذي نقول به قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي المحال  
غير الوجود الذي ان اراد به المحقق الذي يحل له بتل عاقل وان اراد به غير ذلك فيجوز ان  
يجوز هو ممكن ان يارب الاعداد فكم في احكام كل فرع وعين فاما العلم بالمحالة ان نسمة  
ان وجدت فارواحها كذا وكذا وان كيفما كذا وكذا واسدرة ان وجدت فان وقتها كذا  
وكذا انفاً تبين كل فرع اسكاناً فاصلة لازمة وحدث في الخارج اولاً كما ان الملازمة في قولنا  
لو طيرت ارض لم تحت الحبل سمجة وان لم يتحقق هذه الصورة فطهر فله الاطباط وهذه الملازمة  
رقت في نفس الاله قبل الوجود الخارجي وكل هو موجود في الخارج فهو ثابت الاله والمتع ليس

بثباته وكذلك مخرجات الذهن مما ينقطع بالقطار الاختراع وليس له امام يقدر به العقل  
 في تصور ذلك ليس لما ثبت وبالحجة فالوجود الخارجي انما الحق الامارات بتخيلا بعدوا  
 ولنبحث عن هذا الثبوت وعن هذا الوجود اى شئ يتبعها فالذى وقع عندنا ان الوجود متبعه  
 مصدره الوجود المنبسط على هياكل الموجودات او النفس الرحاني او النفس الكلية اياها شئت فقل  
 عباراتنا شتى وحسبك واحد كل الى ذاك الجمال شبيه به ويومنا بين الذات الالهية  
 وان الثبوت متبعه اقتضار الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي وهو الذى تسميه  
 الصوفية بالنزول العلى لا يريدون بالعلم ارتسام صور الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه  
 مرة واحدة في المرتبة العقلية قائمة بالواجب لانفسها وللبينين ذلك مثال اذا وضعت  
 الخاتم على الشمعة انقش فيها الحروف المكتوبة في الخاتم فالحروف الظاهرة في السمعة انما  
 كانت بعلقة فاعلة وهو الخاتم وعلقة قابله هى الشمعة وانما وجدت عند احتماهما والطبان احدما  
 على الاثر لكن الخاتم مستعد فام به منذ كان الخاتم انه لو انطبق عليه شئ سوار كان شعرا  
 او طيبا فافض منه على ذلك انتهى صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابته قبله في  
 نفس الامر قائما بالخاتم فذلك كل ما وجد حينما من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من  
 حيث الثبوت ومن حيث انه كمال للواجب ومقتضاه وهذا هو الذى تسميه الصوفية باحيض  
 الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجميع الموجودات الخاصة الا ان الحكماء يعطون  
 الالبعقول الاغلاك وليس هناك الا اربعة اصول الذات الالهية والعقل الصاوير منه ونفس  
 الكلية الصادرة منه ايضا شرط العقل بواسطة والميولى الصادرة منه بشرط النفس الكلية  
 كما قال مولينا عبد الرحمن الجامى في بعض كلامه ذات مع الصاوير الاول مله تامه ان يوجد  
 كدر مرتبة ثمانية ظاهريه سته وبخمين ذات مع صاوير اول وثاني مله تامه احدى ثلث است  
 انتهى وكلما يشاء بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من الطلاح احاصل من الميولى النفس  
 فن ذلك هو قريب من النفس قد ظفر فيه احكام الميولى اكثر وليس الميولى الا انقشخص مما جاز

صدور هذا الاشيار وقت عليها برز الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من قبل القايمة  
بالذات الالمية فغير داع عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود محكم ظهر باطن الوجود وانه وقفت  
بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة الالمانية مجهولة الكيفية وقالوا الاعيان باسمت راسخ  
الوجود ويريدون ان الذي يصدر منه الارانما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قافله باطن الوجود فمذا  
القدر من وحدة الوجود ثابت قطا وكشفا وقد حاص حوله جميع الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان  
الذوات متحد في الذاتية مختلفة في الاوصاف انما اراد هذا المعنى ومن قال بان العالم متعين في  
السيولي الاولى والصورة العامة الجسمانية لم يجد من هذه القاعدة كل البعد وقد اعترف بمقتضاها  
هذه القاعدة من حيث يرى اولاد يرى وقد اشترنا سابقا الى القول بان وجود اشئ مبن  
حقيقة لا ايضا دم هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود وصفة انتزعية لا ايضا وكل قل  
محتمل ينطبق عليه لبقى هنا مسئلة مشككة قد صعبت على العقلة القائمة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود  
عين الذات الواحدة او صادرة منها بطرق الابداع ولا بد من تحريم من النزع لاس كلاءه انقوم  
من الطرفين لانج من التسليم والتجوز فيحاط القولان في قول لا شبهة ان حال الذات  
بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرط لا وبشرط اشئ ولا بشرط اشئ غير له بالذات  
الى افزده فانما لانك ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وان كان  
لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فوالاستقرار تاما رتب ظهور اشئ في  
مظاهره وتعيينه في بعض محتملاته وجدنا ما على منهلين احدهما المنزلة التي يعبر عنها بالصدور  
والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري ولبعد هذا القول اختلفوا اهم  
في الوجود المنبسط على هياكل الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القونوي في اهل كتاب مفاتيح  
ان صاد من الذات الالمية وقال مولانا عبد الرحمن الجامي بان الفرق بين الذات الالمية  
الصادر الاول اعتبارا هي شره للمعات بعد ايراد سوال وجواب في هذا المعنى تحقيقا  
كه مفيض بان ذات مفيض است اما باعتبار است عموم وانما بطريقا فيمكن ان يكون

ازامور اعتبارية يست پس ذات مأخوذ باین نسبت ازامور اعتبارية باشد وفي نفسها ازامور حقیقی  
 انتهى - والحق عندی هو المذهب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام وثبوتها في  
 نفسها من اجلي البديهيات فالتميز الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لا  
 محالة وان كان اسم التميز التعيين تشبيه والاعمركين بين الافراد وبين نوعها الا الفرق <sup>المتمايز</sup>  
 المنقطع بانقطاع الاعتبار وكذلك بين كل خاص عام الى ان يرتقي الامر الى الذات الالهية  
 لا ليقال الصوفية يلتزمون ان احتياقي الامكانية اعتبارات واصناف لاحقة بالوجود لانا  
 نقول الصوفية يقولون بان النار غير البار وما غير المواد وان الانسان غير الفرس وان كان الوجود  
 يشتملها كلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاصناف معنى لا يعم هذه التعابير الذي يكون  
 منشار الاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية اذ لا يصح حقيقة  
 الكثرة الا ما يميز الاحكام واختلاف الآثار ونعابير الحقائق التي هي الوجودات الخاصة لاختلافها  
 في الوجود وعدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الوجودات كما نقول لم نبدأ  
 اثبات للتميز والطور لا اثبات بمنزلة دون منزلة من منزلة التميز في الصوفية حيث قالوا  
 العالم من الحق ما اراد والهي الوجودات الخاصة المحاصلة من تنزل الوجودات مراتب حتى بل  
 ارادوا افادة معنى التميز والطور فلما ان المعقولي يقول زيد وعمرو واحد يعني به التماثل في النوع  
 لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني بالاشتراك في الحيوانية ويقول الشجر  
 والاسد واحد يعني بالمشابهة في الشجاعة فكذا ك الصوفية يقولون العالم من الحق يعني لعمري  
 كله في الوجود للمنبسط وقيام الوجود بالحق الاول استجده لانني التمايز بالكلية قال فالعلم  
 به مرتبة وجوده كما دارد <sup>هـ</sup> گر حفظ مراتب نحی رذقی <sup>هـ</sup> وحيث قالوا بالنزول ارادوا معنى  
 بيم المنزلة لتيقن لا ليقال هب انك انت الحق الاول والصاوم منه فلا بد ان الوجود والحق يشتملها  
 اذ لا يصح ان يقال انه لهذا انه ليس بوجود ولا لذلك انه غير موجود واذا كان الوجود يشتملها  
 فانها كما جاز في هذا الوجود ولا بد ان الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول هذا الوجود مفروق

قة قدرة العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انساب الاغوال وان فشت حق التفتيش  
 وجهت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحادث والقديم ليس الا المنزلة الثابتة للمادة  
 بالتعين الاعتباري هي التي تروى بالفطرة اسبغة المجهول على التصديق بتحقيق تائز ما فيها منها  
 ولا تروى الفطرة مطلق التناول الصادق بالصدور والادراك وبغير ذلك بل يعطى اليه معيار  
 هذه الاصول اعني العقل والنفس السيولى ثم احدهما عين الآخر من وجه فاعقل عين نفسنا  
 وجه كما صهرنا في استعداد نقوش الخاتم النقايم بالخاتم والنقوش المنطبعة في اشتمة القامة  
 بها وكذلك النفس عين السيولى من وجه وانظر لذلك مثالا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا  
 اكتملة الكلمات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئى  
 فافرق بين انفس السيولى كالفرق بين الكل الذى يحكم العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين  
 هذا الجزئى وليس للسيولى عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في صورة اشخص وتعين في  
 مع هذا البروز هو فاعرفت اذا اراد بيان هذه العينية انما بان يستعمل ما يسمونه الفرق الابدي  
 وباحتماله فكل كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان استخرج المجد وقال في مكتوباته الصفات الثمانية  
 سواء في الخارج فلما بد منها متميزة من الذات الواجبه في الخارج وكل صفة مدم يقابلها  
 ناقصة مدم يقابلها وهو الجبل وللقدرة مدم يقابلها وهو العز وتلك علامات لها تميز في جميع  
 فصار بذلك التميز ايا الاسمار والصفات ومجالى الانوار محققا الممكنات هي قول  
 الاسمار والصفات المنطبعة في الاعلام المتقابلة لها فالاعداد بمنزلة المادة وتلك الكميات  
 وكسوس الاسمار والصفات بمنزلة الصورة الحالية في المادة محققا الممكنات عند الشيخ ابن  
 رجب تلك الاسمار والصفات متميزة في أصله وعند الشيخ المجد وانما هي علامات انعكست فيها  
 راسخا وانعكسات وتلك العلامات وذلك الانعكاس انما كان في اعينهم ولكن انما  
 اختارها محبده اذا اشار الى وجودها من الماهيات في الخارج جعلنا الوجود الظلي فصيحا  
 موجودا في اعينهم بالوجود ظلي واختلعت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود اظليا وقال

اخرى هو موجود في الوجود الا ان الله تعالى التقه في تلك المرتبة فصار هو موجودا مستقلا اقول علم  
 ان لفظة تخالف الممكنات تطلق على معان احدها الوجودات الخاصة بطلان ان حقيقة والفرق  
 وتلك الخلق امور متحققة في الخبز وعلى هذا فحقائق الممكنات ما يتعلقه العقل في نفسه عند اطلاق  
 هذه الاسماء لاجل وعلى هذا الاصل يحرج قولهم وحقائق الاشياء ثابتة وثانيها الامور الثابتة التي  
 ليست موجودة في حد ذاتها ولا في دهرها فادانفت بضميتها هي الوجود صارت موجودة وان كان  
 معها وحقائق هذا المعنى هي التي يسميها المعقولي بالمباينات الا ان المعقولي عقلهم  
 امور ليست بوجودها لا معدومة ولزمه القول بموتها من حيث يدعى اولها بدنى ولم يعقل ارتباطها  
 بالاولى والاولى وتوهمها بالفيض الا قدس قبل وجودها بالفيض لمقدس وكوتف الصوفي العقل  
 لوحده الوجود في تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض ونفهم بعضها على بعض  
 في المرتبة العقلية قبل الوجود الخبيث مع ان الله المقدرة تجلت اولها على الله لا يطلب  
 بنفسه او من مقتضى نفسه وبما لما القا يحرمها وامكان تصور مضاهيها انوار استي مثله ذلك  
 معين الاقصاء عن التحقيق وليس المراد بالعلم اتسام صور الاشياء في نفسه وانما كان سبحانه  
 المطاوعة الكلية ايعالها الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان مستحق اللطافة المحرسة  
 المستقرة المطلقة يسمى باعيان الممكنات على هذا الاصطلاح صريح ومتم عند الحق الاول المعنى الثاني  
 يحتاج الى تمهيد مقامه وهي ال احدى العقلين بسطة على الاخرى عقل ما في الاسماء بل في حقائق  
 الممكنات وتعلق الاسماء بهر متقاطعات احدى العقلين في غاية القوة وتماز والآخرى في  
 غاية الضعف والنفصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة والنفصان هو عدم ما  
 في التمام من تمام مع الاستمرار في الاصل بوجه الوجود فلا حرج ما كان من الزمان  
 في احد الطرفين على الوجه الاصح ممتزج في الطرف الآخر بالعدم ثم يقول من اراد لتفسير اصل  
 الاسم وحقه لممكنات في هذه المرتبة لعمارتها كل ما يصححه هذه حقائق الممكنات هي  
 والصفات متبصرة في هرسة العلم والثانية ال حقائق الممكنات هي كل من سمى سموات



المنطبعة في الاقدام المقابلة لها ولا فرق بين العبارتين الا فرقا ضئيلا ليعبار به عند انقشطين  
 حقائق الاشياء على ما هي عليه الارباع ايضا يحتاج الى مقدمة هي ان الصونية يسمون الاول معشوقا  
 والثانية عاشقا والمترتبة العليا الظاهرة في الجمع عشقا وهذا اصطلاح صاحب المصنف ثم ان  
 تبدل الى عاشقة وتخذ به اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا محب ويا محب ويا محب  
 كان في قصة سيدنا ابراهيم خذته الغناسة الى مراتب الوبوة من حين لا يدري ما به ترو  
 الى الذي فطره وتذكر من حال الاناث ان بالذي فطره منزه عن بدء ان يعم وقدسية في العاشق  
 الى معشوقه واسير اليه بالرابيات البهنية والنفسانية وتحميد روحه فيقال للسالك الذي  
 غالب حاله هذا سالك ومحبا وتبدل الى المستوق ويمتدح عاشق فيجتمعتان في المحبة  
 سالك يندب لائق الطرفين فيقال له السالك المحبوب المحبوب والمحبة المحبة والمحبة المحبة  
 اعظام ان الله تعالى تجلي في قلب الشخص الكبر وال لهذا التجلي اساطير واستمر حاله بطيرة  
 القس وان له عكسا ومحبا في المدا الاعلى فيطبق على هذا التجلي الاسماء واسعة وتنوع وان  
 لله تعالى ارادة حينما جسد وسما متجدد ورصا محب ومحبة هذا المحب هما اتجى مع ما في غيره  
 هو الذي يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية بمنزلة اليه انجذاب الحديد الى المغناطيس وقد  
 ذلك في صاير هذه المقالة واليه اسميه والسلوك وبه الاتصال الذي يتصل به اسبوبة وقد  
 تقضي الاسباب المحبة الى ان يمد الحق صطنا عهده وهو جاري في غلوائه نفسه لا يشعر ما يريد  
 قسمه واداه قنصه به بالرباعيات البهنية وتجربا وجه الروح حتى نطفة الاتصال مودع في اصل  
 جنة قسمي ويدا وقد جس باعبار من الحق ومعنى من نفسه ويكون له ثارات يتقدم سعيه في بعضها  
 ويعلمه تسمي الغيب في بعض الاخر او محس ذلك في حال واحدة من حبس فيكون جامعا لمتن  
 ما في المشرب فيقول قد يكس الغالب عليه بعض وجه هذا التخلي ويكون محبدا من ذلك  
 تحقق باسمه كذا وكذا والاعمال رب بن بين الاسماء اسم كذا وكذا والحقلة قد تسمى من سبقت  
 في الاعيان التامة في الاسم الذي يسموه من بين الاسماء فيقال تسمية تسمى اسم

الرحمن واسم الله الى غير ذلك الشيخ المحجد ومعتزف بهذا القول في كثير من مكاتيبه وباحتماله فيقول  
 بان حقايق الممكنات تكوّن الاسماء المنطبقة في الاعداد المقابلة لها ليس منها كلام الشيخ ابن  
 العربي واتباعه وكلهم من تصرّح او تكلم بهذا المعنى وقد اودنا الى وجوب السنة فلا حاجة بنا الى  
 نقل كلامهم والاطنا بسره وتصريحاتهم وعلوحياتهم والقول بان حقايق الممكنات هي الاسماء هي  
 ان الاسماء المنصرفة في الوجود لها اطل في الطرح المقابل يسمى باعيان الممكنات اي يسمى ان العاين  
 له رب من الاسماء وبوجوه حقيقة التي يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المحجد وادشما انما  
 يربهن كثيرة من كونه على كونه محتمل كلام الشيخ المحجد انه وجد بعضها من المقادير اشجع من  
 العربي واتباعه فحمله على خلاف وجد انه وتلك قلته علمية لا فنية كتبت في الغفلة لا ريب منها  
 السلام ولا يصح من مقامهم ان يوجد في بعض كواكبهم قليلا قلته ما تؤوله تارة الصفات الثمانية لا  
 يملكه صفوه بل هي من اوجاب عنهم مجي ان الذات هي كفايتها ويسر عنده السكينة بليل  
 على كسب رشي وانقل الى الورق في ثمانية في الباب ان هناك حقيقة هي المطالبه اشجع  
 والعالم في نحوها عرفه ان هناك صفوة ثمرة تلكا من الصفات من نفسه على ان ذلك  
 او نعمل الافعال الصفات والاسماء لا يستقون في الصفات وتارة على ان صفات  
 لكنهم يتقون الى حدود تارة في فوف من ربي سائر في كثير من الصفات من صفوة  
 بسبب تارة في رقت في ان الحجة في صفوة تارة في حدود في صفوة  
 استقياس العاطفية وما الثاني فان اتقن ان صفوة يكونه جميعه يسر منه في صفوة  
 ان ذلك مختص في زيادة الصفات فكلامه في نصف من صفوة يكون صفوة  
 رعت في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة  
 في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة  
 في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة تارة في صفوة



کہ زیر ہر مے اشارہ لطیف کردہ آید بہ نکتہ کہ رتن و ولایت نمادہ شدہ است و اسد قتل  
 الحق و ہو بیدی اسبیل **فہما** دے دارم زخہ خالی حاشی میوان گفتن ۛ درویتی  
 جوش شربش میوان گفتن ۛ و دے نو یعنی ما و بی دارد ۛ درین نیز گنجابی  
 گلاش میوان گفتن ۛ درین دوبیت اشارت سب بجائے حبیب کہ اعذاب روح سب بافتا  
 اناس سویدر دل مایابی اندر بیچ و تاب او ۛ نفوس عالم الکتابش میوان گفتن  
 اسارہ است بجایعتہ حجر بہت **ۛ** و دے پتہ از ہم کثرت ہو موم چون شبنم ۛ ز دھن مسمی  
 آفتابش میوان گفتن ۛ اشارت بشارت کہ از حضور مسمی حجر بہت خیزد - و **منہا**  
 برافینچ در بیچ کے گم کردہ م خود را ۛ خروشے در دے شہر اشیکردم چہ میگردم ۛ  
 دے پروردگان افکار و یار تند خود ایم ۛ جہان ۛ پڑ پڑ یار بیا میگردم چہ میگردم ۛ اشارت  
 بان کہ گرفتاری با قاف غیب انیب حیرت شدہ ۛ میدود و در قلی حیر آورد **ۛ** عزم تحصیل و بار  
 شغل و در دے عزل می بینم ۛ جنون ترک غلبہا میگردم چہ میگردم تنہیست از مناصب جاہ  
 بہ بیان آفاتے کہ قتل بعد و مع آن صاحب حاصل میوہ **ۛ** سے مال بوسا رو کے  
 مائل ہے ارد ۛ اگر من یافان بھانے کردم چہ میگردم ۛ اشارت بانکہ نزدیک عارف  
 ہر لذتے اللذات محسوسہ تنال یعنی بہت از معالی سے نشانی و در بعض حالات از تامل بحتاف  
 پے جو برد **ۛ** می تخمین را از عزم شہر یا پروں دیدم ۛ خروج از قیہ شہر بیا میگردم  
 چہ میگردم ۛ اشارہ است بان کہ در معارفی کہ تعلق مستر ح ندارد و تسبیہ شخصی پسندیدہ بہت  
**ۛ** محاب و صل مطلوب بہت دل بستن بطنہا ۛ امین گر ترک مطہباتی دیدم چہ میگردم  
 اشارہ است مانکہ توحید ارادہ شرط عظیم سلوک است و **منہا** باگزیم تو منہا سے بے نصیر ۛ  
 روگردان حد ازین از ناگزیر ۛ من تر شوق ترم ارصد پدر ۛ دے آویدم محکم گیش  
 غیر من گر ما تو باستہ بود ۛ ہاں والست غذا بہت و سمیر ۛ درین بہت اشارہ  
 کردہ شہر سامرات مشفقہ الحقائق با سبک **ۛ** حال من و تو یار خود بہ سوخت ۛ

من عذاب البحر اجر فی یامحیه ۛ بے قیام روز و شب بے رویا ۛ باز بخار و سہ یادم  
 یا قدیر ۛ اندرونم بے جاش تارشد ۛ کسے شود مار ببولش سنیر ۛ اسے برادر  
 بعد ازین ہتیار باش ۛ فرق می کن در میان شبر و شیر ۛ و مہما سائی کر می کن کرہ و سوت  
 خواہم ۛ من یار خودم خود از دوش خود افتم ۛ بینم رخ سائی ظار شدہ در غم ۛ منتوں  
 شدہ بر خود و پوش خود افتم ۛ شل می چو شان کز خم بدر افتد ۛ جوشے زردہ بر خود از جوش  
 خود افتم ۛ از ہر بن مویم جوشدے دیگر ۛ از فوط تامل ز آغوش خود افتم ۛ زین سزمانی  
 آزدہ و دم شخ خوش آنکہ زانے خابوش خود افتم ۛ این غزل از مراحات سحر بسیط است -  
 مستغفلن فعلن چہار بار و آن دہاری کلم یافتہ شدہ غرض ازین ابیات تشوق ست حال اتصال  
 با فناء اناد آن حالت نادر الوقوع - اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت سر و فناء انا  
 از تعلق لطیفہ خفیہ و مہما تا بکے محنت مہجوری و دوری کبشم ۛ تا زین و ظنم سے وطن ۛ  
 روم ۛ تائی کے ہمدے سگ بو شویہ من ۛ گوہر از غنم سوے عدن باز روہ ۛ تا بکے  
 بستہ زنجیر تعلق با شیم ۛ آہوے از غنم سوے ختن باز روم ۛ بوے جان میرسد  
 بادین در دو جهان ۛ شاہ ملک بینم سوے من باز روم ۛ غرض ازین ابیات تشوق ست  
 بجاہم تجرد و رفیق علی و تلح از بہیات و نہ غاسق کہ دامنگیر وقت و سترق جا پوسیدہ  
 روح می شود مکتوب است و روح - و شرح اعلان - الحمد للہ انت القیوم و  
 ملہم العیوم و علی میر صفتہ محمد وآلہ و اصحابہ اجمعین - اما بعد سیکو مد فیق و و سہ معنی  
 کہ سق رباعی جسد دریاں بعض قواعد سلوک نشا کردہ بودہ الحال سنوف بر درہ خواہ -  
 محامین اگر سہ اللہ استودہ تقاضا سیکند کہ زیرہ ماعی شارے تکرودہ سوز آن تبادہ کہ  
 آن دولیت نہادہ شفن ملک اراعیان رباعی علی کہ نہ اخوہ ز سہ رباعی ۛ  
 واللہ کہ سیرالی از ان نشہ لبی ست ۛ حال کہ بود سوزہ ہی حکم و سہ ۛ تا بکے حکم  
 و سہ اسی ست ۛ دین رباعی ان رہ کردہ شہ ۛ بلکہ علوی کہ بافتہ آن شرح محمدی ست

نام نمی ست و اشتغال بآن منافی سلوک است و مهمتا دانی که چه بود هیچ قدیم است و دل را به  
 شغل دل قوط هر و باطن بایا - این را شوی از درس حواری عارف به دان فش دیگر یاد  
 بگیر از احرام به درین راهی اشاره کرده است بانکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن است  
 ظاهر تو زیج اوقات برضامات و باطن دوام تصدیق قلب بحق و اگر کسی اول را میخواهد از کتاب عرفان  
 بهتر نیست مخصوصه - مع و نشانی باب که درین مسئله و قریه است و اگر کسی بانی را میخواهد بهتر نیست  
 احرار باین بامته منبشو و مهمتا در مدب ما هست از باب غرور به ذکر که بود ماحصل از انوار  
 حضور به در حاسیه نفی شوازل خلق نفور به در جانب اثبات بر وسوسه نفور به شرف طاعت شیر ذکر  
 حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق - و مهمتا مستی و دله شرط طریق  
 افتاد است به بے مستی تان کار کسی که کثرت است به در ذکر خفی به تخیل کردن شرط است  
 در سواد طریق به دست به حضرت اقدس سره تخیل به مفعول شرط میگرداند که جمع به دست و  
 دله بدون آن نمی شود و مهمتا - خواهی که محض صحت نوشی به باید که تقنین سلاطین  
 کوشی به دل را خیرات جان صفت بینی به چشم از امور صمد عالم بویی به اتارت است  
 به نگا داشت و خضر برقه و دخیل نه و مهمتا در عشق تو از حبه جهان بگوشتم به و زهره  
 بخراید تو زان بگوشتم به مقصود من بنده بجز وصل تو نیست به رطلت رل حال  
 بگوشتم به اشارت است بازگشت در اثنائے ذکر دقت بعد دقت و مهمتا دیر دل  
 پیش تو حاضر باشد به چشم بر رخ خوبه ناظر باشد به در ذیبا ما شرک علی است و صریح به  
 گر کسی در غطره خاطر بات به اتارت است مداوم یاد دات و مهمتا دانی به در دهل  
 کثیر الیه کات به و مشرب اهل دل وجود عدما به تحصیل عدم مان سخی مانع به نفی  
 خا احوال و در سدها به عدم نیست را گویند یعنی نیان موی و دود عدم بلکه نیست را  
 گویند و اصل تحصیل آن غم قوی دهرت فسادن به پیرست از دل - و مهمتا خوش به  
 ما از و منور نگین است به زیر که صارت از اصول و بے است به نویر دل و نفی خواطر غایبی

قوی ذریعه و مونس اینست + در جمع خاطر و تنویر دل از آله خطرات تجدید طارات فائد بادار  
 و منها تحصیل عدم اگر ندانی کردن + باید نظر اهل فناء اجتناب + این دار عضال را  
 دوا به ازین + و حکمت اهل دل نخواهی دیدن + یعنی نظر قبول این طائفه کیمیایست  
 محسوس در تحصیل عدم از آله خطرات پریشان + و منها انا که زانواس بهی رستند +  
 بالجه انوار قدم پیوستند + فیض قدس از بهمت ایشان بسجود + در واره فیض قدس ایشان  
 استند + یعنی توبه بار و اح طیبه شلخ در تزیین روح در نفع بلوغ داد + و منها آن ذات  
 که از عقیدت بیرون است + از حیطه اسما و صفت بیرون است + هر مرتبه زبان ذات نشانی  
 دارد + هر چند رقیب ستم بیرون است + و منها هر مد که شد منظر آن یار عجیب + ظاهر شده  
 از صورتش آثار عجیب + در لوح دل اثر ثبت کمی صورت او + پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب +  
 و منها قومی بکتابت احرف موصوف + جمع تباوت اسما معروف + شخصی که ازین  
 قوم قدم پیش نهد + گشت است باین صورت ذهی شغوف + درین سه رابعی اشارت کرده  
 شد تحقیق توبه وجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بآن ارشاد کردند و آن پرورش  
 کردن صورت ذهیه حضرت حق است که در مد که آدمی تمثل شوند مانند تمثل تجلی صورتی متمثله  
 و هر چه در چهار وجود است کلماتی لفظی و صورت ذهنی و وجود حاجی چنانکه تاثیر  
 وجود لفظی و کلماتی نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک  
 نقشبندی ثابت شده + و منها اے دوست تویی دیده و بنیای من + شنوای و دانای من  
 گویای من + عتقه تو هم تو دل غمنا من + اندر دل خندیده شکبای من + اسارت  
 تویی حق تعالی + الحمد لله اولاد آخر او ظاهر و باطن او صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین  
**مکتوب بیست و سوم در شرح آیات - الحمد لله و سلام علی عباده الدین مصطفی**  
**ابا بلی** میگویا نقیضی الله علی همه که سابق شوق برادر محمد امین اگر چه الله بشنوده باشد  
 آن سند معارف ماضیه در نیکوترین لباس که لباس لطمه است بیان کرده شود الحال شوق نشان

تقاضای آن میکند که زیر هر بیت اشارت لطیف کرده شود آن معرفت که در آن موعود است  
 شمع الاطال شوق الابرار الی القای ۛ ذاتی لاشد شوقا الیه منہم ۛ من نا اتم  
 باده ام یا باده را بچانه ام ۛ عاشق شوریده ام یا عاشق با جانانه ام ۛ درین بیت اشاره کرده  
 شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه است که سالک درین مقام تفرقه نمیکند در میان وجودات  
 خاصه که با هیات معبر میشود و در میان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیازی  
 نماید در میان احکام خاصه مظاهر وجود مایه را عاشق گوید و دیگر پیرامشوق و سوم را عاشق ۛ  
 قبلای حیرت جان گویت با جان جان ۛ اصطلاح شوق بسیارست و من دیوانه ام  
 درین بیت نیز اشاره کرده شد بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان جان  
 عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات خاصه ۛ شوق موسی در صور او را نازطر  
 او را ۛ در نهاد شمع آتش میزند پر دانه ام ۛ اشاره است بانکه محب بھوال حال خود جدا  
 میکند محبوب را و مشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی استعداد اوست الکیور اصل  
 الابدق استعداد انجلی له و آتس ردن عرات از مطلق و بقیاری داول است ۛ همان  
 ذایش حسن و اگر در کار شد ۛ چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام ۛ درین بیت  
 اشارت بحکمت ظهور احجار است که تمام اعضا مصالح این عالم است ۛ آنکه حسن دلی در ذات خود  
 از غیر مستغنی است و حسن ثالوی که مقتضای مصلحت کلیه است گیسوی نمنی ۛ میشود  
 و تمثیل حسن ذاتی چشم معشوق که در عایت لطافت آفریده شده و حسن ثالوی سرمه و عین  
 زلف و شانه ۛ میل هر عصر و دوسو مقر صلیت ۛ جدا اصل است بر دو شریک  
 اشارت است بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل حضرت وجود است در مقام مصیده بجنب اصاق  
 مثل میل هر عصر بمقر اصلی خود ۛ غافل از خود ماند از صورت چو برشته آیه ۛ مآثر نشن حمر  
 خانا ز خود میگذازم ۛ اشارت است با غفراق در انفصال یعنی سرور در کار و دوحه  
 باشند و سالک را غیرند که حتی نفس خود بر مرکب اگر دو و تمثیل آن بآینه که از خود غایب است



و بصورت مسئله **ع** است این برستیم نام تجد و تمت است **ع** در ازل پیش از زمان تقسیم  
 میخانه ام **ع** اشارت است بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که پس از تقسیم  
 وجود است باطلاق و آن قبل از زمان است و میخانه اشارت بجوامع مراتب اطلاق است و الحمد  
 اطلاقاً و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب است و چهارم** در منظومات **ع** فرغت یا فتم از  
 حج و عمره **ع** و حرام هرکوی تو بستم **ع** چه دیدم روی زیبای تو جانان **ع** رشتنیش وجود  
 خویش رستم **ع** بیا ساقی بده جام شرابی **ع** که محذور صبحی استم **ع** ایضا  
 محبت تمام جوش طبع و میل نفس اگر باشد **ع** سر زایل محبت در دو عالم کا و خراب شد **ع** ز نازک  
 طبع بجز از خود نمانهای آید **ع** درخت بیا را دیدیم و ایم بے ثمر باشد **ع** پوست شتران بک  
 تعلق درمیگیرد **ع** اگر نقشه زنی بر روی دریا بے اثر باشد **ع** صفائی طبع میخواهی محبت  
 دهن اندر کش **ع** که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد **ع** ایضا مزاج صاف طبعانرا  
 بجز غیبت نمیزاد **ع** مکر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **ع** فرو و صفا با خست باطل نیز  
 گاهی جمع میگردد **ع** برو مالد و چون درویشی تا شاکن **ع** فرو و هزه گردی بالغ نور  
 زل است ای هوشمند **ع** سیل تا مست یکجا با طش صافی نرشد **ع** دوا و دروس  
 بر جمع اصدا و تو میانه **ع** نمک ریزول مجروح من بستی و مرهم هم **ع** جهان و جان فدای  
 وضع تسو ح شهر آشوت **ع** قیامت مینائی و دم عیسی مرهم هم **ع** درین بیت اشاره کرده  
 شد بحال عجیب که آن جمع است در قلق قلب اس روح در یک حالت و تادی اران یک و التماس  
 ازین دیگر یک دفعه **ع** قوی اول قوی آخر قوی ظاهر قوی باطن **ع** قوی مقصود و اصل  
 قوی شاق و هم هم **ع** ز یک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد **ع** مزاج برص قارون زهر  
 اهریهم اهریهم هم **ع** ای ازین خیر و بیا دجو در آمیز **ع** گیسو باران نیرال است  
 گیسو برین دستم هم **ع** درین سه بیت اشارت است بممال حقایق تنافذ و کشفیه  
 سه ای حکام و پادشاهان متعالیه سب امتیاز در هر یک **ع** کدیمی طرانه میرلی **ع**

کا شانہ سردادی به که عالم پای کوب از دست غفلت گشت و آدم هم به درین بیت اشارت  
 ست بسرائی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه مصر و چه اعراض خصوصاً انسان که عشق  
 طبعی و ارادی هر دو دارو بانک سبب سرائی آن مصلحت کلید است مکتوب است و پنجم شرح  
 غزل که بر قضین بیت اعل غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند و تحقیق باوه کا ندر جام کردند به  
 مزاجش عکس آن گفته م کردند به هویداشد در امکان صورتی به بآن صورت جهان را در کمال  
 همی بایست تفصیل از آن روی به مکارم را با اتمام کردند به شراب وحدت از خفا غیب  
 مرا صبح ازل در کام کردند به چو فطیما مرستی بهر سو به حریفان سستی از من دادم کردند به  
 حقیقت را که مستور ز نظر بود به با مشهود خاص دادم کردند به پس آنکه صبح دریا باز گردد  
 با تمام فراگرام کردند به امین رفعت و فیض به تو گویم به بخود آواز و میر انجام کردند به  
 غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعین مراد او از با ده و جام و استعاره  
 از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه انجام هر سه امکان مراد باشد  
 و از با ده کمال او مانافاضه صور الف و خواص آن دارم چشم ساقی فیض و اجبی که عبارت از تجلی  
 اعظم است باصطلاح او حقیقه محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و دربر لطم عدول به صبح اسکا  
 چشم ساقی کرده شد گفته آمد که من روح باں با ده کرده شده است عکس روی آن یا رنگها هم  
 دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیفا احکام طایفه  
 ایشان مان متحقق شده بواسطه چهار بسته افراد کس است که روح و اینان بحسب مصلحت بعض  
 مراتب اجمالیه و جو به است و فی الحقیقت بهشت الاعم مکارم الاخلاق و این اشاره به تفصیل  
 تواند بود پس این افراد کمال را و ازل باصطلاح کمالات و جو به نواخته اند و درنت  
 دنیا از ایشان آثار همان استعداد بر روی کار آمدن و ندر است پدید آمدند و علامه و نشان  
 بر فراشته شد و سبب باینست بجا رفتن آنکه گشت و تحقیق صبح افراشی آدم از لفظ  
 بعد جمیع حروف و ذرات و این الیاس مان حقیقت محوره بوسطه از وجود و لذت می شود و منعم



و فکر با و ملکوتش باز میدارد پس نزدیکی او بدون دوری خلق صورت نه بند و تعالی شانه  
 چناب سلطان و قرب بنده بپولی که بدون بجه از غیر سلطان و غیر مولاراست نیا بد سیر  
 نسبت که ذاتش قدس باشد صفات ذمیه اش فانی و صفات حمیده اش باقی چه سیکه  
 به از صفات بشریه دریا صسا و امریکه دیگر بران دلالت کند و راه نماید و روطا هر شده  
 احیت شجعت ندارد و خود محتاج بدشمنی و مرث که او را معرفت و طریقت آموزد که ذوال الشیخ  
 الغیث البنی رحمه الله علیه سیره هر که صوف و جبه پوشیده بجه جرب و لذت بخور و واسطین  
 بل دنیا میامیزد و هر که به چنین است در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت و زیره باشد و نفس  
 و انکرده سیره فقیر را مخاطب ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان تعلست میرود  
 روایت است از ابن ابیطالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعمه مرثان سحر  
 قاتل که در اسے ندارد و فرمود رضی الله عنه علم معرفت است و دین روی نماه قلب را سیاه می  
 کند و معرف حاصل نمی شود و روایت است از ابوالحسن فوری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تیر  
 صحبت با کار نیکو کار شود همچنان نیکو کار بدکار گردد و هر که این مسئله را احکام کند و نظر و فکر  
 و زبیر است که احکام حدیث کرده بگویم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اعصمته تیر دگست  
 می رضی الله عنه صحبت صاحبان نور و رحمت است اهل عالم را سیره سالک ماله که اگر متعصب  
 باشد بگویم هر موم از موماسه برنی زبانی باشد سیره اصل در اقامه سوگواری است  
 نفس لمر و ارادت ایست که خویش را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء و سلاطین بهر اسے پس دور  
 سبها مرید ممدی باید که از تمامی صنوع بچو فضل و نظر و فضل کلام طعمه و جبه به صیغفار  
 و کبا احتساب کند سیره روایت است از برکشی رحمه الله علیه که گفت مبدع  
 مولای که به رب حب و محبت سیره هر گاه مرید از حلقه و به اهل دنیا  
 برتر است تا به حلقه شکر مست و خود بهیض خفا گفته اند که در حلقه است  
 بعد که به این ترانه که این محبت به عبادت زیرا که شیخ گفت مرید است سیره

اصل در صریح فقیر بر میز کردن است از دنیا خنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله  
 اندنبار اس کل خطیئة وفتنة وبلیة سیرة مرید که فقیر باشد بقدر حاجت  
 و بجا فراغ از کسب بذكر مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسندد و سوا سے مراقبه و نظر  
 کردن است در منغیبات بصفا یقین همچو عالم ملکوت و بعض گفته اند مراقبه مراعاة سیر بر سر  
 مدح غیب بهر لمحہ و لحظه سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم است اگر میان ایشان  
 و بعض گفته اند خالی شدن است از تمام افکار و اسوار ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن  
 بذكر و مدت آن چس روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من احلص الله اربع  
 صتا حاطها من ذابیع الحکمة من قلیة علی لسانه سیرة عزت و ورشدن سه  
 از اهل زمانه بترک طمع از اماره نفس و شهواتش بلزوم پرہیزگاری سیرة صحبت اخ  
 و اهل دنیا قلب مومن را میماند و خود با الله منها و چون قلب مومن بمیر و سنگ و کلون گردد  
 چه چه خواهد بود سیرة حسن صری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه  
 یعنی مردی را که بے حاجت مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدا را می طلبد پس بداند  
 او زندق و مردود و در دوزخ است از وزن دنیا سیرة روایت است از ابو بکر  
 بطاعی رحمه الله علیه که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سقا در طریق طلب  
 خدا اسالکان است نه با اهل دنیا سیرة شیخی که بر قانون مذهب اهل بیت و جماعت  
 و حرکات و موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبوی از قطع الطرق و وزن دین است  
 سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین مردم و گمراه کننده  
 مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از نورش را روزی  
 طلبد که ارحمی است از فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر حق روزی  
 داده و صدقه دهد و جب گرداید سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفته است قلب  
 سیرت را بپس و قلب شمشیر قلب سیر است که هر وقت نماز این سیر دنیا باشد

و قلب نسیب آنکه اندر چرخ نهد است عذوبل باز گردد و قلب نسیب آنکه اوقالی و تقدس ادرم  
 چیزی مشاهده کند سیرة شیخ بایکه عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال و  
 نصیحت در انهمای کرده باشد و آنکه نه انجین ست نگراه کننده سیرة مرید را نیز مید که قلب  
 او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا را به دست پس فوره از ان همچو قطره خون است که چون  
 در آب افتد تمام آب فاسد و تباود شود سیرة مشایخ طریقت گفته اند که صاحب تو را ان فقیر  
 سیم قاتل است که او را دول نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت  
 و امکان بپرهیزد و محبت دنیا در دلمای مردم جا کرده است پس اوصحت شان ضرر عظیم  
 خواهد رسید سیرة روایت است از ذوالنصرین مصری رحمه الله علیه که گفت هر که شے غفلت  
 و در دست نل یا غش است بایکه از مسلمانان نام او از دیوان فقر انحور کرده شود بعضی متفقان  
 گفته اند غش در مذہب شان ابن است که برادر مسلمان خود را بنامش بیاورد سیرة بل  
 اے طالب که هرگاه مینی کسی را در دنیا افتاده و بجای رفعت و منزلت دل او و الطیف  
 مردم دنیا شده پس بر دست گریستن بر لبس خودش نیز که فکر کناره گرفتن است از حب دنیا  
 سیرة فقیر را در تمام مذہب اختلاف اهل دنیا و آمدن بر موک و سلاطین حلال نیست چنانکه  
 فرود می بن ابطال رضی الله عنه بدترین فقیر است که بر در امیر آید و نیکوترین سیر  
 است که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مرص بود و سهل ابن عبداللہ  
 تسری را خواند تا دعا کند و منظره و شفقش نگردد و آخر ببرکت دعا و نظر شفقش شفا  
 یافت باز سهل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد سیرة هر که همیشه در مشغول  
 باشد همیشه از حق سبحان و تعالی باشد که مشغولی دنیا حوائی است عظمه در راه نجات از  
 اهل دنیا ذکر الله است تعالی و قدس سیرة تمام او در راه سالکان و عارفان سرین  
 علائق است بکلمه بایکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طالب الدی که کیون طامنا  
 و مشغولی در رسته بل سلوک مشغول است که بر آن دهنی با امری خفیه که را از لیتان

پیش آید سے پارچہ صوف پاکسار پوشید سے درنجیر درگردن یا دریا یا در سر انداختہ مناجات  
 بحق سبحانہ گروے دنی الحال مستجاب شدے۔ و بد آنکہ زنجیر یا رس در گردن یا در پا انداختن  
 مستحسن است و سنت داؤد است علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مراد ازان سر سے غایت  
 تواضع و انحرار و افتقار و حضور و رقت قلب امر ہے دیگر نیست و سودا آن ست انچه روایت  
 ست از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب را رسی المدعنه کہ بر پشت شان اثر نازیانہ  
 بہت پیش عبد اللہ بن عمر بن زفرم و گفتم کہ امیر المؤمنین را دیدم کہ بر پشت شان اثر نازیانہ بہت  
 گفت سبحان اللہ کہ ام است کہ امیر المؤمنین را نازیانہ زند اورا غوثی ست کہ در آن خلوت  
 می سبب نفس میکند و شب جہہ درہ برداشتہ نفس در را میزند و بگوید کہ چنان کردی چنین  
 الحمد للہ علی الاختتام و علی رسولہ الصلوٰۃ والسلام۔

## خاتمہ

الحمد للہ و المنة کہ کتاب مستطاب مسمی بہ کلمات طیبات بہ حسن اہتمام و  
 سعی مالا کلام نشی ابن علی نیچر اخبار نیر اعظم مراد آباد جاہ چون شہداء  
 مطبع مطبع العلوم مراد آباد مطبوع گشتہ سمرہ چشم شائقان گردید۔

## اشعار

چنانکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۱۰ شمسہ عدو اخل رجیہ گونٹ ہو چکی ہے  
 کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصہ طبع کا فرماوین بلکہ جن کو  
 جبکہ رطب دین مطلوب ہوں نشی ابن علی نیچر اخبار نیر اعظم مراد آباد سے  
 طلب فرماوین۔

المشتر مافطاع عبد المجید و نجم الدین مالکان کتاب





